میقات حج

۲۶

زمستان ۱۳۷۷

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تبلیغی

- حج در کتاب خداوند ■ مبانی دینی برائت از مشرکان
- مسجد نبوی در گذر تاریخ
- آیا حضرت زهرا(س) در روضه دفن است
- حجره های شریف نبوی ■ نگرشی تازه به رمی جمرات
- ره آوردی از دیار دوست ■ جامه کعبه معظمه در طول تاریخ
- حج پیامبر ■ در ملکوت زمین



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۲۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰-۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

حج در کلام امام

ص: ۵

اکنون بازارهای کشورهای اسلامی مراکز رقابت کالاهای غرب و شرق شده است و سیل کالاهای تزیینی مبتذل و اسباب بازیها و اجناس مصرفی به سوی آنها سرازیر است و همه ملتها را آنچنان مصرفی بار آورده‌اند که گمان می‌کنند بدون این اجناس آمریکایی و اروپایی و ژاپنی و دیگر کشورها زندگی نمی‌توان کرد. و مع‌الأسف مکه معظمه و جده و مشاهد مشرفه حجاز، مرکز وحی و مهبط جبرئیل و ملائکهٔ اللّه که باید به حکم اسلام بتهای جنایتکار را در آنجا شکست و فریاد بر سر آنها زد و از آنها برائت جست، مملو از کالاهای بیگانگان و بازار برای دشمنان اسلام و پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله شده.

کثیری از حجاج بیت‌اللّه الحرام که برای فریضه حج می‌روند و باید در آن مکان مقدس از توطئه بیگانگان به فریاد یاللمسلمین برخیزند، غافلانه در بازارها به جستجوی کالاهای آمریکایی، اروپایی و ژاپنی پرسه می‌زنند و دل صاحب شریعت را با این عمل که با حیثیت حج و حجاج بازی می‌کند، به درد می‌آورند.

ای حجاج خانه خدا! به خود آیید.

و ای مسلمانان در همه بلاد و اقطار عالم! بپا خیزید.

و ای علمای اعلام جهان اسلام! به داد اسلام و بلاد مسلمین و مسلمانان برسید و در هر گوشه و کنار همچون ملت ایران و دولت آن و علما و بزرگان این سامان، دست رد به سینه ستمکاران غرب و شرق بزنید و عمال و کارشناسان دروغین و مستشاران نفت خوار آنان را از

ص: ۶

بلاد خود، بیرون بریزید و همچون سلحشوران ایران شهادت را بر ذلت، و شرف اسلام و انسانی را به رفاه و عیش چند روزه توأم با خواری و شرمساری، ترجیح داده و در میدان نبرد سیاسی و نظامی برآنان چیره شوید و از هیاهوی تبلیغاتی آنان باک نداشته باشید که خداوند تعالی با شما است؛ انْ تَنْصُرُوا اللّه یَنْصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدامَکُم. (۱)

بار الها! بنده ناچیز تو از کشوری مظلوم با جمعیتی ناچیز از حیث عدد و همه چیز و زنده به عنایات تو، ناله مظلومانه خود را به مقدار ظرفیت ناچیز خود به ملتهای مسلمان و مظلومان جهان رساندم و فریاد «یاللمسلمین» بداد اسلام برسید را، ابلاغ نمودم و تا الطاف و عنایات تو نباشد هیچ گرهی باز نشود و هیچ دردی دوا نشود.

تو خود با رحمت واسع خود به مسلمین نظر فرما!

و همه ما و آنان را از قید خود و خودیت و عبودیت بتها، خصوصاً بت نفس، نجات ده.

و شرّ ستمکاران را از سر مظلومان جهان به ویژه مسلمانان برکن.

و مسلمانان را به خود آور و دولتهای کشورهای اسلامی را جرأت و شجاعت عنایت فرما که با داشتن آن مقدار عدّه و عُدّه و در دست داشتن شریان حیاتی غرب و شرق، تن به ذلت و اسارت اجانب ندهند و با ملتهای خود همصدا شوند.

به امید پیروزی رزمندگان و مبارزان اسلام در سراسر گیتی بر کفر جهانی.

پی‌نوشتها:

۱- محمد: ۷

ص: ۷

حج در کلام رهبر

خدای متعال این واجب را به نحوی مقرر کرده است که مسلمان‌ها چشم در چشم یکدیگر واقع بشوند. اگر حج نبود یک فرد مسلمان ممکن بود تا آخر عمر بسیاری از این ملّیت‌ها را نه تنها نبیند، حتی اسم آن‌ها را هم نشنود.

حج چیز عجیبی است. ملت‌های مختلف با رسوم مختلف و با زبانهای گوناگون و بدون آشنایی با یکدیگر در یک نقطه‌ای جمع می‌شوند و با عمل واحد، ذکر واحد، عشق واحد به دنبال هدف واحد می‌روند. خوب، توقع چیست؟

توقع این است که دستاورد واحدی هم این‌ها پیدا بکنند. آن دستاورد واحد چیست؟ آن چیزی که به همه ملت‌ها ارتباط پیدا می‌کند نه به یک ملت واحد و آن «اسلام» است.

بین ملت‌ها با نژادهای مختلف که همه مسلمانند.

آنچه مشترک است چیست؟ آیا غیر از آرمانهای اسلامی، آرزوهای اسلامی، اهداف اسلامی، عشق‌های اسلامی، هدف‌هایی که اسلام برای آن‌ها معین کرده است چیز دیگری وجود دارد؟ چرا این نکته واضح را بعضی نمی‌فهمند که باید برایشان تشریح کرد. بعضی با وجود تشریح کردن هم نمی‌فهمند. بعضی شقاوت را به حدّ اعلی می‌رسانند و با این امر واضح و حق صریح، مبارزه هم می‌کنند.

شرقی و غربی، سیاه و سفید و صاحب لغات گوناگون که این جا جمع شده‌اند، عمل واحد انجام می‌دهند، در یک نقطه عبادت می‌کنند، در یک نقطه می‌خوابند و می‌نشینند.

ص: ۸

این کار در چند روز مشخص، برای یک امر فراملّیتی و فرا شخصیّتی است وگرنه این حالت را ممکن بود هرکسی در مسجد جامع شهر خودش هم انجام بدهد.

چرا مردم به یک نقطه خاص فرا خوانده می‌شوند؟ این برای آن است که باهم باشند. با هم بودن را حس کنند و آن چیزی را که فراتر از مجموعه‌های ملی است؛ یعنی اسلام و وحدت اسلامی را به آن‌ها بفهمانند. همان چیزی که انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی از روز اول روی آن تأکید می‌کند و می‌گوید حج برای آشنایی مسلمانان، برای اتحاد مسلمین، برای تأمین منافع مشترک و برای احتراز از دشمنان مشترک و برائت از آنان است. چون آن جا مرکز اسلام است و اسلام لبّ و روح و حقیقتش توحید است و خانه خدا مرکز اقامه توحید و مظهر و نماد و رمز آن است، لذاست که شعار، شعار توحیدی است. و برائت هم برائت از شرک است. این امر واضحی است.

حالا می‌گویند در کدام قسمت از توضیح‌المسائل نوشته شده برائت از مشرکین جزو واجبات حج است؟ خوب در کدام رساله آمده که حفظ نظام اسلامی از اوجب واجبات است؟ و اگر کسی آن را منکر باشد اسلام را نفهمیده است!

مواردی هست که احتیاج به نوشتن ندارد. هرجایی که شما اثری از دین نگاه کنید، این را واضح می‌بینید. البته باید انسان بصیرت داشته باشد، باید فهم داشته باشد، باید معرفت داشته باشد و باید قدرت درک داشته باشد.

کیست که حج را نگاه کند، توحید را مشاهده کند، شعار معنویت را در حج ببیند، وحدت مسلمین راملاحظه کند و نفهمد که این اجتماع عظیم برای آن است که اسلام به رخ کفر کشیده شود، توحید به رخ شرک کشیده شود و موجودیت توحید در مقابل شرک سینه سپر کند. (۱) پی‌نوشتها:

۱- بخشی از بیانات مقام معظّم رهبری- مدّ ظلّه- در جمع کارگزاران حج، مورّخ ۱۷/ ۱/ ۷۴

ص: ۹

اسرار و معارف حج

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۰

حج در کتاب خداوند

محمد علوی مقدم

حج که صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است،

حج که اجتماعی است با قصد و جاذبه الهی،

حج که با فکر و زبان و لباس متحد، انسان‌ها را به سوی هدفی برتر پیش می‌برد و امتیازات مادی را از میان بر می‌دارد،

حج که با شکوه‌ترین عباداتی است که مسلمانان به جا می‌آورند،

حج که نمونه بارز مساوات و برابری طبقات مختلف می‌باشد،

حج که بزرگترین مظهر وحدت و یگانگی مسلمانان است،

حج که وسیله تحکیم روابط میان مسلمانان جهان است،

حج که می‌تواند بزرگترین کنگره سالانه اسلامی باشد و بسیاری از دشواری‌های مسلمانان را برطرف کند و ... در لغت قصد و آهنگ کردن است.

و به قول راغب اصفهانی (۱) «اصل الحجّ: القصد للزیّارة».

قال الشّاعر: «یحجّون البیت الزبرقان المُعَصْفَرا».

و در اصطلاح فقها: «الحجّ قصدالبَیْتِ لِلتّقرّب الی اللّه تعالی بأفعال مخصوصةٍ فی‌اماکن مخصوصة»؛ «حج زیارت کعبه با اعمال مخصوص در مکانهای مخصوص است».

و یا به قول سید شریف جرجانی (۲): «و فی الشّرع قصد بیت‌اللّه تعالی بصفة

۱- المفردات فی‌غریب القرآن، ص ۱۰۷

۲- تعریفات جرجانی؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه «حجّ».

ص: ۱۱

مخصوصة فی وقت مخصوصة بشرائط مخصوصة».

در فقه اسلامی، حج به مجموعه‌ای از اعمال که در مکّه و اطراف آن به جا می‌آورند و اقدام بدان، در صورت وجود استطاعت مالی و صحّت مزاج و امنیّت، بر هر شخص بالغ و عاقل و مکلّف، در تمام عمر یک بار واجب است، اطلاق می گردد.

البتّه حجّ منقسم است به: «تمتّع»، «قران» و «افراد»، که برای آگاهی بیشتر از اعمال و اقسام حج و امور متعلّق به آن؛ از احرام، طواف، سعی میان صفا و مروه، رمی جمرات، قربانی و استلام حجر، به کتبی که در بیان آداب و اعمال و مراسم حج نوشته‌اند و به «مناسک حجّ» نامبردار است، مراجعه شود.

هدف اصلی این نوشته، بحث لفظی نیست که مثلًا بگوییم:

«حجّ فلاناً یحجّه حجّاً (۱) قَصَدَهُ»، که به فتح «حاء» قصد کردن و یا مثلًا «حجّ زیدٌعمراً» یعنی غلبه بالحجّة: و مثلا حاجّهُ یعنی خاصمه. واحتجّ الرجل یعنی أتی بالحجة.

استحج یعنی طلب الحجّة. الحاجّ یعنی من زار البیت الحرام. و جمع آن حجّاج و حجیج است.

و هدف آن نیست که گفته شود: تاریخ مکه به سال‌های ۱۸۹۲ قبل از میلاد می‌رسد که ابراهیم با فرزندش (اسماعیل) و مادر او (هاجر) به آن وادی غیر ذی زرع هجرت کردند. (۲) و نیز هدف آن نیست که به الفاظ پرداخته شود و نتیجه فدای مقدّمات شود و مطالب اساسی گفته نشود و ... بلکه می‌خواهم، ضمن بررسی آیات قرآنی، هدف اساسی حجّ و این کنگره بزرگ و این مجتمع اسلامی جهانی به دقّت بررسی شود.

فواید سیاسی و اجتماعی و تاریخی حجّ، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی باید دانست که سفر به سوی خانه خدا؛ یعنی سیر الی‌اللَّه و حرمت به سوی صاحب خانه و نه به خانه. در واقع حج سیر وجودی انسان است به سوی خدا، این است که باید توجّه حاجّ به آن مقصد عالی باشد تا آن‌گاه که به میقات می‌رسد و لباس احرام می‌پوشد، درك کند که از خود، بیرون آمده و ترك تعیّنات و تعلّقات کند، تا در نتیجه آرامش درونی احساس کند و اگر ترك علایق نکند، نتواند به حرم امن درآید وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.

حجّ رونده باید سالك الی‌اللَّه باشد؛ یعنی از منازل شهوات و مشتهیات نفسانی و لذّات جسمانی عبور کند و از لباس صفات بشری خود را منخلع سازد و تعیّنات خودی را کنار بگذارد

۱- دائرةالمعارف القرن العشرین، فرید وجدی، ج ۳، ص ۳۴۷. برای آگاهی بیشتر آنان که بخواهند از بحث‌لفظی نیز بهره‌مند شوند، مطالب زیر به عنوان پاورقی نوشته می‌شود:

راغب اصفهانی در ص ۱۰۷ «المفردات فی‌غریب القرآن» نوشته است:

حجّ به فتح اوّل مصدر است و حجّ به کسر اول اسم مصدر.

ابن منظور در کتاب «لسان‌العرب» ذیل واژه «حجّ» در جلد یکم، صفحات: ۵۶۹ و ۵۷۰ نوشته است:

الحجّ: القصد. حجّ الینا فلان، ای قدم.

حجّه یحجّه حجّا، ای قصدهُ.

حججت فلانا، ای قصده.

رجل، محجوج، ای مقصود.

و قد حجّ بنو فلان فلاناً، ای اذا أطالوا الإختلاف الیه.

ثُمّ تَعُورِفَ استعمالهُ فی‌القصد الی مکهٔ للنسک الی‌البیت بالأعمال المشروعهٔ فرضاً و سنّهً.

ابن منظور از قول سیبویه نقل کرده است که گفت:

حجّه یحجّه حجّا کما قالوا: ذکره ذکراً.

یعنی فعل متعدّی است و مصدر آن به کسر حاء است.

ابن منظور از قول کسائی نقل کرده است که گفت:

کلامُ العرب کلُّه علی فَعَلْتُ فَعْلَةً الّا قولَهم حَجَجْتُ حِجَّةً و رَأَیْتُ رُؤْیَةً.

والحجّه: السَّنَةُ / سال و الجَمعُ حججٌ.

و ذوالحجّهٔ: شهرالحجّ، سمّی بذلک للحجّ فیه. الجمع ذوات الحِجَّهٔ.

امْرأهٌ حاجّهٔ و نِسْوهٌ حَواجُّ بیت‌اللّه بالإضافهٔ وقتی که حجّ به جا بیاورند.

والحِجَّهٔ: الطریق. والحُجَّهٔ: البرهان. جمع آن، حُجَج و حِجاج است.

ابن منظور از قول ازْهَری نقل کرده است: انَّما سُمِّیت حجهً لأنَّها تَحِجّ ای تقصد و کذلک محجّهٔ الطریق: هی‌المقصد والمسلک.

محمد بن ابی‌بکر رازی متوّفای سال ۶۶۰ ه. در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ کتاب «مختار الصِّحاح» نوشته است: الحجُّ فی‌الأصل، القصد. وفی‌العُرف قصد مکهٔ لِلنُّسکِ.

از باب رَدَّ یَرُدُّ است عین‌الفعل مضارع آن مضموم است. اسم فاعل آن حاجّ جمع آن حُجٌّ می‌باشد.

الحِجّ بالکسر، الاسم. والحِجّهٔ بالکسر ایضا: المرّهٔ و هی من‌الشواذ.

لانّ القیاس: الفتح. و حجّهٔ بکسر حاء: سنهٔ/ سال. جمع آن حِجَج، بر وزن عِنب. و ذوالحجّهٔ بالکسر، شهرالحجّ. و جمعه: ذوات الحجّهٔ. والحجّهٔ: البرهان رجل مِحجاج: بالکسر: ای جَدِلٌ. والتحاج: التخاصُم.

تهانوی، در کتاب «کشّاف اصطلاحات الفنون» ج ۲، ص ۲۸۳ نوشته است:

حَجّ به فتح حاء مهمله و تشدید جیم منقوطه، در لغت قصد به سوی چیزی است و در شریعت قصد به سوی بیت‌اللّه الحرام؛ یعنی کعبه است با اعمال مخصوص و در وقت مخصوص.

اهالی نجد، این کلمه را، به کسر حاء خوانند و بعضی نیز گفته‌اند:

به فتح اسم مصدر و به کسر مصدر باشد و به عکس هم گفته‌اند.

والحِجّهٔ بالکسر: المرّهٔ؛ یعنی یک مرتبه حج گزاردن و قیاس فتح است ولی به فتح شنیده نشده است.

و قال الخلیل: حجّ فلان، علینا: ای قدم، پس لفظ حجّ، اطلاق شده است بر قدوم و آمدن به سوی مکه.

شیخ طَبْرِسی در تفسیر ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره «... فَمَن حَجَّ البَیتَ ...» گفته است: «حج در لغت قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای عمل.»

شیخ مجدالدّین محمد بن یعقوب فیروزآبادی در جلد یکم، ص ۱۸۲ قاموس المحیط، نوشته است:

«حج در لغت؛ یعنی قصد. به فتح اول مصدر و به کسر اول اسم مصدر است.

فیروزآبادی، به «کثرهٔ الاختلاف والتردّد و قصد مکّهٔ لِلنُّسُک» تعبیر کرده است.

الحِجّهٔ بالکسر: المرّهٔ الواحدهٔ شاذّ؛ لانّ‌القیاس، الفتح.

جلال‌الدین مقداد بن عبداللّه السیوری متوفّای سال ۸۲۶ ه. در جلد یکم، صفحه ۲۵۷ کتاب «کنزالعرفان» می‌نویسد:

حج در لغت؛ یعنی القصد المتکرّر.

و در شرع: «قیل هو القصد الی بیت‌اللَّه لأداءِ مناسک مخصوصهٔ.

یا بهتر است بگوییم: «انّه القصد الی بَیت‌اللَّه بمکهٔ مَعَ أداء مناسک مخصوصهٔ فی مشاعر مخصوصهٔ هناک.

فخرالدین طریحی، متوفّای سال ۱۰۸۵ ه. در جلد دوم، صفحه ۲۸۵ کتاب «مجمع‌البحرین» ذیل آیه ۹۵ سوره آل عمران «... وَ للَّهِ عَلَی النّاس حِجُّ البَیت مَنِ اسْتطاعَ الَیهِ سَبِیلًا ...) آورده است:

حجّ البیت: ای قصده و السعی فیه. می‌گویند حججت الموضع، حجّه حجّا از باب قتل (عین الفعل مضارع مضموم): قصدته، و بعدها در اصطلاح فقط سفر بیت‌اللَّه را حج گفتند و نه سفر دیگری را.

پس حجّ در لغت به معنای قصد است و در عرف فقها: قصدالبیت للتقرّب الی‌اللَّه بأفعال مخصوصهٔ و بزمان مخصوص فی اماکن مخصوصهٔ.

والحجّ فتحاً و کسراً لغتان و یقال: الحجّ بالفتح مصدرٌ و بالکسر الاسم.

شیخ طریحی در جلد ۲، صفحه ۲۸۶ مجمع‌البحرین نوشته است: حجّهٔ الوداع که در سال دهم هجری انجام شد، به کسر و فتح حاء و کسر و فتح واو قراءت شده است.

و نیز گفته است: ذوالحجّه به کسر درست است. (و هو شهرالحجّ)

بد نیست بدانیم که آل طریح در نجف بیت علم و فضل و ادب و تقوا بوده‌اند. این خاندان منسوب‌اند به شیخ طریح بن خفاجی جدّ این خاندان.

و در وجه تسمیه این خانواده به «آل طریح»، گفته‌اند که همسر خفاجی هفت بار پشت سرهم، سقط جنین کرد و چون به شیخ طریح آبستن شد نذر کرد که اگر خداوند او را فرزندی عطا کند، نامش را «طریح» خواهد گذاشت، چون فرزند به دنیا آمد، پدر برای وفای به نذر، او را «طریح» نامید و این خاندان به آل طریح مشهور شدند و نویسنده کتاب مجمع‌البحرین، فخرالدّین طَریحی، به فتح طاء مؤلف است و نه به ضمّ طاء. برای آگاهی بیشتر نک: ج ۱ صفحات: ۵، ۶ و ۷ مقدّمه کتاب مجمع‌البحرین.

ابوالحسن عاملی فتوحی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در صفحه ۱۲۳ کتاب «مقدّمه تفسیر مرآهٔالانوار و مشکوهٔالأسرار» که در واقع مقدّمه‌ای است بر تفسیر البرهان سید هاشم بحرینی، نوشته است:

حج در لغت به معنای قصد و در عرف به خانه خدا رفتن برای زیارت است.

عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور در جلد یکم صفحات: ۲۲۲ و ۲۲۳ کتاب «منتهی الأرب فی‌لغهٔ العرب» نوشته است:

حجّ، به کسر و فتح حاء: قصد طواف بیت‌اللَّه با شروط معلوم است.

حجّ، بالکسر، یکبار حج کردن شاذّ است؛ زیرا که قیاس، فتح حاء است.

ذوالحجّه، به کسر، ماه حجّ است.

حُجّت به ضمّ: کلام مستقیم و برهان است.

حاجّ: مشدّد با ادغام و حاجج: صفت آن است برای مذکّر.

حاجّهٔ: صفت مونّث و جمع آن «حواجّ» می‌باشد.

احجاج: به حج فرستادن است.

احتجاج: یعنی حجّت آوردن؛ یقال احتجّ علی حضمه.

محاجّهٔ و حِجاج؛ یعنی حجّت آوردن و خصومت کردن. قال اللَّه تعالی. أ تُحاجُّونی فی‌اللَّه

سعیدالخوری الشرتونی در جلد یکم، صفحه ۱۶۴ کتاب «اقرب الموارد فی فصح العربیّهٔ والشوارد» نوشته است:

حجّ فلاناً حجّاً (از باب نَصَرَ یَنْصُرُ): ای قصده.

ولی بعدها این کلمه در قصد به مکه برای زیارت خانه خدا به کار رفته است. حَجَّ فلانٌ عَلَینا: ای قَدِمَ؛ یعنی وارد شد.

ولی «حجّ زیدٌ عمراً: غلبه بالحجّهٔ. الحاجّ: من زار البیت الحرام.

حاجّ گاهی اسم جمع به معنای حجّاج آمده است، همچون قول نحوی‌ها: «قدم الحاجّ حتّی المشاهٔ»

در اقرب الموارد، حجّ به فتح حاء اسم مصدر و به کسر حاء مصدر است.

۲- و اگر کسی بخواهد در این باره و در باره دیگر مسائل مربوط به مکّه مطالعه کند، می‌تواند به جلد نهم از صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۷۲ «دائرهٔالمعارف القرن العشرین» مقاله‌ای که فاضل دانشمند- محمد لبیب بک البتنونی- نوشته است، مراجعه کند.

ص: ۱۲

و پرده‌های پندار را بدرد و به قول شیخ محمود شبستری (۱)

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود

حاجّ (/ حجّ رونده) اگر تربیت روحانی نیابد و نفس او مهذّب نشود، باید گفت: مصداق شعر ناصر خسرو واقع شده که گفته است:

رفته و مکّه دیده و آمده باز محنت بادیه خریده به سیم.

شایـد بتوان گفت: قربـانی کردن، خود رمزی است برای کشـتن نفس امّاره و از بین بردن انانیّت و تعبیر حضـرت صادق علیه السـلام هم که گفته است: (۲)

«و اذبح حنجرة الهوی والطمع عند الذبیحة» (۳)

اشارتی به همین معنا است.

در حجّ، آدمی بایـد از همه علقه‌ها رها شود؛ زیرا در حجّ آدمی قصد و آهنگ خانه خدا می‌کند؛ یعنی در واقع باید از خانه خویش و از کالبد تن واز جسم خاکی مادّی به سوی ملکوت اعلی برود و به سوی خدا رجعت کند.

اگر معنی و مفهوم واقعی حجّ بخوبی درک شود، معنای اسـلام درک شده است. بی‌جهت نبود که امام علی علیه السـلام در آخرین ساعات عمر، در وصیّت خویش گفته بود.(۴)

«واللَّه اللَّه فی‌بیت ربّکم لا تخلّوه ما بقیتم فانّه ان ترک لم تُناظَرُوا»

«شما را به خدا قسم، تا زنده‌اید و جان در تن دارید، از خانه خدا، دست نکشید و آن خانه را از حج گزاران خالی نگذارید، که اگر زیارت آن خانه ترک شد موجودیّت شـما به خطر خواهد افتاد.» (۵) کعبه یک مجمع دینی است، برای ایجاد وحـدت؛ یعنی در این مرکز بزرگ، باید اختلافات حل شود و این مرکز باید مرجع رفع اختلافات باشد.

این مجمع دینی، که خدا برای آن احترام خاصّی قائل شده و جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ البَیْتَالْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ ... (۶)

، به شخص خاصّی تعلق ندارد، از آن دولت مخصوصی نیست، کسی جز خدا مالک آن نمی‌باشد و متعلّق به همه مردم است.

... جَعَلْناهُ لِلنّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَالْبادِ ... (۷)

همه مردم در آن خانه حق دارند و هیچ کس حق ندارد که دیگری را مانع شود؛ زیرا این خانه ... مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أمْناً ... (۸)

است.

۱- شرح گلشن راز، صص ۲۴۰ و ۲۴۱

۲- به نقل از صفحه ۵۲۲ «نکته‌هایی از قرآن مجید».

۳- یعنی: گلوی هواهای نفسانی و آزرا، در هنگام سربریدن قربانی، ببر.

۴- نهج‌البلاغه ص ۴۲۲ چاپ صبحی الصّالح.

۵- صبحی صالـح ص نهج‌البلاغه ۶۹۵ در ترجمـه «لم تنـاظروا» نوشـته است: «ای لم ینظر الیکم بالکرامـة، لاـ من‌اللَّه ولاـ من‌النـاس، لإهمالکم فرض دینکم».

۶- مائده: ۹۸

۷- حج: ۲۵

۸- بقره: ۱۲۵

ص: ۱۳

مسلمان‌ها باید از این مجمع سالانه که فرصت بسیار مناسبی است، برای ایجاد روابط دوستی و برادری، حدّ اکثر استفاده را ببرند و اهداف مشترک توجیه شود و معارف مبادله گردد و روابط مختلف فرهنگی و تجاری، ایجاد گردد.

حجّ، درس برادری و برابری به انسان‌ها می‌آموزد؛ یعنی همان طوری که، همه مردم- از رییس جمهور و کشاورز ساده- وقتی به کعبه می‌روند، لباس یکسان می‌پوشند.

طبق یک برنامه حرکت می‌کنند و در نتیجه، امتیازات از میان می‌رود. باید در شؤون زندگی اجتماعی هم این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود؛ زیرا به قول سید قطب: (۱) اسلام خواسته است که با این جامه ندوخته احرام، که همگان می‌پوشند، امتیاز فردی و قبیله‌ای و جنسی را از میان بردارد و به قریش که در جاهلیّت برای خود امتیازی قائل بود و در مراسم حجّ با دیگران در عرفات توقّف نمی‌کرد و با دیگران مراجعت نمی‌کرد، دستور داد:

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيثُ أفاضَ النّاسُ ... (۲)

با این دستور به طایفه قریش که به نسب خود می‌بالید و با مردم در عرفات به یک جا نمی‌ماند و هنگام پراکنده شدن مردم و کوچ کردن آنها، کوچ نمی‌کرد و به امتیاز طبقاتی خویش می‌نازید، فهماند و گفت: عادات ناپسند جاهلی و آداب نادرست را از خود دور کنید و از این کارهای ناروا برکنار باشید و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است؛ ... وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

این که، حج گزار باید در حال احرام، از جدال و مناقشه تند و نظایر این‌ها، بپرهیزد و از زن و زیور، دوری گزیند، به انسان می‌فهماند که در حرم خدا باید خود را خالص کند. برای خدا باشد. دلها باید به هم نزدیک و نزدیک شود و دریابد که آن چه سبب وحدت آنان شده و این وحدت را در آنان فراهم آورده و نیرومندی در این انسان‌ها ایجاد کرده، اسلام است.

اسلام است که انسان‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخته. اسلام است که در انسان‌ها برابری ایجاد کرده. اسلام است که می‌گوید: در شؤون زندگی اجتماعی باید این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود.

بحث در باره اسلام و مزایای این دین آسمانی نیست و هدف اصلی این نوشته نه این است که در باره مناسک و آداب حجّ بحث کند، بلکه هدف اصلی این است که: بفهمیم، کلمه «حجّ» که ده بار (۴) در قرآن مجید آمده و در هر مورد به یکی از احکام و امور مربوط به این

۱- فی‌ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- بقره: ۱۹۹

۳- بقره: ۱۹۹

۴- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳

ص: ۱۴

دستور اشاره شده، در آیات مختلف چگونه است و به عبارت دیگر در باره آیات مربوط به حجّ سخن گفته شود و در اطراف آن آیات بحث شود.

البتّه در قرآن مجید، نام سوره بیست و دوم که ۷۸ آیه دارد و جز آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ که در میان مکّه و مدینه نازل شده و بقیه آیات مدنی (۱)است، سوره‌ای به اسم سوره حجّ هست ولی مباحث مربوط به حجّ در دیگر سوره‌های قرآنی نیز وجود دارد و محمد العربی العزوزی- نویسنده لبنانی- در کتاب خود، مباحث مربوط به حجّ در قرآن مجید را جمع‌آوری کرده و آیات مربوط به هر مبحث را مشخّص کرده است. (۲) آیات مربوط به «وجوب حجّ» و «مناسک حج»:

سوره بقره (۲)، آیات: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۳

سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷

سوره مائده (۵)، آیه ۳

سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲

سوره براءة (۹)، آیه ۳

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۲

آیات مربوط به: «فدیه» و «هدی» و احکام آن دو:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره حجّ (۲۲)، آیات: ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶ و ۳۷

سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۵

آیات مربوط به «حجّ تمتّع» و «احصار»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

۱- تفسیرالبرها، ج ۳، ص ۷۶

۲- دلیل مباحث علوم القرآن المجید صفحات ۶۹، ۷۰ و ۷۱ کتاب.

ص: ۱۵

آیه مربوط به «آن چه که انجام دادنش برای حاجّ حرام است»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷

آیات مربوط به «تجارت در حجّ»:

سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸

سوره حج (۲۲)، آیه ۲۸

آیه مربوط به «سقایت حجّ»:

سوره براءة (۹)، آیه ۱۹

آیات مربوط به «حکم صید در حجّ» و «کیفر کسی که در حرم صید کند»:

سوره مائده (۵)، آیات: ۱، ۲، ۶۵ و ۹۶

آیات مربوط به «چگونگی اتمام حجّ و عمره» و «بیرون آمدن از احرام»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

سوره حجّ (۲۲)، آیه ۲۹

سوره فتح (۴۷)، آیه ۲۷

آیاتی که از: «بیت»، «کعبه»، «حرم»، «بلد» و «قریه» سخن گفته است:

سوره بقره (۲)، آیات ۱۲۵ و ۱۲۷

سوره آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۳

سوره انفال (۸)، آیات: ۳۴ و ۳۵

سوره براءة (۹)، آیات: ۷، ۱۹ و ۲۸

ص: ۱۶

سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱

سوره حجّ (۲۲)، آیات: ۲۵ و ۳۳

سوره نّمل (۲۷)، آیه ۹۱

سوره شوری (۴۲)، آیه ۷

سوره طور (۵۲)، آیه ۴

اینک به بحث در باره برخی از این آیات که مربوط به حجّ است، می‌پردازیم:

وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أمْناً ... (۱)

« (بیاد آورید) هنگامی را که خانه کعبه را مرکز امن و مرجع امر دین برای مردم قرار دادیم ...»

کلمه «النـاس» در این آیه، یعنی همه مردم و نه فقـط عربهـا، و نیز از آیه چنین برداشت می‌شود که خـدا، خـانه کعبه را یک پناهگاه عمومی و یک مرکز امنیّت برای همه مردم قرار داده است و در آیه بعد هم، ابراهیم از خدا خواسته است که:

«خدایا! این خانه را محلّ امن قرار ده»؛ وَ اذْ قالَ ابْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً ... (۲)

از این آیات چنین اسـتنباط می‌شود که خانه کعبه یک مرکز امن و پناهگاهی است که نه تنها افراد انسان باید در امنیت به سـر برند، بلکه دیگر حیوانات باید در امن و امان باشـند ونیز از این آیات چنین اسـتنباط می‌شود که مسـلمانان باید هشیار باشند و از قداست و امنیت این سـرزمین، بهره برند و در کنار هم بنشـینند و از طریق مذاکره، مشکلات را حلّ کنند و در رفع دشواری‌های دیگر مسلمین جهان بکوشند.

جـای تأسف است که بگوییم: مسـجدالحرام و خانه کعبه‌ای که در جاهلیّت محلّ امن و امان بوده، امروز چنین نیست و گاهی در آن جا خون انسان‌ها، ریخته می‌شود و مسلمانان به این نکته توجّه ندارند.

این که در ترجمه آیه: وَ اذْ جَعَلْنَا الْـبَيْتَ ... گفـتیم: «به یـاد آوریـد»، از این جهت است که آیه مزبور از لحـاظ نحوی، عطف است، هرچند آیه پیش از خود که خدا گفته است: يا بَنِي اسْـرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي ... شیخ محمد عبده (۳) ضمن این که اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ ... را

۱- بقره: ۱۲۵

۲- بقره: ۱۲۶

۳- تفسیرالمنار، ج ۱، ص ۴۵۹

ص: ۱۷

معطوف برآیه ما قبل دانسته، نوشته است که معنی چنین است: «واذکر أیهاالرّسول أو أیّها النّاس ...»

منظـور از «البـیت» در ایـن آیه، کعبه است (۱)(چنـان که در آیه‌های ۱۲۷ و ۱۵۸ سـوره بقره ونیز آیه ۹۶ سـوره آل عمران به همین معنـاست)، خـانه‌ای کـه خـدا آن را مرکز امـن قرار داده و به علّت این که داخـل شـدن در آن، بر مشـرکان حرام است، «بیت‌الحرام» نامیده‌اند و «کعبه» گفته‌اند چون که چهارگوشه است و مربّع.

و این خـانه مَثابَةً لِلنّاسِ است؛ یعنی محـلّ رجوع مردم است، مرجع است؛ زیرا مردم، همه سـاله بـدان سو رو می‌آورنـد و هرسال به سوی این خانه رفت و آمد می‌کنند.

و آن جا را پناهگاه می‌دانند و محلّ اجتماع.

ابن قتیبه (متوفای سال ۲۷۶ هجری) در تفسیرآیه: وَاذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ ...

نوشته است (۲): «أی معـاداً لهم، من قولـک: ثبت الی کـذا و کـذا: عُدْت الیه و ثاب الیه جسـمه بعـد العلّة، ای: عاد. أراد: انّ النّاس یعودون الیه مرّةً بعد مرّةً».

ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن سوم و چهارم هجری در تفسیر خود نوشته است. (۳) «فالمثابة: العَوْدُ الیه».

زمخشری هم نوشته است: (۴) «مثابة للنّاس: مرجعاً للحجّاج»، «والبیت اسم غالب للکعبة کالنجم للثّریا.»

شیـخ طوسـی ذیـل آیه: وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ ... نوشـته است: (۵) بیـت در لغـت، منزل و مـأوی است و در مـورد شـعر گفته می‌شود: ابیات الشعر و در مورد منزل و مأوی، بیوتُ الناس.

بیت شـعر را از آن جهت بیت گفته‌انـد که حروف و کلمـات را فراهم آورده و در مجمـوعه‌ای گرد آورده است، همـان طـوری که، بیت (خـانه) اهل خانه و افراد خانه را در یک جا، گرد می‌آورد. (۶) شیخ طوسی در فرق میان «مثابه» و «مثاب» از قول اخفش، گفته است: در «مثابه» مبالغه بیشتر است و تای آن، برای مبالغه است؛ لما کثر من یثوب الیه، همچون: علّامة، نسّابة، سیّارة.

ولی فرّاء و زجّاج گفته‌اند که: مثاب و مثابه به یک معنی است. (۷)

۱- ابوالفتوح رازی هم در جلد یک ص ۳۱۵ تفسیرش گفته است: «خلاف نیست در آن که، بیت در آیه کعبه‌است.»

۲- تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹

۴- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۰۹

۵- تفسیر النبیان، ج ۱، ص ۴۵۰

۶- شـیخ مسـعود سـلطانی هم در جلد ۱ صـفحه ۳۸۷ کتـاب «اقصـی‌البیان» می‌نویسـد: «بیت از ابیات الشعر، برای انضـمام حروف و کلمات به یکدیگر است همان طور که بیت، از بیوت الناس، هم افراد و اهل یک قبیله را گرد می‌آورد.

۷- تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۱

ص: ۱۸

«ثـاب الیه عقله، ای: رجع الیه» (۱) جصاص (متوفّای سال ۳۷۰ هجری) در کتـاب «احکـام القرآن» ذیل بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنّاسِ ... در باره «مثابه» نوشته است (۲) «قال أهل اللغهٔ: اصـله من ثاب یثوب مثابهٔ و ثوابا: اذا رجع. انّما دخل التاء علیه للمبالغهٔ، لمـا کـثر من یثوب الیه کمـا یقـال: نسّابـهٔ، علّامـهٔ، سیّارهٔ.» کثرت رجوع، از آن جهت است که مردم همه سـاله بـدان جا می‌رونـد و بازگشت بـدان جا را دوست دارند. (۳) ابن عربی (متوفـای سال ۵۴۳ هجری) در بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنّاسِ ... نوشـته است: (۴) فضل خدا، شامل تمام مردم است که کعبه را «مثابهٔ للنّاس» قرار داده و نه برای عرب تنها و قبیله قریش فقط.

شیخ طبرسی در «مجمع‌البیان» و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش و اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ ه.) در تفسیر خود از قول ابن عبّاس و بیضاوی (متوفای سال ۷۹۱ ه.) در تفسیرش «أنوارالتنزیل و أسرار التأویل» و سید هاشم بحرانی (متوفّای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه.) «البرهـان فی‌تفسیرالقرآن» و سـید عبـداللّه شـبّر (متوفـای سـال ۱۲۴۲ ه.) در تفســیرش و جلال‌الــدین محمـد بـن احمـد و جلال‌الـدین عبـدالرحمن بن ابوبکر سـیوطی در تفسـیر معروف خود به نام «تفسـیر جلالین» و فیض کاشانی در تفسیر صافی و دیگر مفسـران، همگی ذیل آیه: وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنّاسِ ... نوشـته‌اند. (۵) «مثابـهٔ»؛ مرجع و محـلّ عود است. یا «مرجعا یثوبون الیه من کلّ جانب» (۶) و یا «مرجع و محل عود یا موضع ثواب» و یا «مرجعا یثوب الیه اعیان الزوّار» و یا «مثابهٔ للناس»؛ یعنی «مجمعا للنّاس» و یا «مثابـهٔ للناس»؛ «مرجعا یثاب الیه کلّ عام» و یا «المثابهٔ؛ العود الیه» که اگر خوب دقّت شود به این نتیجه می‌رسـیم که «مثابهٔ للنّاس»؛ یعنی مرجعی که همه سـاله مردم بـدان جـا برای کسب ثـواب، مراجعه می‌کننـد و نیـاز هر حـاجت منـدی برآورده می‌شود؛ یعنی «لا ینصرف عنه منصرف و هو یری انّه و قد قضی منه وطرا».

و شاعر هم در این باره، خوب گفته است:

جعل البیت مثاباً لهم لیس منه الدهر یقضون الوطر (۷)

در واقع همان معنایی را که نویسنده کتاب «لسان التنزیل»؛ (زبان قرآن) در قرن چهارم

۱- همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۲

۲- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۳

۳- قرطبی هم در جلد ۲، صفحه ۱۱۰ تفسیر خود، تای در «مثابهٔ» را برای مبالغه دانسته و گفته است: «لکثرهٔ من یثوب، ای یرجع»

۴- احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

۵- تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۳؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تفسیر شبّر ص ۵۸؛ تفسیر جلالین ص ۲۶، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹

۶- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸، طبرسی در ضمن گفته است: «البیت اسم غالب للکعبهٔ کالنجم للثریّا».

۷- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸

ص: ۱۹

یـا پنجم هجری گفته و مثابـهٔ را مرجع؛ یعنی جـای بـازگشت، و قیل: مجمعا معنی کرده است، ابوالبقاء عکبری (متوفای سال ۶۱۶ ه.) در کتـاب «التبیـان فی اعراب القرآن» و کتـاب (۱) «املاء مـا منّ به الرحمن ...» نوشـته است. (۲) شیـخ محمد عبده (۳) «بیت‌اللَّه» را نعمت بزرگی برای مسلمانان دانسـته و ضـمن این که آن جا را مأمنی دانسـته، «مرجعاً لِلنّاسِ وَ یَقصُدُونَهُ» هم می‌داند و می‌افزاید که لفظ «مثابهٔ»، متضمّن معنای زیارت و ثواب هم هست.

مرحوم طالقانی از عبارت «مثابهٔ للناس» چنین اسـتنباط کرده است که توجه به چنین خانه باید فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد و انگیزه تعالی خواهی را که از خواسـته‌های فطری آدمی است، در انسان زنـده کنـد وکلمه «للنّاس» هم قیام به وظایف انسانی را در آدمی بر می‌انگیزانـد و به انسان ها یاد می‌دهد که برای خدا بپا خیزند و در کعبه اعلام کلمه حق کنند و به خدا تقرّب جویند. (۴) و خلاصه این که از کلمه «مثابهٔ للنّاس» به قول سیـد قطب چنین اسـتنباط می‌شود که خدای بزرگ بیت‌اللَّه را برای همه مردم (/ ناس) محلّ عبـادت قرار داد تـا در آن جـا بـه خـدا رو کننـد و به‌تدریـج از خودپرستی و سودجـویی و برتری طلـبی به در آینـد (۵) و با انـدیشه‌های بلنـد ابراهیم آشـنا شوند و کسانی هم که به نام وارثان ابراهیم روی این خانه دست گذاشـته‌اند، باید بدانند که این خانه نمازگاه و پناهگاه همه مردم است و ویژه گروه و طایفه خاصّی نیست و وارثان حق ندارنـد که دیگران را از آن باز دارنـد؛ زیرا این خـانه، بیت اللَّه است و به قول سیـد قطب نه «بیت أحـد من النـاس!» (۶) ابو یحیی محمـد بن صـمادح التجیبی (متوفای سال ۴۱۹ ه.) نوشته است. (۷) «المثابهٔ والمثاب واحد و هو المعاد والمرجع یؤتی فی کلّ عام».

جلال‌الدین سیوطی (متوّفای سال ۹۱۱ ه.) همین مطلب را با بیانی روشن‌تر نوشته است: «مثابهٔ، اسم مکان است از ثاب: اذا رجع؛ لانّ الناس یرجعون الیه عاما بعـد عام». (۸) فاضل مقداد، نوشته است: (۹) «مثابـهٔ» از فعـل «ثاب» یعنی رجع است و در این جا مفعول دوم فعل «جعلنا» است و مصدر می‌باشد و استحباب تکرار حج از کلمه «مثابه» یعنی مرجعا، که مفهوم رجوع دارد و به اصطلاح «یقتضی العود الی ماکان علیه»، استنباط می گردد.

نویسنده کتاب «أقصی البیان فی‌آیات الأحکام» نیز گفته است: (۱۰)

۱- دو کتـاب «التبیـان فی اعراب القرآن ...» و املاء ما منّ به الرّحمن ...» بااسم‌های مختلف که نویسـنده آن‌هاابوالبقاء عکبری است، یک کتاب است.

۲- التبیان، ج ۱؛ ص ۱۱۲ و «املاء ما منّ به الرحمن ...»، صص ۶۱ و ۶۲

۳- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹

۴- پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۳۰۰

۵- چه نیکو گفته است خواجه عبـداللَّه انصاری در صـفحه ۵۳ تفسیر ادبی و عرفانی‌اش: «دل مردمان را خانه‌خود ساختیم که بیگانه چون نگرد، جز فجری نبیند «که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا» ولی دوست وراء سنگ نگرد».

۶- فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

۷- مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، صص ۵۲ و ۵۳

۸- مُعترک الأقران فی اعجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۶۴

۹- کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج ۱، صص ۳۰۹ و ۳۱۰

۱۰- اقصی البیان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۷

ص: ۲۰

برخی از کلمه «مثابه»، که به معنای مرجع است و مفهوم رجوع از آن استنباط می‌شود، تکرار حج را مستحب دانسته‌اند.

ثعالبی (۱) احتمال داده است که کلمه «مثابهٔ» از ثواب باشد، چون در آن جا، انسان‌ها به ثواب می‌رسند. (۲) در آیه مورد بحث وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنّاسِ وَ أمْناً ... (۳)

به قول ابن عربی (۴) یعنی «أمْن من عذاب اللّه تعالی فی‌الآخرهٔ ...» و بعضی هم گفته‌اند. این خود احسانی است از سوی خدای بزرگ که برای خانه در دلهای عرب عظمتی به وجود آورد که هرکس بدان پناه برد، تأمین یابد.

شیخ طبرسی هم گفته است: (۵) این خانه به علّت عظمت واحترامی که دارد، محل امن است و هرکس که خود را در پناه آن قرار دهد، نباید متعرّض وی شوند و پیش از اسلام هم، مردم همین احترام را برای خانه کعبه قائل بودند و این احترام از زمان شریعت ابراهیم و اسماعیل تا روزگار اسلام، رعایت شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر دیگرش نیز گفته است: (۶) «أمناً» یعنی «موضع امن» همان طوری که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز گفته شده است: أوَلَم یَرَوا انّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً ...؛ زیرا به قول شیخ طبرسی؛ «لانّ‌الجامی یأوی‌الیه فلا یتعرّض له حتّی یخرج.»

قرطبی هم نوشته است: (۷) کلمه «أمناً» در این آیه از آن جهت ذکر شده که فضیلت کعبه را بر بیت‌المقدس بفهماند و نشان دهد که کعبه محلّ امان است و «لیس فی‌بیت‌المقدس هذه‌الفضیلهٔ، ولا یحجّ الیه النّاس و من استعاذ بالحرم، أمِن مِن أن یغار علیه».

ملا فتح اللّه کاشانی (متوفّای سال ۹۸۸ ه.) «أمناً» را موضع امن و ایمنی که در آن جا کسی را نکشند و متعرض او نشوند، تفسیر کرده است. (۸) فیض کاشانی در تفسیر کلمه «أمناً» نوشته است (۹) که درکافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَن دخل الحرم من النّاس مستجیراً به، فهو أحسن من سخط اللّه عزّ و جلّ و من دخله من الوحش والطیر کان أمناً من أن یهاج أو یؤذی حتّی یخرج من‌الحرم».

شیخ محمد عبده «أمناً» را به «ذا امن» معنا کرده (۱۰)و افزوده است که أمن بودن بیت‌اللّه را خدا در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز تکرار کرده است.

۱- ثعالبی نویسنده تفسیر «الجواهر الحسان فی‌تفسیرالقرآن» که نامش عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف‌الجعفری الجزائری می‌باشد، فقیهی است از شمال آفریقا. وی در سال ۷۸۸ هجری در الجزایر متولد شده، به تونس و قاهره رفته است و در سال ۸۷۳ هجری، فوت شده است برخی هم تاریخ فوت او را سال ۸۷۵ هجری دانسته‌اند.

مهمترین تألیف او همین تفسیر است، کتاب دیگرش «العلوم الفاخرهٔ فی‌النظر فی امورالآخرهٔ» می‌باشد. در اخلاق هم کتابی به اسم «جامع‌الأمهات فی‌احکام العبادات» نوشته است.

ثعالبی نویسنده تفسیر، غیر از ثعالبی نیشابوری نویسنده «یتیمهٔ الدّهر فی محاسن اهل العصر» است. ثعالبی نیشابوری در سال ۳۵۰ هجری متولد و در ۴۲۹ هجری فوت شده است. ثعالبی نیشابوری مجموعه‌ای به اسم «ثمار القلوب فی‌المضاف والمنسوب» نوشته است و «کنزالکتاب» نیز که ۲۵۰۰ قطعه از ۲۵۰ شاعر را گرد آورده از ثعالبی نیشابوری است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: دائرهٔ‌المعارف الاسلامیّهٔ ماده ثعالبی، نوشته بروکلمان، ص ۱۹۳ و ۲۰۰

۲- تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶

۳- بقره: ۱۲۵

۴- احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

۵- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. شیخ طبرسی گفته است:

«و قوله تعالی أمنا اراد مأمنا، ای موضع أمن»

و نیز گفته است: «و کان قبل الاسلام یری الرجل قاتل أبیه فی‌الحرم فلا یتعرّض له» ونیز گفته است: «و کانوا قد توارثوه من دین اسماعیل فبقوا علیه الی ایّام نبیّنا صلی‌اللّه علیه و آله».

۶- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷

۷- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۱

۸- تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۲

۹- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹

۱۰- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹

ص: ۲۱

پی‌نوشتها:

ص: ۲۲

ص: ۲۳

ص: ۲۴

ص: ۲۵

ص: ۲۶

ص: ۲۷

مبانی دینی «برائت از مشرکان» (۲)

فصل سوم: حج و برائت از مشرکان

سرزمین مکّه و خانه کعبه، مرکز وحی و توحید است، و اولین خانه‌ای است که برای عبادت مردم در پیشگاه بـا عظمت پروردگارمقرر گردیده است. چنانچه حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- نیز در مکه ظهور خواهد کرد و ندای توحید را سرخواهد داد و مبارزه بی‌امانش رابا شرک و بت‌پرستی و ظلم و بیدادگری، از این پایگاه آغاز خواهد نمود، و این به معنای آن است که کعبه، پایگاه ابدی توحید و اعلان انزجار از شرک و الحاد و ظلم و ستم و مرکز بسیج و تشکّل و سازماندهی موحّدان عالم در مصاف با مشرکان و ملحدان است؛ همچنان که تاریخی به درازای ادیان توحیدی دارد.

۱- کعبه، مرکز توحید و یکتاپرستی

علاوه بر آیات و احادیثی که بیانگر اهداف بعثت پیامبر است و پاره‌ای از آنها طیّ سرفصل‌های قبلی گذشت، در آیات و احادیثی که درباره بنای کعبه توسط ابراهیم خلیل و نیز اعمال و مناسک حج وجود دارد، این واقعیت به‌چشم می‌خورد که «برائت از مشرکان»، جزئی از وظایف موحّدان عالم در این مرکز توحید و یکتاپرستی است؛ بلکه اعلان برائت در این پایگاه، ضروری‌تر و روشن‌تر است. از مجموع بیاناتی که از پیشوایان دینی درخصوص اعمال و مناسک حج و نیز اسرار آن وارد شده، می‌توان «حکمتِ» برائت از مشرکان را در

ص: ۲۸

حرم امن الهی و در موسم حج، دریافت:

الف) اولین وظیفه‌ای که خدای سبحان، پس از تعیین مکان کعبه، بر عهده حضرت ابراهیم نهاد، نفی هرگونه شریکی بر ای خداست:

وَ اذْ بَوَّأنا لِإبْراهِیمَ مَکانَالْبَیْتِ، أنْ لا تُشْرِک بِی شَیئاً. (۱)

«و چون برای ابراهیم جای خانه را معیّن کردیم، [بدو گفتیم:] چیزی را با من شریک مگردان!»

چنانچه مأموریت داشت که خانه خدا را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و عبادت‌کنندگان، از هر رجس و پلیدی، پاک گرداند:

وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُود. (۲)

کدام رجس و پلیدی بالاتر و بزرگتر از «شرک و بت‌پرستی» متصوّر است، تا در رأس وظائف ابراهیم خلیل قرار گیرد؟ به شهادت قرآن کریم، همه گناهان، از سوی خداوند سبحان مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرد، جز شرک و الحاد. (۳) معلوم می‌شود بنای کعبه که تا ابد پایگاه اجتماع موحّدان و مسلمانان خواهد بود، بر «توحید ناب و خالص» نهاده شده است که نفی هرگونه شرک را به‌دنبال دارد؛ هم شرک جلی و آشکار که همان «بت‌پرستی و سرسپردگی طاغوت‌ها» است و هم شرک خفی و پنهان (۴)که «سرسپردگی مادر بت‌ها، نفس اماره» است. از همین روست که «زائر بیت‌اللَّه الحرام» با ورود به حرم امن الهی و پوشیدن لباس احرام، اولین شعارش، «لَبَّیکَ اللَّهُمَّ لَبَّیک، لَبَّیک لا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیک، انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْک، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیک» است که نفی شریک برای خدای سبحان در همه مراتب است و با تکرار آن، وارد حریم خانه خدا می‌شود، آن هم با صدای بلند که به اتفاق جمیع فرق اسلامی، مستحب است. (۵) اگر این شعار، فریاد بر سر مشرکان و بت‌پرستان نیست، پس چرا با صدای بلند باید سرداد؟ این شعار، در نقطه مقابل شعار شرک‌آلودی است که قبل از ظهور اسلام، در بین مردم حجاز، رایج بود و می‌گفتند:

«لَبَّیکَ اللَّهُمَّ لَبَّیک، لَبَّیکَ لا شَرِیکَ لَک، الّا شَرِیکَ هُوَ لَک، تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَک». (۶)

اگر رمی «جمرات» (نقطه‌هایی که شیطان بر ابراهیم خلیل نمایان شده) به عنوان «سمبل‌های شیطان» آن هم در اواخر موسم حج، رمی و طرد شیطان و نفس و شیاطین بیرونی (که مستکبران و

۱- حج: ۲۶

۲- همان.

۳- سوره نساء، آیه ۴۸

۴- کتاب الحج، مقدمه جلد دوم به قلم آیةاللَّه جوادی آملی، ص ۲۶

۵- التاج الجامع للاصول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۲، ص ۱۲۱ دار احیاء التراث العربی.

۶- کتاب الاصنام، ابومنذر هشام بن محمّد کلبی، ص ۷

ص: ۲۹

ستمگران، روشن‌ترین مصادیق آنند) نمی‌باشد، پس چیست؟ آیا بدون چنین حکمت و سرّی، صرفاً پرتاب کردن سنگریزه‌هایی به چند ستون سنگی، لغو و غیرعقلایی نیست؟ گرچه ما از حِکَم و اسرار همه اعمال و مناسک حج اطلاعی نداریم، اما هیچ‌یک از آن‌ها بدون حکمت و هدف نیست؛ هرچند ممکن است جنبه امتحان و آزمایش داشته باشد.

ب) در آیه شریفه‌ای که «وجوب حج» تشریع شده، نیز می‌توان این واقعیت را دریافت:

وَ للّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِین. (۱)

«و برای خدا حجّ آن خانه، بر عهده مردم است، [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هرکه کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

در این آیه که ترک تکلیف حجّ خانه خدا (چنانچه از روی انکار باشد) «کفر» دانسته شده، حکایت از آن دارد که حج، تبلور توحید است و تارک آن، به وادی کفر افتاده است؛ گرچه کفر آنان ضرری را متوجه خداوند که غنیّ بالذات است، نمی‌کند. در روایات آمده است که برخی از ترک‌کنندگان حج، در قیامت، «یهودی و نصرانی» و برخی «اعمی» محشور خواهند شد.

ج) آیات برائت از مشرکان نیز که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، باید در مرکز توحید و نفی هرگونه شرک و بت‌پرستی، به اطلاع مسلمانان رسانده می‌شد. علی علیه السلام به عنوان کسی که «نَفْس رسول خدا» است (۲) و پس از امر جبرئیل (که: «لا یؤدی عنک الّا أنت أو رجل منک») و انتخاب شدن به‌وسیله رسول خدا، فردی از خاندان رسول خداست، در «یوم الحج الاکبر» در سرزمین منا، برائت خدا و رسول او را به اطلاع مردم می‌رساند. (۳) هرچند منشأ اعلان این برائت، نقض عهد از سوی مشرکان و ملحدان آن روزگار است، اما در عین‌حال، اختصاص به آن ندارد. در همین سوره می‌فرماید:

وَ اذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ الَی النّاسِ یَومَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ، أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ .... (۴)

[این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند و [از آنان بیزارند].

حقیقت «اذان»، اعلام است و نه ذکر، چنانچه در اذان نماز نیز چنین است.

۱- آل عمران: ۹۷

۲- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی ابواب وجوب الحجّ وشرائطه، باب ۷، ج ۸، ص ۲۰

۳- همان، ص ۱۷

۴- براءهٔ: ۳

ص: ۳۰

آیه شریفه فوق، روشن‌ترین و صریح‌ترین آیه قرآن در نشان دادن «برائت خدا و رسول خدا» از مشرکان در موسم حج است که توسط علی علیه السلام به همگان ابلاغ شد و از آن تاریخ، هیچ مشرکی حقّ طواف و حج در بیت‌اللَّه الحرام را نداشت:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا .... (۱)

فخر رازی در خصوص تکرار «برائت از مشرکان» در آیات صدور سوره برائت، وجوهی را ذکر می‌کند که خواندنی است:

[وجه اوّل] «ان المقصود من الکلام الأوّل الاخبار بثبوت البرائة و المقصود من هذا الکلام اعلام جمیع‌الناس بما حصل و ثبت ... [وجه سوم] فی الفرق انّه تعالی فی الکلام الأوّل اظهر البرائة عن المشرکین الذین عاهدوا و نقضوا العهد و فی هذه الآیة اظهر البرائة عن المشرکین من غیر انّ وصفهم بوصف معین تنبیهاً علی انّ الموجب لهذه البرائة کفرهم و شرکهم.» (۲)

ورود به مسجدالحرام باید از «باب بنی شیبه» باشد (۳) تا بتِ هُبل که در مقابل آن در مدفون است، لگدمال شود، تا سمبل «شرک و بت‌پرستی» زیر پا نهاده شود؛ چراکه انسان موحّد، بدون نفی هرگونه شرک و بت‌پرستی، نمی‌تواند به پایگاه توحید قدم گذارد. برائت از مشرکان، در جای‌جای اعمال و مناسک حج، متبلور است. در دعای روز عرفه می‌خوانیم:

«برئت من الجبت و الطاغوت و اللّات و العزّی». (۴)

دقّت در اینکه امروز نه «لات» ی هست و نه «عزّی» یی، نشان می‌دهد که اعلان برائت از آنان، به عنوان سمبل بت و بت‌پرستی و شرک است که در هر زمانی، شکل و صورتی دارد.

۲- کعبه، محور حریّت و آزادگی

کعبه را «بیت عتیق» نامیده‌اند و در کلمات ائمه معصومین علیهم السلام (۵) دو معنا برای آن دیده می‌شود:

یک. «عتیق» به شیء قدیمی و نفیس گفته می‌شود. (۶) خانه کعبه نیز (هر چند بنایش به دست ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل است)، امّا به حسب روایات، نقطه آغاز گسترش خاک در سطح سیاره زمین است. (۷) و به لحاظ قدیمی و نفیس بودنش، «بیت عتیق» نامگذاری

۱- برائت: ۳

۲- الفتوحات المکّیه، محیی الدین بن العربی، ج ۱۰، ص ۳۸۰

۳- سوره توبه، آیه ۲۸

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۲۲

۵- وسائل الشیعه، کتاب الحج ج ۹، ص ۳۴۷

۶- المفردات، ص ۳۲۱

۷- الاقبال بالاعمال الحسنهٔ، سید بن طاووس، طبع مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۲، ص ۲۴ به نقل از: فقیه، ج ۲، ص ۸۹.

ص: ۳۱

شده است.

دو. چون احدی مالک کعبه نیست و از هر سلطه و سلطنتی آزاد است، (۱) «عتیق» نامیده می‌شود؛ چنانکه مملوک با «عتق» از سلطه ارباب و مالک آزاد می‌گردد، کعبه نیز از سلطه هر مالک و سلطانی آزاد است. به روایتی از ابوحمزه ثمالی در این زمینه (که عهده‌دار تبیین هر دو معنا از «عتیق» است)، توجه نمایید.

می گوید: در مسجدالحرام، به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم؛ عرض کردم:

«به چه دلیل خانه کعبه را عتیق نامیده‌اند؟

حضرت فرمود: چون هیچ خانه‌ای نیست که خداوند آن را بر روی زمین نهاده باشد، مگر اینکه صاحبی و ساکنانی دارد، جز این خانه. این خانه، صاحبی جز خدای عزّوجل ندارد و لذا حرّ و آزاد است. سپس حضرت فرمود: خدای عزوجل، قبل از زمین، آن را آفرید؛ سپس زمین را خلق کرد و از زیر آن خانه، زمین را گسترانید.» (۲) از این رو، جز آزادگان بر گرد آن نمی‌چرخند؛ آزادگانِ از هر سلطه درونی و بیرونی! اساساً کعبه مرکزی است تا انسانها خود را از سلطه طاغوتهای بیرونی و درونی، آزاد کنند. تنها «احرار» شایستگی طواف بر بیت عتیق و حرّ (نمادِ آزادی و آزادگی) را دارند. همانطور که نماز، آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد، طواف نیز آدمی را از شرک ورقیّت وظلم‌پذیری می‌رهاند؛ چراکه انسان، مأموراست برگرد «بیت‌عتیق» طواف کند: وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ‌الْعَتِيقِ. (۳)

از این بیان لطیف بر می‌آید که خانه‌ای که مملوّ از بتهای چوبی و سنگی باشد و یا در محاصره مشرکان و ملحدان و یا مستکبران و ستمگران باشد، «عتیق» نیست. با شکستن بتهای درون کعبه و شکستن ابهت و قدرت مستکبران و مشرکان و قطع ایادی آنان از این پایگاه توحید، بیت‌اللَّه الحرام «عتیق» خواهد شد، آنگاه طواف بر آن، «طواف بر بیت عتیق» خواهد بود و در اندیشه و روان و زندگی مادی و معنوی طواف‌کننده، اثر خواهد گذاشت.

چگونه ممکن است «فضای کعبه» پر از بتها و «اختیار کعبه» (و حتّی حفظ امنیت سرزمین وحی) به دست بیگانگان باشد و زائران آن، مدّعی «طواف بر بیت عتیق» باشند؟! از همین رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم هجری با صلای «برائت از مشرکان» زمینه فتح مکّه را فراهم نمود و بتهای کعبه را یکی پس از دیگری شست و

۱- المفردات، ص ۳۲۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۷: «قلت: لأیّ شیءٍ سماه اللَّه العتیق؟ فقال: انّه لیس من بیتٍ وضعه اللَّه علی وجه الارض الّا له ربّ و سکّان یسکنونه غیر هذا البیت؛ فانّه لاربّ له الّا اللَّه عزّوجل، خلقه قبل الارض، ثم خلق الارض من بعده، فدحاها من تحته».

۳- حج: ۲۹؛ نک: به کتاب‌الحج، ج ۲، مقدمه، ص ۱۹

ص: ۳۲

این چنین به ابّهت، قدرت و نفوذ ابوسفیان‌ها پایان داد. از این سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می‌شود که «شناخت خدای یکتا و توحید قولی و عملی» از یک سو، و «شناخت طاغوتها و اجتناب قولی و عملی از آنان» از دیگر سو، شرط حُریّت انسان و تضمین‌کننده آزادی و آزادگی او هستند.

به همین قیاس، باید دانست که حجّ بیت عتیق، علاوه بر آنکه نظام مناسبی برای تعلیم توحید و تربیت نفوس موحّد است، با سنّتِ جاودانِ «اعلانِ برائت از مشرکان»، مسلمانان جهان را متوجّه دشمنان اصلی دین خدا و پیروان رسول خدا (صهیونیزم، استکبار جهانی، و ...) خواهد نمود و مکّه را به پایگاهی برای وحدت، همفکری و رایزنی تمامی دانشمندان و رهبران مسلمان (درباره رشد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جوامع خویش و عوامل و موانع توسعه مادّی و معنوی ملّتهای مسلمان و آسیب‌شناسی فرهنگ اسلامی) تبدیل می‌کند. عرصه‌ای چنین «آزاد» و «فراگیر»، می‌تواند پایگاه اقتدار سیاسی - بین‌المللی جهان اسلام و محور گفتگوهای مسالمت‌آمیز و آزادانه همه پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس «کتاب و سنّت» باشد و همزمان با مرکزیّت یافتن برای «قیام و قوام ناس»، پایگاه «هدایت» و «وحدت» و «منافع» مسلمانان و بلکه آزادگان عالم (برای رهایی از همه اسارتها) شود. خداوند، این روز را نزدیک گرداند!

۳- کعبه، پایگاه قیام ناس

خداوند سبحان، خانه‌اش را بیت حرام قرار داد تا مکان و پایگاه قیام برای مردم باشد: جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرام قِیاماً لِلنّاسِ. (۱)

از سیره حضرت ابراهیم علیه السلام و قیام و استقامت مردم در طول تاریخ، استفاده می‌شود که «کعبه» پایگاه قیام و حرکت مردم بوده است و بقای دین الهی، به پویایی و حیات آن بستگی دارد (۲) و «لایزال الدین قائماً ماقامت الکعبة». (۳)

در آیات شریفه قرآن، «قیام» به معنای «جهاد» به کار رفته و «قعود» (که ضدّ قیام است) در نقطه مقابل جهاد قرار گرفته است: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أجْراً عَظِیماً. (۴)

آنچنان که پیامبران با آیات و بینات برانگیخته شدند، تا مردم قیام به قسط نمایند: لَقَدْ أرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ

۱- مائده: ۹۷

۲- کتاب الحج، ج ۲، ص ۲۳

۳- وسائل الشیعه، کتاب الحج ج ۸، ص ۱۴

۴- نساء: ۹۵

ص: ۳۳

وَالْمِیزانَ، لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط. (۱)

علامه طباطبایی، بیان دیگری درباره آیه شریفه دارد (۲) و قیام را با استفاده از کلام اهل لغت، «مایقوم به الشیء» معنا کرده است. بدین معنا که خداوند، بیت‌اللَّه الحرام را قوام برای مردم قرار داده و به عبارت دیگر، دنیا و آخرت مردم، قائم بدان است و حق تعالی با ایجاد ارتباط بین بیت‌اللَّه الحرام و ماههای حرام (به وسیله احکامی همچون حج)، زندگی اجتماعی توأم با سعادت مردم را تأمین نموده است.

اندك تأملی در منافع و برکات بیت عتیق و ماههای حرام، نشان می‌دهد که برکات ثابت و متغیر فراوانی بر آنها مترتب می‌گردد. صله ارحام، ارتباط بین دوستان، انفاق به فقرا، کسب و کار و منفعت اقتصادی، دوستی و مودّت بین اقوام و نزدیکان و همسفران، آشنایی با مسلمانان بلاد دیگر، نزدیکی قلوب، پاکیزگی روحها، تقویت قوای مسلمانان، رشد امّت و حیات دین، اهتزاز نشانه‌های حق و حقیقت و پرچمهای توحید و یکتاپرستی، و ... همگی از آثار و برکات حج است.

در واقع، آیه شریفه، پاسخی است به شبهه کسانی که اعمال و مناسک حج را کم‌فایده یا بی‌فایده و خرافی تخیّل می‌کردند؛ چنانچه از ذیل آیه ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ استفاده می‌شود که خداوند (که دانای همه چیز است)، این منافع و برکات را بر کعبه، ماه حرام و اعمال و مناسک حج، مترتّب نموده است.

نکته مهم در آیه شریفه، «قیاماً للناس» است یعنی در پرتو کعبه، منافع مردم تأمین می‌گردد؛ و البته در فرهنگ قرآنی، منافع، اعم از دنیوی و اخروی است.

در آیه شریفه دیگری، این مطلب با صراحت بیشتر بیان گردیده است:

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُم (۳)

چنانچه آیه مبارکه دیگری، کعبه را اوّلین خانه‌ای معرّفی می‌کند که برای مردم، مایه برکت قرار داده شده است: انَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمِین. (۴)

این آیه شریفه، پاسخ شبهه یهودیان در خصوص تغییر قبله مسلمانان (از بیت‌المقدس، به سوی بیت‌اللَّه الحرام) است.

مبارك، به معنای «برکت‌یافته» و «جایگاه خیر فراوان» است (و البته از آنجا که پس از «مبارکاً» عبارت «وهدیً» آمده است، ممکن است این مبارکی، فقط ناظر

۱- حدید: ۲۵

۲- المیزان، ج ۶، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۳- حج: ۲۸. زمخشری با استفاده از کلمه «منافع» که به صورت نکره آورده شده، استفاده می‌کند که مراد آیه، منافع مختص به حج است، اعم از دینی و دنیوی که در سایر عبادات یافت نمی‌شود. کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲

۴- آل عمران: ۹۶

ص: ۳۴

به برکات مادّی باشد (۱) و اشاره به «هدایت عالمیان» نیز ناظر به برکات معنوی بیت).

امام هشتم علیه السلام حج را حاوی منافعی برای همه اقشار مردم در شرق و غرب عالم می‌دانند، اعم از آنکه در موسم حج حاضر شوند و یا توفیق تشرف به بیت‌اللَّه الحرام را پیدا نکنند؛ و نیز آن را فرصتی برای تفقّه و انتقال سخنان ائمه علیهم السلام به هر ناحیه و منطقه‌ای می‌شمارند. (۲) روشن است که مراد از تفقّه و نقل اخبار ائمه علیهم السلام، شناخت دین خدا و تکالیف فردی و اجتماعی است و در هر زمانی (حتّی در عصر غیبت)، لازم و ضروری است. اطلاع از مسائل جهان اسلام در ابعاد مختلف و نیز مشکلات جوامع اسلامی، می‌تواند مصادیقی از تکلیف اجتماعی مسلمانان باشد. قریب به این مضمون، در روایتی از امام صادق علیه السلام به عنوان علّت تشریع حج، ذکر شده است:

«حج بر بندگان واجب شد ... تا [مسلمانانِ] شرق و غرب عالم، یکدیگر را بشناسند و از آثار رسول خدا و اخبار او، اطّلاع پیدا کنند.» (۳) خلاصه آنکه در پرتو حج و قیام در بیت‌اللَّه الحرام، منافع دنیوی و اخروی نصیب مردم می‌شود، چه نفعی بالاتر از «دشمن شناسی و هماهنگی و برنامه‌ریزی و هم‌آوایی برای رهایی از سلطه مشرکان، مستکبران و ستمگران»؟ چه سعادتی بالاتر از کسب «استقلال» و «آزادی» و زیستن در پرتو عدالت؟

۴- کعبه، مرکز هدایت جهانیان

یکی از آیات قرآن که بیانگر مسائل حج است، کعبه را پایگاه هدایت همه جهانیان معرفی می‌کند. این بیان، نشانگر این معناست که کعبه، اختصاص به مردم حجاز ندارد؛ بلکه مرکزی است که باید نور هدایت از آنجا نشأت بگیرد و بر همه تشنگان و مستضعفان عالم برسد:

انَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَهُدیً لِلعالَمِین. (۴)

اجمالی درباره این آیه، در مبحث قبلی ارائه شد و اینک نکات دیگری بر آن افزوده می‌شود.

یکی از ویژگیهای بیت‌اللَّه الحرام، جهانی بودن آن است؛ ظهور اسلام به عنوان آخرین دین و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان خاتم پیامبران در این مکان، نیز به لحاظ جهانی‌بودن آن است. چنانکه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام به عنوان

۱- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸

۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹

۴- آل عمران: ۹۶

ص: ۳۵

منجی بشر (که برای پرکردن همه عالم از قسط و عدل و ایجاد حکومتی جهانی خواهد آمد)، از همین مکان خواهد بود. تنها مرکز هدایت جهانیان، می‌تواند پایگاه ظهور شخصیتهای جهانی باشد. اجتماع مسلمانان همه بلاد اسلامی و غیر اسلامی (از اقصی نقاط جهان) در این مسجد و حرم امن الهی، خود گواه دیگری بر جهانی بودن این پایگاه است. این معنا در کلمات علمای دین نیز فراوان به چشم می‌خورد.

فخر رازی احتمالات گوناگونی را در تفسیر ذیل آیه شریفه (هدی للعالمین) مطرح می‌کند و می‌گوید:

«چند معنا برای «هدی للعالمین» به عنوان یکی از صفات بیت‌اللّه الحرام، گفته شده است: چون کعبه قبله عالمیان است و نماز را به سمت آن می‌خوانند، هدایت برای جهانیان دانسته شده است؛ چون با آیات و نشانه‌هایی که در آن است، دلالت بر وجود صانع و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد؛ چون هر کسی که نمازهای واجب را کما هو حقّه به جا آورد، اهل بهشت است، پس کعبه مایه هدایت مردم به سوی بهشت است.» (۱) این ویژگی به هر معنا که باشد، کعبه را متعلق به همگان می‌داند و آن را عامل هدایت همه انسانها می‌شمارد. چنانکه سید قطب، حج را کنگره بزرگ سالیانه همه مسلمانان می‌شمارد که یکدیگر را بنا به دعوت اسلام، ملاقات می‌کنند؛ کنار بیتی که در آن، به دست پدرشان ابراهیم، ملت حنیفْ پایه‌گذاری شد و خدای سبحان آن را اولین بیت خود در زمین برای عبادت قرار داد؛ مکان مقدّسی که همگان را به اجتماع بر گرد خویش و اتّصال به خالق هستی فرا می‌خواند. (۲) فصل چهارم: شبهات و القائات

بحثی که به عنوان خاتمه این نوشتار مطرح‌می‌شود، شبهات و اشکالاتی است که ازسوی برخی‌افراد القاگردیده است؛ شبهاتی که‌جهل به‌اسلام ومعارف آن، منشأ آنهاست و یا علمی که در خدمت قدرتمندان است.

۱- بیگانگی حج از امور سیاسی

قبل از پاسخ به این شبهه، با استفاده از کلمات حضرت امام خمینی (رض) که در شبهه‌شناسی و برملاکردن انحرافات و توطئه‌ها و کج‌اندیشی‌ها، نقش بسزایی

۱- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۴۹

۲- فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۱، ص ۴۳۶ دار الشروق.

ص: ۳۶

داشتند، به توضیح آن می‌پردازیم:

«چه بسا جاهلان متنسّک بگویند که قداست خانه حق و کعبه معظّمه را به شعار و تظاهرات و راهپیمایی و اعلان برائت، نباید شکست و حج، جای عبادت و ذکر است نه میدان صف آرایی و رزم و نیز چه بسا عالمان متهتّک القا کنند که مبارزه و برائت و جنگ و ستیز، کار دنیاداران ودنیاطلبان بوده، ورود در مسائل سیاسی، آن هم در ایام حج، دونِشأن روحانیان و علما می‌باشد.» (۱)

پاسخ تفصیلی به این شبهات، از حوصله این مقاله خارج است. تلخ است، ولی حقیقتاً اکثر دانشمندان اسلامی (اعم از عارفان و فقیهان و مفسران) حج را تنها «عبادتی» تلقی می کنند که «مجموعه‌ای از اعمال و مناسک و اذکار» است و اسرارش نیز بر ما نامعلوم می‌باشد. ابن عربی که او را پدر عرفان اسلامی نام نهاده‌اند، در بحث حج و در سه موضع (۲) درباره «تعبّدی بودن» و «غیر قابل تعلیل بودنِ» اعمال و مناسک حج، سخن گفته و صریحترین سخنش در این موضوع، چنین است:

«لِأنّها افعال مخصوصة للّه عزوجلّ بالقصد، لیس للعبد فیها منفعة دنیوية الّا القلیل من الریاضة البدنیه ولهذا تمیّز حکم الحج عن سائر العبادات فی اغلب احواله وافعاله فی التعلیل، فاکثره تعبد محض لایعقل له معنی عند الفقهاء، فکان بذاته عین الحکمة ماوضع لحکمة موجبة، وفیه اجر لایکون فی غیره من العبادات، وفیه تجلّی الهیّ لایکون فی غیره من الاعمال». (۳)

ملاحظه آرا و مشی فقها و دانشمندان اسلامی در قرون گذشته نسبت به حج و مشاهده تحوّل ژرفی که حضرت امام خمینی (رضی‌اللَّه عنه) در همه جنبه‌های مکتب (و از آن جمله، حج) ایجاد کرد، عظمت او و اهمیت تحوّلی که به وجود آورد، آشکارتر می‌شود؛ به حق باید او را «احیاگر حجّ ابراهیمی» نامید. از دیدگاه آن بزرگوار ژرف‌اندیش، حج «تنظیم و تمرین و تشکّل یک زندگی توحیدی است». با چنین بینشی از حج، البته بیدارنمودن مسلمانان جهان، با هدف خارج کردن آنان از سلطه بیگانگان، بازگشت به هویت خویش، و اعلان برائت از مشرکان و ملحدان و حاکمان ستمگر، از لوازم اجتناب‌ناپذیر حج است. اساساً بینش آن حضرت، با بینشهای دیگر، تفاوت اصولی دارد. از هنرهای او «تصحیح اندیشه‌ها» بود؛ اندیشه‌هایی که

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۱

۲- الفتوحات المکیة، ج ۱۰، ص ۱۴۰، ۱۸۵، ۴۵۵

۳- همان، ص ۴۵۵

ص: ۳۷

در طی قرون متمادی، دستخوش انحراف و تحریف شده بود.

اگر از این مرحله بگذریم، و به «جدایی حج از امور سیاسی» (بخصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران) به صورت یک شبهه بنگریم که از سوی برخی ناآگاهان یا مغرضان القا می‌شود، در واقع آنچه تاکنون در طی فصول متعدد عرضه نمودیم، پاسخ به این شبهه است. آنان که «دین را جدای از سیاست و اجتماع» تخیّل می کنند (و به باور عالمان هشیاری چون امام راحل و شهید مطهری، تحت تأثیر تز استعماری و القائات استعمارگران هستند)، حج را نیز منحصر به امور عبادی تصوّر می‌نمایند. در حالی که نه دین جدای از سیاست است و نه حج منحصر به عبادت و ذکر و دعای خشک و بی‌اثر؛ چرا که ادیان توحیدی- با هدف نجات انسانها از عبودیت غیر حق و هدایت آنان- اساساً نمی‌توانند جدای از سیاست و جامعه باشند؛ چنانکه هیچ پیامبری در انجام رسالت خویش فارغ از این صحنه نبوده است.

اندک تأمّلی در مناسک حج و زمان واحدی که همه مسلمانان از اقصی نقاط جهان برای انجام آن اجتماع می کنند ... و اینکه حاکم اسلامی در صورت لزوم باید مردم را به حضور در مراسم حج وادار نماید (۱) و حتی در صورت نیاز آنان، از بیت‌المال هزینه سفر آنان را تأمین کند (۲)...

اینکه دیدار با امام و اعلان وفاداری و آمادگی برای یاری رساندن به امام، موجب تمام‌شدن و کمال حج است (۳)... اینکه اگر مردم حج را کما هو حقه دریابند، دنیا و آخرتشان تأمین می‌شود (۴)... اینکه هر ظلم و ستمی در این سرزمین، مستوجب هلاک و عذاب است (۵)... و برخی آداب دیگر (همچون استحباب عبور از باب بنی‌شیبه برای لگدکوب کردن بت هبل و نمونه‌های فراوان دیگر)، همگی نشانگر این حقیقت است که حج با «سیاست و اجتماع» عجین است. اساساً مراسم حج، آن هم در پایگاه توحید، بدون توجه به عزّت و شرافت و عظمت مسلمین و خارج ساختن آنان از تحت سلطه اجانب، معنا و مفهومی ندارد.

مروری بر تاریخ زندگی معصومان علیهم السلام و علما و مجاهدان راه دین، نشان می‌دهد که چقدر از موسم حج و اجتماع مسلمین در راه افشای چهره غاصبان و مستکبران و ستمگران بهره می‌جستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موسم حج، از مسلمانان می‌خواست به گونه‌ای ظاهر شوند که رعب در دل مشرکان بیفکنند؛

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵

۲- همان، ص ۱۶

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۲

۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۹

۵- همان، ص ۳۵۰

ص: ۳۸

شانه‌های خود را عریان کنند تا دشمن، بازوان توانای آنان را مشاهده کند. (۱)

فریاد برائت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در منا و یوم الحج الاکبر و هشدار به مشرکان به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سخنرانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سال ۵۸ هجری و در زمان حاکمیت بنی‌امیه و معاویهٔ بن ابی‌سفیان، در سرزمین منا و انتقاد شدید از عملکرد معاویه و تأکید بر رساندن پیامش به گوش مردم در شهرها (۲) و وصیت امام باقر علیه السلام مبنی بر برگزاری مراسم مدیحه و مرثیه‌خوانی در موسم حج (۳) در جهت افشای چهره ظالمان و ستمگران، همگی در همین راستا قابل تحلیل است.

القای چنین شبهه‌ای از سوی علمای وهّابی، شگفت نیست؛ چرا که آنان موجودیت خود و نظام خود را در خطر می‌بینند. اما چنین زمزمه‌هایی از بعضی از خودیها، حاکی از ساده‌لوحی و یا رسوخ همان تز استعماریِ «جدای دین از سیاست» در عمق جان آنان است. در پایان این بخش، پاسخ زیبا و روشنگرانه امام را متذکر می‌شویم:

«بزرگترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری ازاحکام الهی را درک نکرده‌اند و حج، با آن همه راز و عظمتی که دارد، هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی‌حاصل و بی‌ثمر باقیمانده است ...

چیزی که تا به حال از ناحیه ناآگاهان و یا تحلیلگران مغرض و یا جیره‌خواران، به عنوان «فلسفه حج» ترسیم شده است، این است که حج یک عبادت دسته جمعی و یک سفر زیارتی و سیاحتی است ...» (۴) ۲- بدعت

آخوندهای وهّابی، از «اعلان برائت از مشرکان» به عنوان «بدعت و نوآوری در دین» یاد می‌کنند؛ غافل از آنکه برائت از مشرکان و مستکبران (به استناد آیات قرآن و احادیث نبوی)، هم ریشه در قرآن دارد و هم در سنّت و سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

بدعت، نوآوردن در دین و «چیزی را که در دین نیست، به عنوان دین شمردن و عمل کردن» است؛ در حالی که چنانچه گذشت، اعلان برائت، جزء لاینفک اصل توحید و مراسم توحیدی حجّ ابراهیمی است. البته در قاموس کسانی که در «تحجّر و واپس گرایی و کج‌فهمی در دین» گوی سبقت را از «اسلاف خوارج» خود ربوده‌اند، اعلان برائت از مشرکان، بدعت است!! اما کیست که نداند سرچشمه این اتّهامات

۱- مجمع‌البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۹، ص ۱۲۷

۲- احتجاج، امین‌الاسلام طبرسی، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹

۳- جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۶۹۲؛ نیز نک: به تحلیل امام خمینی از این وصیت: صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۸

۴- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۹

ص: ۳۹

کجاست؟ از ناحیه کسانی که در پرتو برائت از مشرکان در موسم حج، منافع خود را در خطر می‌بینند؛ به قول امام بزرگوار:

«راهپیمایی مکّه و مدینه است که بسته‌شدن شیرهای نفت عربستان را به دنبال دارد و به نابودی سرسپردگان شوری و امریکا ختم می‌شود». (۱) ۳- جدال

می‌گویند: قرآن، حجّاج بیت‌اللَّه الحرام را از جدال نهی می‌کند و آیه شریفه وَلارَفَثَ وَلافُسُوقَ وَلاجِدالَ فِی‌الْحَجّ را به عنوان مستند ادّعای خویش، قرائت می‌کنند.

این هم از آن قبیل تحریفهایی است که نه تازگی دارد و نه آخرین آن خواهد بود؛ تحریفی همچون تحریف عمروعاص که سخن پیامبر را در حق عمار، در جنگ صفین (بدون آنکه انکار کند) واژگونه کرد و علی علیه السلام را قاتل عمار معرفی کرد؛ چرا که علی علیه السلام عمار را به میدان جنگ آورده بود!

هر یک از واژه‌های «رفث» و «فسوق» در آیه شریفه، معانی مشخصی دارد که از سوی مفسّران شیعه و سنی ذکر گردیده است.

در هیچ تفسیری اعلان برائت و انزجار از مشرکان و دشمنان خدا، «جدال مورد نهی در آیه شریفه» معرفی نشده است.

در تفسیر این فقره از آیه، تحقیقاتی صورت گرفته (۲) که ما را از تفصیل، مستغنی می‌کند. اجمالًا آنکه معنای «لاجدال فی الحج» در میان دانشمندان اهل سنّت، مورد اختلاف است؛ به طوری که در بعضی از تفاسیر، شش معنا برای آن ذکر کرده‌اند (۳) امّا هیچ یک از آن موارد، بر مورد بحث ما و ادّعای واهی ایرادکنندگان، منطبق نمی‌باشد.

چنانکه مفسران و فقیهان شیعه به تبعیت از ائمه معصومین علیهم السلام «جدال» در آیه شریفه را به معنای خاصی حمل کرده‌اند و آن، گفتن «لاواللَّه» و «بلی واللَّه» است؛ چنانکه «رفث» را به همبستری و «فسوق» را به دروغ و دشنام دادن، معنا کرده‌اند. (۴)

امام خمینی احیاگر حج ابراهیمی و محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم مظهر أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم بود. او بیش از همه مصلحان اجتماعی، منادی وحدت مسلمین بود و بیش از همه از اختلافات آنان رنج می‌برد و هیچ‌گاه راضی به بروز اختلاف و نزاع بین حجاج بیت‌اللَّه الحرام نبود. یکی از سرفصلهای مهم پیامهای او به حجّاج (به

۱- همان، ص ۲۳۳

۲- نک: درباره برپایی حج ابراهیمی، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۱۲۳

۳- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱، ص ۴۰۹

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۸؛ المیزان، ج ۲، ص ۸۰

ص: ۴۰

مناسبت موسم حج)، «دعوت به وحدت کلمه» بود. جالب آنکه کسانی او و رهروانش را به ایجاد اختلاف و نزاع در حج متهم می‌سازند که بیان و قلمشان، لبریز از ناسزا به پیروان فرق گوناگون اسلامی (بالاخص شیعیان) است. سخن را با کلامی نورانی از امام خمینی، به پایان می‌بریم:

«مسلّماً حجِّ بی‌روح و بی‌تحرک و قیام، حجّ بی‌برائت، حجّ بی‌وحدت و حجّی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید، حج نیست. حج برای نزدیک شدن و اتّصال انسان به صاحب خانه است. حج، تنها حرکات واعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی‌رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمام زوایای زندگی باید جستجو نمود.

حج، پیام‌آور ایجاد و بنای جامعه‌ای به دور از رذائل مادّی و معنوی است. حج، تجلّی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج، مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امّت اسلامی از هر نژاد و ملیّتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امّت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوند خورد و یکی گردد و ید واحده شود، حج، تنظیم و تمرین و تشکل یک زندگی توحیدی است ...» (۱) پی‌نوشتها:

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۹

ص: ۴۱

ص: ۴۲

ص: ۴۳

فقه حجّ

طرح جایگزین شود.

ص: ۴۴

نگرشی تازه به رمی جمرات

مهدی مهریزی

یکی از واجبات حج، در روزهای اقامت حاجیان در منا، سنگ زدن به سه ستون ویژه است، که در اصطلاح فقهی، به آن «رمی جمار» گویند.

امروزه با ازدحام و انبوهی حاجیان در ایام حج، انجام این عمل با مشکلات بزرگی روبرو است، به طوری که در موارد بسیاری، حتّی آسیب‌های جسمانی به دنبال دارد!

طرح توسعه محل رمی و پیرامون آن، گر چه بخشی از مشکلات را برطرف ساخته، لیکن انجام این وظیفه عبادی همچنان مشکلاتی به همراه دارد و دشواری آن به ویژه برای حاجیان شیعه افزون‌تر است؛ چرا که از ظاهر فتوای فقیهان شیعه، استفاده می‌شود که برخورد و اصابتِ سنگ به مَعْلَم و نشانه شرط است و پرتاب سنگ و افتادن آن در کنار نشانه‌ها و ستونها کافی نیست. گفتنی است که در این نوشتار بحثی فقهی درباره مسأله اصابت سنگ‌ها به ستون‌ها صورت می‌پذیرد و به این پرسش که: «آیا اصابت و برخورد سنگ‌ها به نشانه لازم است؟ یا این‌که پرتاب سنگ به طرف نشانه‌ها و افتادن سنگ در اطراف آن کفایت می‌کند؟» پاسخ داده می‌شود.

مدعای این مقاله آن است که: در رمی اصابت به نشانه‌ها لازم نیست بلکه آن‌چه شرط است، پرتاب سنگ به طرف نشانه‌ها و قرار گرفتن سنگ بر اطراف آن‌ها است و نباید سنگ‌ها از این دایره خارج گردد.

ص: ۴۵

بررسی مباحث مربوط به این موضوع، در دو بخش صورت می گیرد: ابتدا نظریه طرفداران اصابت به نشانه‌ها وتبیین مستندات آنها بازگو می‌شود و آنگاه مدعای این مقاله‌شرح داده شده، به شواهد و مستندات آن پرداخته می‌شود:

نخست: نظریه اصابت به نشانه‌ها

طرفداران این نظریه بر این باورند که باید سنگ‌ها به سمت جمره پرتاب شود و به بنای مخصوص یا محل آن اصابت کند، اگر به بنا یا محل آن- در صورت نبود بِنا- اصابت نکند، رمی انجام نشده است.

برای اثبات این رای، به دو دلیل استناد می کنند:

۱- اگر اصابت نکند رمی صادق نیست، بدین معنا که اصابت مقوّم رمی است و بدون آن تکلیف امتثال نمی‌شود. (۱) ۲- استناد به صحیحه معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام. (۲)

«وَان رميتَ بِحِصاهٔ فوقَعَتْ فی محمِلٍ فَاعِد مكانها، فان هیَ أصابت انساناً أو جَمَلًا ثمّ وقعت على الجمار أجزاك». (۳)

«اگر سنگی پرتاب کردی و در محملی قرار گرفت، دوباره سنگی دیگر پرتاب کن و اگر به انسان یا شتری اصابت کرد اما پس از آن بر جمار قرار گرفت کفایت می کند.»

نکته‌ای که در تبیین این نظریه باید روشن شود، این است که: «جمره» به چه معناست و بر کجا اطلاق می‌شود؟ گفتنی است این امر در بسیاری از کتب فقهی مسکوت مانده است.

شهید اول معتقد است که: جمره، بنای مخصوص یا محل و جایگاه آن است، آنجا که ریگ‌ها جمع می‌شود:

«و الجمرهٔ اسم لموضع الرمی و هوالبناء أو موضِعِه ممّا يجتمع من الحصی، و قيل هیَ مجتمع الحصی لا السائل منه و صرّح علیّ بن بابويه بأنّه الأرض.» (۴)

محل گرد آمدن ریگ‌ها است نه آنچه از آن برآمده.»

علیّ بن بابویه تصریح کرده است که جمره «زمین» است.

۱- المتعمد فی شرح مناسک‌الحج، ج ۵، ص ۱۸۹

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۵؛ المعتمد فی شرح مناسک الحج، ج ۵، ص ۱۸۹

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۱، باب ۶ من ابواب رمی جمرهٔ العقبه، ح ۱؛ جامع‌الأحادیث، ج ۱۲، ص ۲۶

۴- الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۲۸

ص: ۴۶

اما فاضل هنـدی در کشف‌اللثام بر این عقیـده است که جمره نام بنای مخصوص (سـتون) است و اگر بنا و سـتون نباشد، بر محل آن جمره گویند:

«و یجب اصابهٔ الجمرهٔ بها، فلایکفی الوقوع دونها، و هیَ المیل المبنی أو موضعه انْ لم یکن». (۱)

«واجب است ریـگ به جمره اصابت کنـد و افتادن در کنار آن کافی نیست و جمره عبارت است از بنای مخصوص یا جای آن، اگر بنا نباشد.»

نویسنده مـدارک‌الأحکام رأی کشف‌اللثام را تأییـد می‌کنـد و می‌گویـد: بایـد سـنگ‌ها به بنا اصابت کنـد و اگر بنا وجود نـداشت، اصابت به محلّ آن کافی است:

«و ینبغی القطع باعتبار اصابـهٔ البناء مع وجوده لأنه المعروف الآن من لفظ الجمرهٔ و لعـدم تیقّن الخروج من العهـدهٔ بـدونه اما مع زواله فالظاهر الإکتفاء بإصابهٔ موضعه». (۲)

«سـزاوار است قطع پیـدا کنیم که برخورد ریگ‌هـا به بنا لازم است؛ زیرا امروزه همین مطلب شـناخته شـده و معروف از واژه «جمره» است. و بدون آن یقین حاصل نمی‌شود که تکلیف امتثال گشـته است. آری اگر بنا نباشد می‌توان بر حسب ظاهر به اصابت ریگ به محل جمره اکتفا کرد.»

صاحب جواهر پس از نقل این دو رأی و نظریه، نظر شهید را ترجیح داده، می‌نویسد:

«... و الیه یرجع ما سمعته من‌الدروس و کشف اللثام الّا أنّه لاتقیید فی الأول بالزوال و لعلّه الوجه لاستبعاد توقف الصدق علیه و یمکن کون المراد بالمحل بأحواله التی منها الارتفاع ببناء أو غیره أو الانخفاض». (۳)

«آنچه از دروس و کشف‌اللثـام نقل شـد به آنچه ما گفتیم اشارت دارد، البته در دروس اصابت به محل منوط و مشـروط به نبودنِ بنا نیست و همین نظر پسندیده است؛ چرا که بعید می‌نماید صدق رمی متوقف بر اصابت به بنا باشد.

گفتنی است که احتمال دارد مراد از جمره محل و حوالی آن باشد از بنا گرفته تا پستی‌های اطراف.»

از اینها معلوم می‌شود که دلیل شرعی یا تاریخی بر تعیین مراد از جمره در دست نیست،

۱- کشف اللثام، ج ۶، ص ۱۱۴

۲- مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۸ و ۹

۳- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۷

ص: ۴۷

روشن نیست که آیا:

– مراد از «جمره» بنا و نشانه‌هایی است که امروزه به چشم می‌خورد؟

– بنا و محل آن– هر دو– را جمره گویند؟

– وسعت آن تا چه مقدار و اندازه است؟– آیا مقداری که امروزه دیده می‌شود توسط پیامبر و ائمه علیهم السلام تعیین شده یا اینکه به مرور زمان توسعه یافته است؟

– اگر وضع شرعی ندارد، چرا نتوان بیش از این توسعه داد؟

– و بالاخره قطر نشانه‌ها تا چه اندازه می‌تواند باشد؟ آیا تعیین شرعی دارد؟

روشن است که هیچ یک از این پرسشها در نصوص، مورد تعیین و تأیید قرار نگرفته است؛ از این رو فقیهان نیز به سکوت از آن گذشته یا سخنانی مجمل و بی‌سند در تفسیر آن ارائه کرده‌اند.

دوم: نظریه عدم تعیّن اصابت به نشانه‌ها

به نظر ما برای امتثال تکلیف رمی، باید سنگ با قصد به طرف محل پرتاب شود و در نهایت به مَعْلَم‌ها اصابت کند یا بر زمین اطراف مَعْلَمْ قرار گیرد و بیش از این برای امتثال لازم نیست؛ به تعبیر دیگر چند امر باید تحقّق یابد:

۱– قصد

۲– پرتاب، یا آنچه در عربی بدان قذف و القا گفته می‌شد.

۳– وقوع سنگ بر زمین اطراف معلم و نشانه، یا اصابت به نشانه‌ها.

امر اول و دوم از معنای رمی به دست می‌آید؛ زیرا در لغت، رمی را چنین معنا کرده‌اند:

«رمَی الشيء رمیاً؛ ألقاه». (۱)

«رمی کرد؛ یعنی افکند.»

در این معنا «قصد و افکندن» نهفته است، از این روی انداختن بدون توجه و از سر غفلت را رمی نمی‌گویند، چنانچه گذاشتن سنگ و ریگ را نیز رمی نخوانند.

امر سوم از احادیث و روایات به دست می‌آید:

۱– محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمد بن اسماعیل،

۱– تاج‌العروس، ج ۱۹، ص ۴۷۵؛ القاموس، ج ۴، ص ۳۳۸.

ص: ۴۸

عن فضل بن شاذان، عن صفوان، عن معاویهٔ بن عمار، عن أبی عبداللّه علیه السلام ...

قال: «وَان رَمَیْت بحصاهٔ فوقعت فی محمل فَاعِد مکانها فان هی اصابت انساناً أو جَمَلًا ثمّ وقعت علی‌الجمار أجزاک». (۱) امام صادق: در ضـمن حدیثی فرمود: «اگر ریگی پرتاب کردی و در محملی قرار گرفت، ریگی دیگر پرتاب کن و اگر به انسان یا شتری اصابت کرد اما پس از آن بر جمار قرار گرفت، کفایت می‌کند.»

۲- فقه‌الرضـا: «فـان رمیـت و رفعت فی محمـل وانحـدرت منه الی الأـرض اجزأت عنـک و انْ بقیت فی‌المحمـل لم یجز عنـک وارم مکانها اخری». (۲) در فقه‌الرضـا آمـده اسـت: «اگر سـنگی پرتـاب کردی و بر محملی برخـورد و از آن کمـانه کرد و بر زمین افتـاد کفایت می‌کند، اما اگر در محمل قرار گرفت مجزی نیست و سنگی دیگر به جای آن پرتاب کن.»

۳- فقه‌الرضـا: «و ان رمیت بهـا فرفعت فی محمـل أعـد مکانهـا و ان اصـاب انسانـاً ثَمّ و جَمَلًا ثُمّ وقعت علی الأـرض أجزأه». (۳) در فقه‌الرضا آمده است: «اگر سـنگریزه‌ای پرتاب کردی و در محملی قرار گرفت، به جای آن سنگی دیگر پرتاب کن و اگر به انسان یا شتری که در محل است اصابت کرد ولی بر زمین افتاد کفایت می‌کند.»

۴- محمد بن یعقوب عن عدهٔ من أصـحابنا عن سهل بن زیاد عن أحمد بن محمد، عن عبدالکریم بن عمرو، عن عبدالأعلی، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال:

«قلت له: رجل رمی الجمرهٔ بستّ حصیات و وقعت واحدهٔ فی الحصی قال یعیدها ان شاء من ساعته و ان شاء من الغد اذا أراد الرمی و لاـ یأخـذ من حصـی الجمـار قـال و سـألته عن رجـلٍ رمی جمرهٔ العقبـهٔ بستّ حصـیات و وقعت واحـدهٔ فی المحمل قال یعیـدها.» (۴) عبدالاعلی می‌گوید: «به امام صادق علیه السـلام عرضه داشـتم مردی با شش ریگ جمره را رمی کرد و یکی از ریگ‌ها در سنگ‌ها افتاد (ظاهراً محلی جـدای از جمره منظور است یا ریگِ دورتر از محل جمره) امام صادق فرمود: دوباره پرتاب کنـد، در همان لحظه یا در وقتی دیگر، و از سنگ جمره‌ها برای رمی استفاده نکند.

عبدالاعلی می‌گوید: پرسیـدم مردی جمره عقبه را با شش ریگ رمی کرد و ریگ هفتم در محملی قرار گرفت (وظیفه‌اش چیست؟) گفت: دوباره پرتاب کند.»

۱- الکافی، ج ۴، ص ۴۷۵، ب ۱۷۵، ح ۵؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۱، ح ۱

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۷۱، ب ۶، ح ۱

۳- همان.

۴- الکافی، ج ۴، ص ۴۷۴، ب ۴۷۴، ح ۳؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۱، ح ۲ و ص ۲۶۹، ح ۳؛ جامع‌احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶

ص: ۴۹

در این احادیث آنچه مانع به شمار آمده، آن است که سنگ‌ها بر زمین قرار نگیرد، بلکه بر روی انسان، حیوان، محمل و یا محلّ جدای از مکان جمره قرار گیرد. بنابراین، اگر سنگ‌ها بر زمینی که آن را جمره گویند واقع شود، تکلیف امتثال شده است. و چنانکه در پایان بخش نخست بیان شد، هیچ دلیل شرعی یا تاریخی بر لزوم وجود مَعْلَمْ و نشانه در دست نیست البته منعی هم در بودنش وجود ندارد و لیکن امتثال تکلیف دایر مدار برخورد به این نشانه‌ها نیست، نشانه‌هایی که امروزه نصب شده است.

برای روشن شدن بیشتر این رأی، به شواهدی که از لابلای نصوص دینی و فتاوای فقها استخراج شده، اشاره می‌کنیم:

۱- معنای عرفی و لغوی رمی، همانگونه که بدان اشارت رفت، پرتاب با قصد است. در معنای آن اصابت به مَرمی ملحوظ نیست، از این رو صحیح است به نحو حقیقت گفته شود:

رَماهُ فَلَمْ یُعصب.

بر این پایه کسانی که- مانند آیهٔ اللّه خویی رحمه الله- از معنای رمی «اصابت» را استخراج کرده‌اند، قابل دفاع نیست، بلی بر پایه روایات ذکر شده، وقوع و افتادن بر زمین شرط شده است اما دلیل شرعی به فراتر از آن دلالت ندارد.

۲- جمره معنای شرعی ندارد و در هیچ نصی معنا نشده است تا به استناد آن بتوان تعیین مراد کرد، و معنای آن در کتب لغت چنین آمده است:

«کلّ شیء جمعته فقد جمرته و منه الجمرهٔ و هی مجتمع الحصی بمنی فکلّ کومهٔ من الحصی جمرهٔ و جمرات منی ثلاث بین کلّ جمرتین نحو غلوهٔ سهم». (۱)

«هر چه را که جمع کردی می‌گویند جمر کردی و از همین ماده جمره مشتق است و معنای آن محل جمع شدن ریگ‌ها در منا است. از این رو به هر توده از ریگ‌ها، جمره گویند. جمرات منا سه تا است و فاصله هر جمره با جمره دیگر یک پنجم کیلومتر می‌باشد.»

«والجمرهٔ واحدهٔ جمرات المناسک و هی ثلاث جمرات یرمین بالجمار و الجمرهٔالحصاهٔ.»

«جمره مفرد جمراتِ مناسک حج است. جمرات حج سه تا است که با سنگ‌ریزه‌ها

۱- مصباح‌المنیر، ج ۱، ص ۱۳۳

ص: ۵۰

رمی می‌شوند. جمره به معنای ریگ ریز نیز می‌باشد.»

از این رو جمره نام محل است و در معنای آن بنای مخصوص یا معلم و نشانه مأخوذ نیست بلکه به روایات نیز می‌توان استشهاد کرد که جمره نام محل است، زیرا چنین تعبیر شده است:

«وقعت علی الأرض»

«اگر سنگ بر زمین قرار گرفت، رمی انجام شده است.»

از این رو مَعْلَمْ و نشانه، آن گونه که امروز مشاهده شود، سابقه‌ای ندارد و اگر برآمدگی بوده در حد جمع شدن ریگ‌ها است نه بیش از آن.

بنابراین ملاک رمی وقوع سنگ بر زمین است که آن را جمره گویند و اگر برآمدگی دارد، افتادن بر آن، یا برخورد بدان یا بر اطراف آن مجزی خواهد بود.

۳- در روایت‌ها به ویژه صحیحه معاویهٔ بن عمار حرف «عَلی» به کار رفته که معنای استعلا و افتادن از بالا به پایین در آن نهفته است؛ «ثمّ وقعت عَلَی الجمار، وانحدرت منه عَلَی الأرض، وقعت علی الأرض».

جالب توجه است که در صحیحه معاویهٔ بن عمار سه صورت فرض شده که هر یک با تعبیری ویژه بیان گردیده است:

۱- فَوَقَعَتْ فی محمل.

۲- أصابت انساناً أو جملًا.

۳- وقعت علی الجمار.

نسبت به محمل که حالت ظرف دارد «فی» استعمال شده است. در مورد انسان و شتر که حالت عمودی دارد «اصابه» بدون حرف تعدیه به کار رفته و نسبت به زمین (به تعبیر دیگر جمار) از «علی» استفاده شده است.

اگر آنچه که امروزه به صورت نشانه و معلم نصب شده، ملاک اصابت بود، نمی‌بایست از واژه «عَلی» استفاده گردد.

بنابراین اصابت سنگ‌ها به نشانه‌ها، دلیل شرعی ندارد و وقوع بر زمین کافی است؛ زیرا شاهد تاریخی بر وجود چنین نشانه‌هایی در عصر تشریع در دست نیست چنانکه در نصوص

ص: ۵۱

روایی نیز بدان اشاره نشده است.

۴- پرسشهای حاجیان از ائمه علیهم السلام این است که اگر سنگ پس از پرتاب در محملی قرار گرفت یا به انسان و شتری اصابت کرد وظیفه چیست؟ با آنکه مَعْلَمْ و نشانه‌ای بود که می‌بایست سنگ‌ها بدان اصابت کند، باید اولین سؤال این باشد که: اگر به نشانه‌ها اصابت نکرد وظیفه چیست؟

روایت‌هایی که در ذیل شاهد سوم نقل شد، گویای این مطلب است.

۵- در احادیث متعدد نقل شده که پیامبر و امامان سواره رمی می‌کردند و فقیهان از این گروه روایات، جواز رمی سوار را برداشت کرده‌اند، بدیهی است اگر نشانه‌ای بود که باید بدان اصابت کند، علی‌القاعده چنین امری به آسانی حاصل نمی‌گشت.

«محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبداللّه، عن احمد بن محمد بن عیسی انه رأی اباجعفر الثانی علیه السلام رمی الجمار راکباً» (۱)

«محمد بن عیسی گوید: امام جواد علیه السلام را دید که سواره رمی جمار می‌کرد.»

«و عنه عن محمد بن الحسین عن بعض اصحابنا عن أحدهم علیه السلام فی رمی الجماران رسول‌الله رمی الجمار راکباً علی راحلته». (۲)

«از یکی از معصومین نقل شده که رسول خدا سواره رمی می‌کردند.»

«و عنه عن ابی‌جعفر عن عبدالرحمن بن ابی نجران انه رأی اباالحسن علیه السلام رمی الجمار و هو راکب حتی رماها کلها.» (۳)

«عبدالرحمن فرزند ابی‌نجران می‌گوید: امام رضا علیه السلام را دید که سواره، جمره‌ها را رمی کرد.»

۶- در روایات متعددی فاصله گرفتن از جمره عقبه مقدار ده تا پانزده ذراع توصیه شده و فقیهان حکم به استحباب آن کرده‌اند. طبیعی است که اگر اصابت به معلم شرط بود این کار به دشواری انجام می‌گرفت.

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی‌عمیر عن معاویهٔ بن عمار عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «... ولیکن فیما بینک و بین الجمرهٔ قدر عشرهٔ اذرع أو خمسهٔ عشر ذراعاً». (۴)

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاصله میان تو و جمره به اندازه ده یا پانزده ذراع باشد.»

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۲، ب ۸، ح ۱

۲- همان، ح ۲

۳- همان، ح ۳

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۸، ب ۳، ح ۱.

ص: ۵۲

فقه الرضا: «و تقف فی وسط الوادی مستقبل القبلهٔ و یکون بینک و بین‌الجمرهٔ عشر خطوات أو خمس عشرهٔ خطوهٔ». (۱)

«در وسط درّه می‌ایستی، در حالی که رو به قبله ایستاده‌ای و فاصله میان تو و جمره ده یا پانزده قدم می‌باشد.»

۷- در فتاوی فقیهان توصیه شده که هفتاد ریگ از مشعرالحرام گردآوری شود. و این عدد به میزان سنگ‌هایی است که حاجی بدان نیازمند است؛ چرا که در روز دهم باید جمره عقبه را رمی کند و هفت سنگ لازم است و روز یازدهم و دوازدهم و نیز سیزدهم (برای کسانی که شب بیتوته کرده‌اند) هر یک بیست و یک عدد لازم است که جمعاً می‌شود هفتاد.

این نشان می‌دهد که حاجی می‌تواند به آسانی رمی را انجام دهد وگرنه مناسب بود توصیه شود مقداری بیش از نیاز سنگ گردآوری کند.

به تعبیر دیگر، این توصیه با این فرض سازگاری دارد که به آسانی انجام تکلیف ممکن است اما آنچه شاهدش هستیم بسیاری از افراد نمی‌توانند با صد ریگ نیز رمی را به جا آورند، چه رسد به هفتاد ریگ.

محقق در شرایع می‌گوید:

«اذا وردالمشعر استحب له التقاط الحصی منه و هو سبعون حصاهٔ». (۲)

«هنگامی که وارد مشعر شد مستحب است از آنجا سنگریزه جمع کند و تعداد آن هفتاد است.»

شهید اول در دروس نیز همین تعبیر را دارد. (۳)فقیهان معاصر نیز چنین فتوا داده‌اند که:

«مستحب است سنگریزه‌هایی را که در منا رمی خواهد نمود، از مزدلفه بردارد و مجموع آن هفتاد دانه است.» (۴) ۸- در فتاوی فقیهان تا زمان شهید اول اشاره‌ای به مَعْلَم و نشانه نیست؛ یعنی آنها سخن از رمی جمره آورده‌اند و قرائنی در کلام آنان است که با نظریه مختار سازگار است.

بیشتر آنان پس از رمی، تعبیر «ثمّ وقعت علی‌الجمرهٔ» آورده‌اند که نشان‌دهنده افتادن

۱- مستدرالوسائل، ج ۱، ص ۶۹، ب ۳، ح ۱

۲- شرایع‌الاسلام، ج ۱

۳- الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۲۸

۴- مناسک حج، ص ۳۶۲، فتاوی امام و حواشی مراجع.

ص: ۵۳

سنگ بر زمین و محل است نه اصابت به بنای عمودی.

برای نمونه می‌توان از این فقیهان نام برد: ابوالصلاح حلبی، (۱) ابن برّاج، (۲) ابن راوندی، (۳) ابن حمزه، (۴) ابن ادریس. (۵)فقیهان دیگری نیز از اصل وارد مسأله نشده و سکوت اختیار کرده‌اند: مانند: محقق، (۶) ابن سعید حلبی، (۷)علامه، (۸)شیخ طوسی، (۹)سلّار، (۱۰)سید مرتضی (۱۱) و شیخ صدوق. (۱۲) شهید اول در دروس نخستین فقیهی است که به نشانه و مَعْلَم اشاره دارد و جمره را به بنا یا محل آن، معنا می‌کند و اصابت سنگریزه‌ها را به هر یک کافی می‌داند.

در دوره‌های بعد، برخی فقیهان اصابت به بنا و ستون را شرط کردند، مانند فاضل هندی در کشف‌اللثام و صاحب مدارک، چنانکه پیشتر آوردیم و در این خصوص این شهرت می‌تواند قرینه و شاهدی بر این تلقی شود.

۹- فقیهان اهل سنت در این باره یا سکوت اختیار کرده‌اند و یا اینکه قرینه‌ای در کلامشان دیده می‌شود که با نظریه مختار سازگار است. شافعی می‌گوید: رمی زمانی مجزی است که به مرمی اصابت کند وی هیچ توضیح دیگری نداده است. (۱۳) حنیفان فتوا داده‌اند که:

«فان رماهاو نزلت علی رجل أو جمل فان وقعت بنفسها بقرب الجمرة جاز، امّا ان وقعت فی مکان بعید عن الجمرة فانّها لاتجزئه و یرمی غیرها وجوباً». (۱۴)

«اگر ریگ را پرتاب کرد و بر مردی یا شتری فرود آمد و سپس خود به خود به نزدیکی جمره افتاد مجزی است. اما اگر در مکانی دور از جمره قرار گیرد، کفایت نمی‌کند و باید دوباره پرتاب کند.»

حنابله گفته‌اند:

«... ولو رمی حصاة و وقعت خارج المرمی ثمّ تدحرجت حتی سقطت فیه اجزأته و کذا ان رماها فوقعت علی ثوب انسان فسقطت فی‌المرمی و لو بدفع غیره اجزأته ایضاً.» (۱۵)

«اگر ریگی پرتاب کرد و در خارج تیررس قرار گرفت و سپس غلتید و بر تیررس واقع شد کفایت می‌کند، همچنین اگر ریگ را پرتاب کرد و بر لباس انسانی واقع شد

۱- ینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۲۰۸

۲- همان، ص ۲۶۴

۳- همان، ۳۳۸

۴- همان، ج ۸، ص ۴۴۲

۵- همان، ص ۵۱۱، ۵۱۲

۶- همان، ج ۸، ص ۳۵.

۷- همان، ص ۷۱۵

۸- همان، ص ۷۵۶

۹- همان، ج ۷، ص ۱۹۹

۱۰- همان، ص ۲۴۳

۱۱- همان، ص ۱۰۷ و ۱۲۸

۱۲- همان، ص ۳۶ و ۵۵ و ۵۸

۱۳- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۷۶۷

۱۴- همان، ص ۶۷۷

۱۵- همان، ص ۶۷۸

ص: ۵۴

و در تیررس قرار گرفت، گرچه با فشار خارجی باشد، مجزی خواهد بود.»

مالکیان در این زمینه نظری ابراز نکرده‌اند.

خلاصه سخن اینکه، در نصوص شرعی و فتاوای فقیهان گذشته و متقدم، شاهد و دلیلی نمی‌یابیم که اصابت ریگ به نشانه، آن‌گونه که امروزه برداشت می‌شود، الزامی باشد بلکه شواهد و قرائنی گویای آن است که می‌شود امتثال این تکلیف آسان‌تر از آنچه مرسوم است صورت گیرد.

پی‌نوشتها:

ص: ۵۵

ص: ۵۶

استفتاءات

ص: ۵۷

ص: ۵۸

ص: ۵۹

ص: ۶۰

ص: ۶۱

ص: ۶۲

ص: ۶۳

ص: ۶۴

ص: ۶۵

ص: ۶۶

ص: ۶۷

ص: ۶۸

ص: ۶۹

ص: ۷۰

صفحه سفید

ص: ۷۱

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

ص: ۷۲

حجّ پیغمبر (ص)

کاظم مدیرشانه‌چی

حج پیش از اسلام

حج، یعنی قصد اماکن مقدسه، از دیر زمان در میان اقوام سامی رایج و جزو شعائر بوده است.

واژه «حـج» از لغات سامی است که از ماده حک گرفته شده و در عبرانی به «حـک» تعبیر شده است. (۱) حج در میان اقوام عرب نیز مرسوم بوده است. منتهی حـج به محل خاصّی که تمام عرب بـدانجا رونـد، منحصـر نمی‌شـده بلکه طبق نوشـته «کلبی» قبیله «ازْد» به عنوان حـج به مکه می‌رفتنـد و «قریش» به قصـد زیارت بت «عُزّی» حـج می‌کردند و قبیله «مُذحَج» حجشان بت «یَغوث» بوده و قبائل «لَحم» و «قُضاعه» و «جُذام» و اعراب ساکن شام به محل «اقیصـر» حج می‌نمودند. (۲) در موسم‌های حج، مردم در مکان‌های مقدس گرد می‌آمدند و با زینتی هر چه تمامتر مراسم مخصوص زیارتگاه را انجام می‌دادند و هر کس به اندازه توان خویش هدیه‌ای تقدیم می‌کرد و شتر یا گوسفندی قربانی می‌نمود که گوشت آن به مصرف سَدَنه و متولیان زیارتگاه و همچنین به مستمندان می‌رسید. (۳)

حج کعبه

از آن زمان که حضـرت ابراهیم علیه السـلام به دستور خداوند، با کمک پسرش اسماعیل و همیاری مردم، کعبه را ساخت، این خانه یکی از مراکز حج و زیارتگاههای قوم عرب گردید. خداوند در این باره می‌فرماید:

وَاذْبَوَّأْنا لِابْراهیمَ مَکانَ الْبَیْتِ انْ لا

۱- دکتر جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۲۱۴؛ دکتر رشید الجمیلی، تاریخ العرب، ص ۲۷۷

۲- الاثْنام کَلْبی.

۳- رشید جمیلی، تاریخ العرب، نقل از محاضرات فی تاریخ العرب تألیف صالح العلی.

ص: ۷۳

تُشْرِك بِی شَیْئاً وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُود (۱)

«یادآور هنگامی را که ما ابراهیم را در جای بیت الحرام تمکین دادیم تا با من هیـچ شـریک نگیرد و دسـتور دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و قائمان و رکوع و سجود کنندگان پاک دارد.»

از کیفیت حـج قبل از اسـلام و تغییراتی که طی مدت تشـریع حج از جانب ابراهیم تا زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله رخ داده، اطلاـعی دقیق و به تفصـیل در دست نیست ولی به اجمال می‌دانیم که احترام به خانه کعبه و عمل حـج در موسم خاصـی و زیارت و طواف کعبه در تمام دوره سال، قبل از اسلام نیز رایج بوده است. خداوند می‌فرماید:

جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرامَ وَالْهَدْیَ وَالْقَلائِدَ (۲)

«خداونـد کعبه را بیت‌الحرام قرار داد، برای بپـا داشـتن ایمـان مردم و حفـظ مصالـح خلق و ماه حرام را برای آسایش از جنگ، و نیز قربانی را با علامت یا بدون علامت، برای مردم برقرار داشت.»

عمل حج در ماه ذیحجه انجام می‌شده، لیکن طواف خانه، اختصاص به وقت معین نداشته است. در اسلام نیز وقت حج طبق کتاب و سنت به همان زمانِ مقررِ در سابق، باقی ماند و عمره در تمام سال، مشروع و مستحب گردید.

حج، چنانکه در قرآن است، در ماههای خاصـی معین شده الْحَجُّ اشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ ... و در سنت مقرر شده که احرام به قصد عمره حج (عمره تمتّع) را می‌توان حتی از ماه شوال انجام داد ولی اعمال مخصوص حج از نهم ذیحجه آغاز می‌شود.

چگونگی حج و پاره‌ای از تغییراتی که در اسلام صورت گرفت، ضمن بازگویی اعمال عمره و حج اسلامی معلوم می گردد.

کیفیت اجمالی حج در اسلام

در اسـلام حـج به سه نوع تقسیم شـده است و حاجی به قول مذاهب اربعه اهل سـنت، در انتخاب هر نوع آن مخیّر است (۳) ولی به عقیـده شیعه (امامیه) اهل مکه می‌بایست حج «قِران» یا «افراد» بجا آورند و اهل آفاق و ساکنان غیر حرم فقط یک نوع حج که «حج تمتع» است انجام می‌دهند.

در حج تمتع، حاجی پس از انجام عمل عمره «مُحِلّ» می‌شود و در فاصـله‌ای که تا احرام مجدّد برای حج وجود دارد از چیزهایی که بر محرم حرام است متمتع

۱- حج: ۲۶

۲- مائده: ۹۷

۳- اگر چه در افضلیت هر یک نسبت به حاجی اختلاف است. نک: الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد اوّل.

ص: ۷۴

می‌گردد، ولی در دو قسم دیگرِ حج که قِران و افراد است، از آغاز احرام، از میقات تا پایان عمل حج موظف است از محرمات احرام پرهیز نماید.

در دو قسم دیگرِ حج (افراد و قران) اعمال حج پیش از عمره به جا آورده می‌شود (۱) و پس از انجام تمامی مناسک حج لازم است حاجی عمره مفرده‌ای به جا آورد. حج قران و افراد مانند یکدیگر است و فقط در قران لازم است قربانی را از هنگام احرام همراه بیاورند. (۲)اما مناسک عمره این گونه است که معتمِر یا حاجی، که قصد عمره تمتع دارد، نخست از محل‌های خاصی که بر سر راههای مکه قرار دارد محرم می‌شود (۳) و پس از ورود به مکه، هفت بار دور خانه کعبه طواف می‌کند و سپس دو رکعت نماز طواف بجا می‌آورد و آنگاه فاصله بین دو کوه مجاور مسجدالحرام؛ صفا و مروه را هفت مرتبه می‌پیماید که این عمل را «سعی» نامند (۴) و در پایان سعی با کوتاه کردن مقداری از موی سر یا صورت و یا گرفتن ناخن از احرام خارج می‌شود.

اعمال مخصوص حج (به طور اجمال و بر طبق مذهب امامیه) بدین گونه است:

کسی که حج قِران یا افراد بجا می‌آورد:

۱- از میقات محرم می‌شود و کسی که عمره تمتع را بجا آورده و قصد دارد مناسک حج را انجام دهد، از مکه احرام می‌پوشد و این عمل معمولاً در هشتم ذیحجه انجام می‌شود.

۲- آنگاه به عرفات می‌رود؛ چنانکه از زوال روز نهم در عرفات که بیابانی در ۲۴ کیلومتری مکه است وقوف می‌کند.

۳- پس از غروب آفتاب به مزدلفه یا مشعر که در ۱۲ کیلومتری مکه و بر سر راه مکه به عرفات است مراجعت می‌نماید (این عمل را افاضه عرفات نامند (۵)) و از طلوع فجر تا سرزدن خورشید در آنجا وقوف می‌کند و آنگاه به منا که در ۶ کیلومتری مسجدالحرام و سر راه عرفات است می‌آید (این عمل را افاضه از مشعر نامند).

۴- در منا، جمره عقبه را که یکی از سه جمره‌ای است و به فواصلی از یکدیگر در منا قرار گرفته، با هفت ریگ «رَمْی» می‌کند.

۵- آنگاه قربانی می‌کند.

۶- و در آخر سر می‌تراشد و با این کار از احرام خارج می‌شود.

۷- سپس به مکه مراجعت کرده و هفت بار طواف حج بجا می‌آورد.

۱- گر چه شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنبلی‌ها در حج قران یک طواف و سعی برای عمره و حج را کافی‌می‌دانند، ولی حنفی‌ها طوافی برای حج و طواف دیگری را برای عمره لازم می‌دانند.

۲- بنا به مذهب اهل سنت، در حج قران، نیت حج و عمره را باید با هم انجام داد. در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: «لایَكُونُ الْقارِنُ الّا بِسِیاقِ الْهَدْی».

۳- یعنی لباس احرام می‌پوشد و از محرمات احرام اجتناب می‌کند. قسمتی از محرمات مزبور در قرآن‌آمده: «فَمَنْ فَرَضَ فیهِنَّ الْحَجَّ فَلارَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِی الْحَجِّ بقره: ۱۹۷» و «یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَانْتُمْ حُرُم مائده: ۹۵».

بخش مهمی از محرمات احرام در سنت آمده که در تعداد آنها بین مذاهب اختلاف است؛ امامیه آنها را چهارده چیز می‌دانند مختصر نافع از محقق.

۴- گر چه سعی نوعی راه پیمودن است که با سرعت و تکان دادن شانه همراه است و «هَرْوَلَه» نیز نامیده‌می‌شود.

۵- در قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ افیضُوا مِنْ حَیْثُ افاضَ النّاسُ» بقره: ۱۹۹.

ص: ۷۵

۸- و دو رکعت نماز طواف می‌گزارد.

۹- و سعی بین صفا و مروه می‌کند.

۱۰- و پس از انجام این عمل، به منا باز می‌گردد.

۱۱- و شب یازدهم و دوازدهم را در آنجا بیتوته می‌کند.

۱۲- و روز یازدهم و دوازدهم هر سه جمره را رمی می‌کند.

۱۳- و بعد از ظهر همان روز یا روز بعد (که بودن آن روز اختیاری است) به مکه باز می‌گردد و با این عمل (طبق مذاهب اهل سنت) حجش تمام می‌شود لیکن به عقیده امامیه می‌بایست:

۱۴- طواف دیگری بگزارد.

۱۵- و نماز طواف بجا آورد (بدون سعی صفا و مروه) و با این عمل (که طواف نساء نامیده می‌شود) تمام محرمات احرام (و از جمله استمتاعات جنسی) بر وی حلال و ضمناً حجش تمام می‌شود.

تفاوتهای بین حج جاهلیت و حج اسلام

۱- چنانکه می‌بینیم، اولین عمل عمره یا حج، احرام از میقات است که در جاهلیت میقاتی مقرر نبوده است.

در کتاب شریف کافی روایات متعددی است که مواقیت معین را رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین و احرام از آنجا را واجب کرد. (۱) ۲- بیشتر محرمات احرام توسط پیغمبر تشریع شده است. آری لباس احرام که در اسلام ضمن دو جامه ندوخته (برای مردها) (۲) تعیین شده است در جاهلیت به شرحی که خواهیم گفت فقط هنگام طواف، آنهم نه بگونه اسلامی بلکه با لباس خاصی که از ناحیه اهل مکه تأمین می‌شده، صورت می‌پذیرفته است. «آلوسی» احرام را از عادات عرب می‌شمارد:

«انَّهُمْ یَحُجُّونَ الْبَیْتَ وَیَعْتَمِرُونَ وَیُحْرِمُونَ وَیَمْسَحُونَ الْحَجَرَ وَیَسْعَوْنَ بَیْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ وکانوا یُلبونَ وَکانُوا یَقِفُونَ الْمَواقِفَ کُلَّها وَکانُوا یَهْدُونَ الْهَدْیَ وَیَرْمُونَ الْجِمار» (۳).

۳- وقوف به عرفات و افاضه به مشعر الحرام مخصوص غیر اهل حرم بوده است و قریش و طوائف مجاور حرم یا وابسته به قریش از این کار معاف بوده‌اند ولی در اسلام طبق دستور قرآن، افاضه از عرفات الزامی است: ثُمَّ افیضُوا مِنْ حَیْثُ افاضَ النَّاسُ.

۴- در جاهلیت می‌بایست حاجیان از غذای اهل حرم استفاده کنند و غذای

۱- عَنِ الْحَلَبی قالَ: قالَ ابُوعَبْدِاللَّهِ علیه السلام مِنْ مَواقیتِ خَمْسَةً وَقَّتَها رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله لایَنْبَغِی لِحاجٍّ وَلاٰلِمُعْتَمَرٍ انْ یُحْرِمَ قَبْلَها ... وَلَایَنْبَغی لِاحَدٍ انْ یَرْغَبَ عَنْ مَواقیتِ رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله کافی، باب مواقیت الاحرام.

۲- عَنْ بَعْضِهِمْ علیهم السلام قال: أحْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فی ثَوْبَیْ کَرَسَفٍ کافی، باب مایَلْبِسُ الْمُحْرِمُ من الثّیاب.

۳- بلوغ الارَب فی معرفهٔ احوال العرب.

ص: ۷۶

«حِلّ» روا نبوده است ولی در اسلام این ممنوعیت برداشته شده: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللَّهِ الّتی اخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ (۱)

۵- به هنگام جاهلیت استراحت زیر چادرهای غیر چرمی روا نبوده است، ولی این عمل در اسلام بلامانع است.

۶- کشک ساختن و استفاده از تفت دادنی (سرخ کردنی) با روغن جایز نبوده است.

۷- در صفا و مروه دو بت تعبیه شده بود که مردم دور آنها طواف می‌کردند و آنها را مسح می‌نمودند و معمولًا در آنجا به ذبح قربانی می‌پرداختند.

۸- اصولًا قسمتی از مناسک اسلامی، نسبت به تمام حاجیان اجرا نمی‌شده است و به خصوص قریش برای خود امتیازاتی قائل بودند و خود را از بعضی مناسک معاف می‌دانستند؛ امتیازات مزبور به عنوان «حُمْس» در تاریخ ثبت شده است.

حُمْس

اصل این ماده به معنای شدت و تصلّب است. در تاج العروس آمده:

«اصل ماده حمس به معنای شدت در امری است، چون تشدد در دین و حمس لقب قریش و کسانی بوده است که از قریش متولد شده باشند یا از کنانه و جدیله باشند (که در حرم ساکن بوده‌اند) ... و کسانی که در جاهلیت پیرو آنها بوده‌اند.» (۲) سپس می‌افزاید: «حمس» برای قریش، کنانه، جدیله و پیروان آنها در جاهلیت لقب شده بود. در نامگذاری آنان به حمس این وجه‌ها را آورده‌اند:

۱- از آن جهت که ایشان در دین و شجاعت متصلّب بوده و شدت به خرج می‌دادند.

۲- به واسطه التجای آنان به حمساء؛ زیرا کعبه را از آن رو که با سنگهای سفید مایل به سیاه بنا شده بود «حمساء» می‌گفتند.

۳- از آن رو که قریش در حرم شریف نزول کرده بودند (چرا که در آن روزگار حرم و یا کعبه را حمساء می‌گفتند).

۴- از این جهت که قریش در ایام منا، که محرم بودند از در خانه وارد نمی‌شدند، بلکه از دیوار به خانه فرود می‌آمدند و در این ایام از غذاهای سرخ‌کردنی با روغن یا کشک استفاده نمی‌کردند.

آنگاه به نقل از «ابوالهِیثَم» اضافه می‌کند که حمس ساکنان حرم بودند که در

۱- اعراف: ۳۲

۲- «حَمَسَ الرَّجُلُ؛ صَلُبَ فِی الدِّینِ وَتَشَدَّدَ. وَمِنْهُ سُمِیَّ الْوَرِعُ احْمَسَ لِغِلائِهِ فِی دینِهِ وَتَشَدُّدِهِ عَلی نَفْسِهِ کَالْمُتَحَمِّسِ وَهُمْ حُمْسٌ بِضَمٍّ فَسُکُونٍ وَهُوَ ای الْحُمْسِ لَقَبُ قُرَیْشٍ وَمَنْ وُلِدَتْ قُرَیْشٌ وَکِنانَةٌ وَجَدیلَةُ قَیْسٍ ... وَمَنْ تابَعَهُمْ فی الْجاهِلِیَّةِ».

ص: ۷۷

موسم حج به عرفات نمی‌رفتند و فقط در مزدلفه (مشعر) وقوف می‌کردند و می‌گفتند:

«ما اهلُ اللَّه هستیم و نباید از خانه خارج شویم».

سپس گروههایی که اهل حرم نبودنـد ولی در اینگونه اعمال به قریش ملحق شـده بودند و از آن جمله «بنی عامِر» را نام می‌برد؛ زیرا بنی‌عامر مادرشان «مجد» دختر «تَیْم بن مُرَّه» از قریش بوده است.

«خُزاعه» نیز جزو حمس بودند؛ زیرا پیشتر در حرم سکنی داشتند و بعدها از آنجا به یمن مهاجرت کرده بودند. (۱) در «تاریخ اسلام» دکتر فیـاض (ص ۶۱ و ۶۲ چـاپ سوم) آمـده: در عصـر عبـدالمطلب طایفه قریش، در نتیجه بازرگانی، متموّل شـده و در مکه نفوذ کامل پیدا کرده بودند و حادثه اصحاب فیل نیز بر حشمتشان افزوده بود.

آنـان می‌گفتنـد که مـا اولاـد ابراهیم و اهـل حرم و حرمت و والیـان خانه و ساکن مکه هستیم، هیـچ یک از عرب حق و منزلت ما را ندارد. در مراسم حج امتیازاتی برای خود و منسوبان خود نسبت به دیگر حاجی‌ها قائل شده بودند. استفاده کنندگان از این امتیازات را حمس می‌نامیدنـد. از جمله این امتیازات یکی تَرک وقوف و افاضه عرفات بود که می‌گفتنـد ما اهل حرم نباید غیر حرم را محترم بداریم. دیگر این که اهل حمس در حال احرام اجازه کشک ساختن و غذا با روغن پختن را ندارند.

همچنین در چادر پشمی نباید داخل شوند و سایبان جز از چرم نداشته باشند.

قانون کرده بودنـد که هیـچ حاجی حق خوردن غـذایی که از خارج حرم آمده باشد ندارد و هر حاجی اولین طواف خود را باید در جامه‌ای انجام دهد که از حمس گرفته باشد و اگر چنین جامه‌ای پیدا نکند باید لخت و عور طواف کند! برای آنها فقط یک پیراهن مجاز بود (۲) و اگر احیاناً کسی مایل بود در لباس خود طواف کند، باید پس از فراغ از طواف آن جامه را به دور اندازد و عرب آن را «لقی» می‌نامید.

یاقوت حِمَوی در «معجم البُلـدان» می‌نویسد که اهل حمس، بز یا ماده گاو نگه نمی‌داشـتند و کرک نمی‌رشـتند و به خانه یا چادری که از مو یـا گِل ساخته شـده بود داخل نمی‌شدنـد و فقط در خیمه‌های چرمیِ سرخ سکونت می‌گزیدنـد. (۳) اسـتاد رشید جمیلی می‌نویسد (۴): در جاهلیت، عرب به سه گروه تقسیم می‌شدند:

۱- «حلّه» و آنان طواف کعبه را در

۱- تاج العروس، ج ۴، ص ۱۳۲ چاپ افست از طبع قاهره.

۲- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ج ۱، ص ۸۰

۳- «لایَأقطُونَ وَلایَرْتَبِطُونَ عَنْزاً وَلابَقَرَةً وَلایَغْزِلُونَ صُوفاً وَلاوَبْراً وَلایَدْخُلُونَ بَیْتاً مِنَ الشَّعَرِ وَالْمُدْرِ وَانَّما یَکْتَنُون بِالْقِبابِ الْحُمْر.»

۴- تاریخ العرب، ص ۲۳۱. نیز «العرب قبل الاسلام» دکتر جواد علی، ج ۵، ص ۲۲۹

ص: ۷۸

حال عریان انجام می‌دادند.

۲- گروهی دیگر با لباس شخصی طواف می‌کردند که آنان را حمس می‌نامیدند.

۳- طایفه‌ای که به «طَلْس» معروف بودند. اینان در مراسم طواف بین رسوم حله و حمس جمع می‌کردند؛ به این معنا که احرام را چون حله بجا می‌آوردند ولی عریان به دور خانه نمی‌گشتند و نیز از حمس لباس به عاریه نمی‌گرفتند و از در خانه‌ها داخل می‌شدند و بدعت زنده به گور کردن دختران را نیز انجام نمی‌دادند و در وقوف عرفات چون حلّه شرکت می‌کردند و خلاصه مانند حله حج می‌گزاردند.

یاقوت در معجم‌البلدان (درباره دیگر عادات قریش) می‌نویسد: قریش از هر قبیله‌ای که مایل بودند دختر خواستگاری می‌کردند ولی اگر قبیله دیگری می‌خواست از آنان دختر بگیرد با وی شرط می‌کردند که باید چون حمس عمل کند و عقیده داشتند که برای آنان بواسطه شرفشان روا نیست به کسی که در رسوم آنان همانند نباشد دختر دهند. (۱) قرآن کریم به عادات آنان نسبت به عدم افاضه از عرفات در این آیه اشاره می‌کند: ثُمَّ افِیضُوا مِنْ حَیْثُ افاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّه انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیم و در رابطه با عریان طواف کردن حله می‌فرماید: یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِد (۲)

اکنون که سخن از امتیازات قریش و رسوم آنان در مورد حج به میان آمد، مناسب است درباره یکی دیگر از رسوم جاهلیت که در اسلام نسخ گردید نیز به اجمال سخن بگوییم و آن موضوع «نَسیء»؛ یعنی تأخیر اوقات حج است:

نسیء

اساس گاه شماری عرب، بر حسب سیر منازل، قمر در آسمان بوده است که از رؤیت هلال تا هلالِ ماه دیگر را «شهر» می‌گفتند و دوازده مال قمری یک سال را تشکیل می‌داد. آغاز سال را، چنانکه در اسلام نیز مرسوم است، محرم و آخرین ماه را ذیحجه می‌گرفتند و برای هر یک از ماهها نام مخصوص بوده است: محرم، صفر و ... از این دوازده ماه، چهار ماه حرام بوده؛ سه ماه پیوسته (ذیقعده، ذیحجه، محرم) و یک ماه مجزا (رجب). چون هر ماه ۲۹ روز و چند ساعت است قهراً یکسال قمری از یکسال شمسی حدود ده یا یازده روز کمتر است که تقریباً هر سه سال یک

۱- معجم البلدان، ماده حمس.

۲- اعراف: ۳۱

ص: ۷۹

ماه بین گاه‌شماری شمسی و قمری تفاوت پیدا می‌شود.

حرام قرار دادن این ماهها نیز به این انگیزه بوده که طوائف مختلف بتوانند با اطمینان و آرامشِ خاطر به سفر زیارتی- تجارتی حج بروند؛ زیرا موسم حج، فصل مبادلات تجاری و بازرگانی اعراب و نیز کنگره‌های ادبی بوده است. (۱) از آنجا که از دیر زمان در ماه ذیحجه حج می‌گزاردند و این ماه در گاه شماری قمری از فصلی به فصل دیگر تغییر می‌یافت و این تغییر برای زائران کعبه خسارت به دنبال داشت، این فکر به وجود آمد که با نوعی عمل کبیسه، این نقصان را جبران کنند. از این رو مقرر داشتند که هر سه سال یکبار ماه صفر را (به جای ماه محرم) آغاز سال نو قرار دهند که در نتیجه، موسم حج در همه سال، به وقت معینی می‌افتاد و این عمل را «نَسیء» می‌نامیدند.

در مفردات راغب آمده: نسیء، که عرب انجام می‌داد. از ماده «نسأ» به معنای «تأخیر وقت» آمده و آن عبارت بود از تأخیر بعضی ماههای حرام به ماه دیگر.

بنا به محاسبه ابوریحان بیرونی، عرب حجاز ومکه، از دویست سال پیش از هجرت، در تقویمشان این کار را اعمال می‌کرده‌اند. (۲) و چون این کار احتیاج به محاسبه و آگاهیهای نجومی داشت، تولیت این کار را به عهده مردی از قبیله کِنانه گذاشتند که در عصر خود از دانش ریاضی و نجومی آگاهی و مهارت داشت و او را «نسأه» یا «قلمس» نامیدند و ظاهراً این منصب در بنی حارِث بن کِنانه مدتها باقی بود. (۳) استاد نبئی می‌نویسد (۴): دو سالِ اعراب، روی هم بیست و پنج ماه می‌شد و همواره هر دو سال کار قلمس تعیین و اعلام ماه اول سال بود تا این که یک دوره بیست و چهار ساله تمام می‌شد و بعد از یکدوره کامل و سیر ماه، حجّ اعراب در ماههای دیگرِ سال به ذی‌حجه حقیقی بر می‌گشت و به قول ابومعشر بلخی، عرب در هر بیست و چهار سال قمری، نُه ماه قمری کبیسه می‌گرفتند.

«محاضرات تاریخ الأمم الإسلامیه» (۵) از کتاب «نتایج الافهام فی تقویم العرب قبل الاسلام» نقل می‌کند که نسیء، تأخیر محرّم به صفر همان سال تا سال آتیه بوده است، نه در هر سه سال یکسال کبیسه نمودن، که ابومعشر بلخی هِیَوی گفته و ابوریحان بیرونی و مسعودی از وی پیروی نموده‌اند.

۱- یعقوبی در جلد اول تاریخ خود از ۲۰ سوق بازار نام می‌برد. قلقشندی از اسواق عرب و موسم هر یک سخن گفته رجوع کنید به نهایةالارب قلقشندی، ص ۴۳۵، چاپ بغداد و اضافه می‌کند که در ماههای حرام تا موسم حج در عکاظ جمع می‌شدند.

در مراصدالاطلاع می‌نویسد: عکاظ مهمترین اسواق عرب بوده است که عرب هنگام حج از ماه شوّال در آنجا اقامت نموده و سپس به «مجنه» منتقل می‌شدند و در آنجا بیست روز از ذیقعده را اقامت می‌کردند و آنگاه به «ذی المجاز» کوچ کرده و تا ایام حج در آنجا می‌گذرانیدند.

- عکاظ نخلستانی بوده که تا طائف یک روز و تا مکه سه روز راه بوده است.

- ذوالمجاز پشت عرفات واقع شده بود مراصد و به قولی در یک فرسخی آنجا بوده بلوغ الارب، ج ۱، ص ۲۶۶.

- مجنه در مرّالظَّهْران بوده که با مکه یک مرحله برید فاصله داشته است.

در بلوغ الارب می‌نویسد: دیگر از اسواق عرب «حَضْرَمُوْت» بوده که در نیمه ذیقعده بر قرار می‌شده است. نیز سوق «صحار» که از دهم رجب تا پنج روز دائر بوده است. همچنین سوق «حَجْر» که در عاشورا تا آخر محرم برگزار می‌شده است.

وی پس از ذکر مجنه و ذی المجاز و عکاظ می‌نویسد: عرب در این اسواق از نیمه ذیقعده تا آخر آن ماه حضور داشته و پس از

رؤیت هلال ذیحجه به ذوالمجاز که نزدیک عکاظ بود می‌رفتند و تا روز تَروِیَه در آنجا توقف داشتند.

این اسواق بعد از اسلام نیز برگزار می‌شد تا این که برای اولین بار سوق عکاظ بواسطه غارت خوارج حَرُورِیَّه در سال ۱۲۹ هجری تعطیل شد و آخرین بازاری که تعطیل گردید سوق «حساثه» بود که در سال ۱۹۷ برای همیشه تعطیل گردید.

۲- آثار الباقیه، به تصحیح زاخائو، ص ۱۲ به نقل آقای نبئی در مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۵۳

۳- التنبیه و الاشراف مسعودی به نقل استاد نبئی در قاموس اللّغه می‌نویسد: «القلمس ... السَّیِّدُ الْعَظیمُ وَالرَّجُلُ الدّاهِیَةُ ... وَرَجُلٌ کِنانِیٌ مِنْ نَسْأة الشُّهُورِ کانَ یَقِفُ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ وَیَقُولُ اللَّهُمَّ انّی ناسِیُٔ الشُّهُورَ وَواضِعُها وَلاعابُ وَلااجابُ، اللَّهُمَ انّی قَدْاحْلَلْتُ احَدَ الصَّفَرَیْنِ و حَرَّمْتُ صَفَرَ الْمُؤخَّر ...».

۴- مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۵۳، نقل از ماهنامه سید جلال تهرانی سال ۱۳۱۳

۵- تالیف استاد خضری بک، ج ۱، ص ۸۴

ص: ۸۰

ولی استاد رشیدالجمیلی این نظریه را مردود دانسته و گفته است که گروهی از محققان معتقدند که نسیء همان اضافه کردن یکماه در سه سال قمری است که به منظور تطابق سال شمسی و قمری انجام می‌شده است. (۱) به هر حال سرانجام عمل «نسیء» به دستور قرآن در اسلام ممنوع گردید:

انَّما النَّسیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَیُحَرِّمونَهُ عاماً لِیُوا طِئُوا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ ... (۲)

و در آیه قبل از این آمده است:

انَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنی عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمواتِ وَالارْضَ مِنْها ارْبَعَةٌ حُرُمُ ... (۳)

گفته‌اند این آیه زمانی نازل شد که ذیحجه در وقت واقعی خود قرار یافته بود و از آن زمان، موسمِ حج در اوقات و فصول سال دوران یافت و در این نیز حکمتی است که برای بیان آن مجالی وسیعتر می‌طلبد.

شمار حج و عمره‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله

باتفاق فریقین، پیامبر بعد از هجرت، جز یک حج (حجة الوداع) بجا نیاورد و اما در دورانی که در مکه اقامت داشت، چه پیش از بعثت و چه بعد از آن (و قبل از هجرت) اختلاف است.

در سال وجوب و تشریعِ حج اختلاف است. جمعی بر آنند که حج در سال ششمِ اقامتِ آن حضرت در مدینه تشریع گردید. (۴) مجلسی از گازرونی نقل کرده که در سال پنجم فریضه حج نزول یافت و پیغمبر آن را به تأخیر انداخت. در سال هفتم به قصد قضای عمره از مدینه خارج گردید و حج نکرد. در سال هشتم مکه را فتح کرد و در سال نهم حاجیان را به امارت ابوبکر به مکه فرستاد و در سال دهم خودش به مکه مشرف شد و حج گزارد. (۵) محقق حلّی در «معتبر»، ضمن نقل مذاهب اهل سنت نسبت به سعه و ضیق فریضه حج می‌فرماید: حج در سال ششم از هجرت نزول یافت و پیغمبر تا سال دهم به تأخیر انداخت.

ارباب سیره نیز زمان صدور حکم را سال ششم دانسته‌اند و گفته‌اند آیه:

وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه در آن سال نزول یافته است، لیکن گروهی این عقیده را درست ندانسته و گفته‌اند حکم حج در سال نهم تشریع شده؛ چه، فتح مکه در

۱- رشید الجمیلی، تاریخ العرب. ص ۲۳۰

۲- توبه: ۳۷

۳- توبه: ۳۶

۴- محاضرات تاریخ الامم الاسلامی.

۵- شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۲۴۶

ص: ۸۱

سال هشتم بوده است و اگر حکم حج پیش از آن صادر گشته بود، باید در سال هشتم اعمال حج انجام می‌یافت در صورتی که از سال نهم آغاز گردید و در آن سال پیغمبر کسانی را که می‌خواست به حج روند، با یکی از اصحاب گسیل می‌داشت. لیکن آنچه قطعی و مسلّم به نظر می‌رسد این است که پیغمبر چون در سال ششم نتوانست به مکه وارد شود، به موجب پیمان صلح با مشرکان، از نزدیک مکه به مدینه بازگشت و در سال هفتم به استناد پیمان مزبور در ماه ذیقعده به مکه مشرف شد و عمره قضا بجا آورد. (۱) به نظر می‌رسد که مفاد ظاهر پاره‌ای از روایات معتبر در کتب حدیث فریقین آنست که سال وجوب حج همان سال دهم هجرت بوده است. در کافی آمده:

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام

«انَّ النَّبِیَّ أَقامَ بِالْمَدِینَهِٔ عَشَرَ سِنِینَ لَمْیَحُجَّ فَلَمَّا نُزِلَتْ هذِهِ الْآیَهُٔ (یَعنِی قَوْلُهُ تَعالَی

وَاذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجّ (۲)) امَرَ رَسُولُ اللَّهِ مُنادِیَهُ انْ یُؤَذِّنَ فِی النَّاسِ بِالْحَجّ ...»

این مطلب با آنچه در کتب سیره است منافات ندارد، بدین بیان که اصل تشریع حج در اسلام، در سال ششم هجرت، با نزول آیه وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَٔ لِلّه تثبیت شده است، لیکن وجوب آن به آیه شریفه وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطاعَ الَیْهِ سَبِیلا (۳) تحقق یافته است و می‌دانیم که بین اصل تشریع و رجحان عمل با وجوب آن در زمان دیگر منافاتی نیست.

به هر حال مورد اتفاق مورخان است که آن حضرت در سال دهم هجرت حج گزارد و پس از چند ماه از مراجعت از این سفر بدرود زندگانی گفت. خود به جمعی که با وی بودند فرمود: «لَعَلِّی لا أَلْقاکُمْ بَعْدَ عامِی هذَا»؛ «ممکن است بعد از این سال، دیگر شما را نبینم» و از این رو این حج را «حجهٔ الوداع» نامیدند.

بنابراین، سفرهای زیارتی آن حضرت به مکه- چنانکه بدان خواهیم پرداخت- عنوان «عمره» داشته و پیش از این سال بوده است.

عمره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- عمره حدیبیّه؛ که رسول‌اللَّه در ذیقعده سال ششم به اتفاق ۱۴۰۰ نفر از مدینه به قصد عمره بیرون رفت ولی با ممانعت قریش روبرو گردید و پس از مذاکرات فیمابین، قرار بر آن شد که در این سال فسخ عزیمت کند ولی در سال آینده

۱- استاد شهابی، ادوار فقه.

۲- سوره حج، آیه ۲۷. و نیز آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره حج، که حاکی از دستور حج به ابراهیم است و سیاق آیات‌رجحان عملی را می‌رساند.

۳- آل عمران: ۹۷

ص: ۸۲

عمره بجا آورد. (۱) ۲- عمرهٔالقضاء؛ که طبق معاهـده پیامبر با قریش، به عنوان قضای عمره نافرجام حـدیبیه، در ذیقعـده سال هفتم، انجام گردید و در طواف و سعی با سرعت در راهپیمایی و گامهای کوبنده، قدرت مسلمانان را به رخ مشرکان قریش کشید. (۲) ۳- طواف فتح مکه؛ که در سال هشتم پس از تصـمیم رسول خدا به فتح مکه (که پیرو نقض عهد قریش صورت گرفت) با ده هزار نفر در رمضـان راهی مکه شـد و پس از تسـلیم مکه طواف خانه کرد و طواف را سواره انجام داد و این روز مصادف با جمعه ده روز به پایـان مـاه رمضـان صورت گرفت، لیکن ظـاهراً در فتـح مکه، پیغمبر از اعمال عمره فقط طواف بجا آورد و در کتب سـیره و تواریخ سخنی از احرام آن حضـرت و اصحابش یا از سعی بین صفا و مروه نیست. در این سفر پیغمبر خانه کعبه را از بتها پاک‌سازی نمود و از این پس مکه به عنوان یکی از مراکز تحت قدرت مسلمانان در آمد.

۴- عمره غزوه حنین؛ که پس از فتـح مکه و جنـگ بـا هوازن و شـکست آنـان و تقسـیم غنـائم جنگی بین مسـلمانان، شب هنگام از «جِعرانه (۳)» به مکه رفت و عمره بجا آورد. (۴) این عمره مصادف با ذیقعده سال هشتم بوده است.

۵- عمره حجهٔالوداع؛ که ضمن حج آن حضرت در سال دهم، در ماه ذیحجه انجام شد.

انس بن مالک نقل می کنـد: پیغمبر چهار عمره گزارد که همه‌اش در ذیقعـده بود، جز عمره حجـهٔالوداع؛ نخست عمره حـدیبیه، دوم عمرهٔ القضـا، سوم عمره جِعرانه (۵). در کافی نیز همین مضـمون آمده است. (۶) چنانکه می‌بینیم نامی از عمره فتـح مکه برده نشـده است و همانطور که گفتیم آن، تنها طواف زیارت بوده است.

حج‌های پیامبر پیش از هجرت

از مطالب گذشـته روشن شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در طول مدّت اقامتش در مدینه، جز یکبار به حج نرفت ولی سه بار عمره بجا آورد و در این مطلب، بین سـیره‌نویسان و تاریخنگاران با اصحاب حدیث اتفاق نظر وجود دارد؛ چنانکه در کتب حدیثِ فریقین نیز یکسان نقل شده است. اما نسبت به حج پیغمبر پیش از هجرت، در بخشـی از کتب سـیره و تواریخ اشاره نشده و نیز نامی از حج پیغمبر پیش از بعثت و بعد از آن در دوران اقامت در مکه به میان نیامده است،

۱- سیره ابن هشام، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی و غیره

۲- و به مسلمانان فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اراهُمُ الْیَوْمَ مِنْ نَفْسِهِ قُوَّهْ».

۳- به کسر جیم و عین مشدّد یا به سکون عین بدون تشدید، نام منزلی است بین طائف و مکه مراصدالاطلاع.

۴- التاج، ج ۲، ص ۱۴۷، دکتر فیاض، تاریخ اسلام، صحیح بخاری و غیره.

اجمال داسـتان: پس از فتـح مکه طوائف هوازن به قصـد جنگ با مسـلمین در محل اوطاس جمع شدنـد. پیغمبر با لشـکری به تعـداد دوازده هزار نفر که دو هزار از آنها از مکی‌های نومسـلمان بودند، در شوال سال هشـتم از مکه بیرون آمد و در وادی حنین با لشـکر هوازن روبرو شد. کفار با کرّوفرّی شـکست خوردند و غنائم بسـیاری نصـیب مسـلمانان شد. پیغمبر غنائم را در جِعرانه گذاشت و به قصد فتح طائف که با هوازن همدست بودند بدانجا لشکر کشید ولی به واسطه استحکامات شهر موفق به فتح نشدند. در مراجعت به جِعرانه پس از تقسیم غنائم، خود به مکه رفت و عمره گزارد. در التاج آمده: «فَاصْبَحَ بِالْجِعْرانَهِٔ کَبائِتٍ بِها»

۵- التاج، نقل از بخاری و مسلم، ج ۲، ص ۱۴۷

۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، چاپ حروفی تهران.

ص: ۸۳

گر چه در سیره حلبی سخنی به اختصار آمده است و اما در کتب حدیث اهل سنت مطلب به اجمال ذکر شده است.

در صحیح بخاری آمده است:

«حَجَّ النَّبِیُّ قَبْلَ النُّبُوَّةِ وَبَعْدَها وَلَمْ یُعْرَفْ عَدَدُها وَلَمْ یَحُجَّ بَعْدَ الْهِجْرَةِ الَّا حَجَّةَ الْوَداع.»

در کتابهای حدیثی امامیه به نقل از اهل بیت رسالت حج‌هایی پیش از بعثت و بعد از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران اقامتش در مکه نسبت داده شده است که در ثبوت و تحقّق آن اشکالی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا صرفنظر از جنبه امامت و عصمت ائمه (که شیعه بدان باور است)، از این نظر که ناقلان این سخن از اهل بیت رسالت‌اند و «اهْلُ الْبَیْتِ ادْری بِما فیه» و نیز از این جهت که صدق حدیث آنان قولی است که جملگی بر آنند، هرگونه خدشه‌ای را برطرف می‌کند.

قضا را حدیثی در صحیح مسلم آمده که آن نیز دلالت دارد که پیامبر در جاهلیت حج بجا آورده است.

مسلم از جبیر بن مطعم نقل می‌کند که شترم را گم کرده بودم. ایام حج بود، به عرفات رفتم. پیغمبر را در آنجا دیدم که با مردی در وقوف به عرفه شرکت کرده بود. با خود گفتم وی از حمس است چرا در عرفات آمده؟ (۱) نودی لوذی در شرح مسلم می‌نویسد: قاضی عیاض فرموده که این مطلب مربوط به حج پیغمبر قبل از هجرت است؛ زیرا جبیر در این وقت هنوز مسلمان نشده بود و در یوم الفتح اسلام آورد، لذا از وقوف پیغمبر به عرفات (که معمولًاقریش از آن اعراض داشتند) تعجب می‌کند.

و نیز در کافی «باب حج النبی» ضمن حدیث ۱، ۲، ۳، ۱۱ و ۱۲ که همه از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، برای پیغمبر حج‌های متعددی ذکر نموده است و اینک متن آنها:

۱- عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: «لَمْ یَحُجَّ النَّبِیُّ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِینَةَ الَّا حَجَّةً واحِدَةً وَقَدْ حَجَّ بِمَکَّةَ مَعَ قَوْمِهِ حَجّات»

۲- عَنْ ابی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قالَ: «حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشَرا حَجّاتٍ مُسْتَسِرّاً ...»

۳- عَنْ ابی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قالَ: «حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ عِشرینَ حَجَّةً.»

۱۱- عُمَرُ بْنُ یَزیدَ قالَ: «قُلْتُ لِابِی عَبْدِاللَّهِ احَجَّ رَسُولُ اللَّهِ غَیْرَ حَجَّةَ الْوداع؟ قالَ نَعَمْ عِشْرینَ حَجَّهً.»

۱۲- عَنْ ابِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قالَ: «حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِشرِین حَجَّةً مُسْتَسِرّاً ...»

۱- صحیح مسلم، چاپ سنگی، لاهور، ج ۱، ص ۴۲۱

ص: ۸۴

ولی در بحارالانوار از جابر بن عبداللّه نقل شده است که گفته است: «انَّهُ صلی الله علیه و آله حَجَّ ثَلاثَ حِجَجٍ، حَجَّتَیْنِ قَبْلَ الْهِجْرَةِ وَحَجَّةَ الْوَداع.»

چنانکه می‌بینیم در این روایات حج‌هایی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که قبل از هجرت به جا آورده است و در این مطلب که عرب در ذیحجه مناسک را بجا می‌آوردند و نیز پیغمبر قبل از بعثت در انجام سنّت‌های حسنه از پیشگامان بوده، جای شک نیست.

در تعداد حج‌های رسول خدا اختلاف است. روایات گذشته هر یک تعدادی را بیان می‌داشت. در حدیث بحار دو حج، در حدیث دوم کافی ده حج و در حدیث سوم و یازدهم و دوازدهم کافی بیست حج به آن حضرت نسبت داده شده است. در توجیه این روایات باید گفت: آنچه از جابر نقل شده (که پیغمبر دو حج پیش از هجرت بجا آورده است) اخبار از اطلاع شخصی اوست و ممکن است از از حج‌های دیگر پیغمبر اطلاع نداشته و به اصطلاح «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.» (۱) و اما مضمون احادیث وارده از حضرت صادق علیه السلام را نیز ممکن است چنین توجیه کنیم که: مراد از ده حج، تعداد حج‌هایی باشد که پس از بعثت بجا آورده و مراد از بیست حج (که در سه حدیث دیگر ذکر شده) مجموع حج‌های پیش از بعثت و بعد از بعثت باشد.

از چگونگی حج آن حضرت قبل از هجرت، در روایات ذکری به میان نیامده و تنها تصریح شده که «مستسراً» یا «مستتراً» و پنهانی انجام می‌شده است.

با توجه به این که مناسک حج را، اهل مکه و دیگران نیز انجام می‌داده‌اند، سبب استتار حج آن حضرت شاید بدین جهت بوده که پیغمبر همانند دیگر مردم «حله» وقوف به عرفات را بجای آورده است و می‌دانیم که قریش این عمل را برای حمس روا نمی‌دانستند و ما روایت صحیح مسلم را که اشاره بدین جهت داشت پیشتر آوردیم.

در پاورقی کافی در وجه اختفای حجّ آن حضرت از مرحوم فیض نقل شده که چون قریش به واسطه نسیء، ماههای حج را به تأخیر می‌انداختند و پیغمبر می‌خواست در زمان واقعی حج مناسک را بجا آورد، ناچار مخفیانه به انجام اعمال حج مبادرت می‌کرد.

اشکال این توجیه آن است که انجام حج زمانی که حضرت ابراهیم مقرر فرموده بود، با توجه به کبیسه‌کردن و اعمال نسیء

۱- بعضی از علما حدیث جابر را بر حج‌هایی که مصادف با وقت واقعی حج بوده است حمل نموده‌اند، نه‌آنهایی که بواسطه عمل کبیسه و انجام نسیء در غیر موسم قرار می‌گرفته است.

ص: ۸۵

در سالهای دراز، محتاج به محاسبه دقیق هِیَوی داشته است که در موضوع نسیء آن را یادآور شدیم و گفتیم که این کار به وسیله کسی که در امر محاسبه و هیئت آگاهی و مهارت داشته، انجام می‌شده است و می‌دانیم که پیامبر پیش از بعثت به این کار آشنایی نداشته است. لذا مفسّران گفته‌اند که نزول آیه انَّمَا النَّسیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْر مصادف با زمانی بوده که ایام حج- چون دوران حضرت ابراهیم- به وقت اصلی بازگشته بود و دیگر احتیاج به محاسبات نجومی برای دست یافتن به زمان اصلی نبوده است.

باری، نخستین حجّ علنی (که عمل پیغمبر در آن بازگو و نقل شده است) همان حجهٔالوداع است که در سال دهم هجرت، چند ماه پیش از رحلت آن حضرت انجام شد، بنابراین آخرین حج پیغمبر نیز همین حج است.

حجهٔالوداع

مهمترین و مفصل‌ترین گزارشی که از آخرین سفر حج رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده، روایت جابر بن عبداللَّه انصاری، صحابی معروف پیامبر است که توسط امام صادق علیه السلام حضرت جعفر بن محمد بن علی ابن حسین بن علی علیهم السلام به ما رسیده و در کتب شیعه و سنی، با اندک اختلاف نقل شده است، منتهی در منابع حدیثی امامیه بدون ذکر جابر و توسیط وی نقل شده است. البته در روایات دیگری نیز از طرق اهل سنت و شیعه، گزارش سفر پیغمبر در حجهٔالوداع آمده است که به این تفصیل و جامعیت نیست. مجموع این روایات موجب شده است که در کتب حدیث فریقین، بابی بنام «حجّ النبی صلی الله علیه و آله» یا «باب صفهٔ حجّهٔ النبی» عنوان شود.

صاحبان صحاح ستّ روایت جابر را به نقل از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند. و در سنن دارُمی و مستخرج صحیح مسلم از ابونُعَیْم و مُنْتَقی ابن ابی‌الجارود نیز نقل شده است و اختصار آن را نسائی و ترمذی در سنن خود آورده‌اند. (۱) محدث شهیر اهل سنت در عصر ما؛ یعنی «محمد ناصرالدین البانی» کتابی بنام «حجهٔالنبی صلی الله علیه و آله» در استخراج حدیث جابر تألیف نموده است.

چنانکه علامه ابن حَزْم ظاهری اندلسی کتابی بنام «حجهٔالوداع» مرقوم داشته که در آن، نخست گزارشی از حج پیغمبر، با همه خصوصیاتی که در روایات اهل سنت دیده، آورده است و سپس منابع هر یک از خصوصیات را که راوی خاصی ناقل آن بوده

۱- حجهٔالنبی، علامه ناصرالدین البانی، ص ۴۱

ص: ۸۶

است از کتب حدیث تخریج فرموده و به اصطلاح گزارش جامع و مستندی از حج پیغمبر که در روایات آمده، به دست داده و به حق در این باب کار تتبع را محققانه انجام داده است. (۱) با اینهمه، از خصوصیاتی که در روایات امامیه هست، اطلاع نداشته است؛ (وَهذا مِنْ فَضْلِ رَبِّنا).

باری روایت مفصل حج پیغمبر را، کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده‌اند. می‌دانیم که پاره‌ای از احادیث ائمه هدی، که حاکی از قول و فعل رسول خدا است، توسط خاندان عصمت یا بعضی صحابه به ناقل پیوسته است ولی به واسطه اعتقاد شیعه به عصمتِ ائمه و نیز به این مناسبت که نوعاً احادیث وارده از ائمه در مقام پاسخ به پرسشهای پیروان مکتب تشیع است، نیازی به نقل واسطه‌ها و به اصطلاح سلسله سند تا راوی اصلی (صحابی) نبوده است، منتهی ائمه تصریح نموده‌اند که احادیث ما احادیث جدّمان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله است.

پس احادیثی که بدون سند از ائمه تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شود، نزد برادران اهل سنت در حکم مرسلاتی است که به اتفاق محققان از فریقین- اگر ناقل و مرسل حدیث مورد اعتماد و وثوق باشد- حجّت است و امامان شیعه، حتی از نظر رجالی‌های اهل سنت و نقادان حدیث، در مرتبه بالایی از وثاقت‌اند. با این حال، چون حدیث مورد استشهاد ما (حدیث حج‌النبی) از حضرت صادق علیه السلام است و بیشتر احادیث مجامع روایی شیعه نیز از آن جناب و پدر بزرگوارش حضرت باقرالعلوم علیهما السلام است، ما پاره‌ای از اقوال ائمه جرح و تعدیل و رجالیون مهم اهل سنت را درباره آن دو بزرگوار نقل می‌کنیم تا خدشه‌ای از نظر ارسال حدیث، طبق نقل شیعه حتی برای برادران اهل سنت، باقی نماند.

خوشبختانه چنانکه بطور فشرده اشاره کردیم، حدیث مزبور با اندک اختلافی در صحاح اهل سنت نیز آمده است و بنابراین نقل آن به عنوان «شاهد» (۲) با غمض عین از ارسال یا اسناد، مورد استناد است.

مقام صادقَیْن نزد اهل سنت

یافِعی در مرآت الجنان می‌نویسد:

«وَفی سَنَةِ ۱۱۴ تَوَفّی ابُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ زَیْنِ العابِدینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ ابیطالِبٍ احَدُ الائِمَّةِ الْاِثْنی عَشَرَ فی اعْتِقادِ الامامِیَّةِ وَ هُوَ وَالِدُ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ

۱- این کتاب توسط دکتر ممدوح حقی در بیروت به چاپ رسیده است. وی درباره کتاب می‌نویسد: «عَظیمُالْقِیمَةِ الْعِلْمِیَّةِ رَفیعُ الثَّمَنِ الْغَنِی ...» نقل از ص ۱۳، مقدمه.

۲- «وَانْ وُجِدَ مَتْنٌ یُرْوی مِنْ حَدِیثِ صَحابِیٍ اخَر یُشْبِهُهُ فِی اللَّفْظِ وَالْمَعْنی اوْ فِی الْمَعْنی فَقَط فَهُوَ الشَّاهِد» شرح نخبة الفکر و می‌دانیم که در حدیث شاهد، دقّتی را که در غیر شاهد از لحاظ سند مراعات می‌کنند لازم نیست.

ص: ۸۷

لُقِبَ بِالْباقِرِ لِانَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ اىْ شَقَّهُ وَتَوَسَّعَ فِيهِ ... وقالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَطاء مارَأَيْتُ الْعُلَماءَ عِندَ احَدٍ اصْغَرَ عِلْماً مِنْهُمْ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْن عَلِيّ ...»

همین مطالب را ابن عماد حنبلی در شَذَرات الذهب (ج ۱، ص ۱۴۹، چاپ بیروت) نقل می کند.

ابن حجر در تهذیب التهذیب (۱) می‌نویسد:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْن ... ابُو جَعْفَرِ الْباقِرِ، امُّهُ بِنْتَ الْحَسَن بْنِ عَلِيِّ بْنِ ابيطالِبِ رَوى عَنْ ابيهِ وَجَدَّيْهِ الحَسَنِ وَالْحُسَيْن ... قالَ ابْنُ سَعْدٍ: كانَ ثِقَةُ كَثيرُ الْحَديث. وَقالَ الْعِجْليُّ: مَدَنِيٌّ تابِعيٌّ ثِقَه. و قالَ ابْنُ البرقى: كانَ فَقيهاً فاضِلًا. ذَكَرَهُ النِّسائِيُّ فِى فُقَهاءِ اهْلِ الْمَدينَةِ مِنَ التَّابِعين.»

در تقریب التهذیب آمده:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْن ... ابُو جَعْفَرِ الباقر، ثَقَةٌ فاضِل.» (۲)

در طبقات ابن سعد از ابونعیم فضل ابن اکین راجع به حضرتش نقل می کند:

«وَكانَ ثِقةٌ كَثِيرُ الْعِلْمِ وَالْحَديث.» (۳)

اما نسبت به حضرت صادق علیه السلام:

ذهبی در میزان الاعتدال می‌نویسد:

«جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْن الْهاشِمِيِّ ابُو عَبْدِاللَّهِ احَدُ الائِمَّةِ الاعْلام، بِرٌّ، صَادِقٌ، كَبيرُ الشَّأنِ، لَمْ يَحْتَجَّ بِهِ الْبُخارِيُّ. وَقَالَ ابْنُ مُعِينٍ هُوَ ثِقَةٌ وَقالَ ابُو حاتِمٍ: ثِقَةٌ لايُسْأَلُ عَنْ مِثْلِه.» (۴)

در تقریب التهذیب (ج ۲، ص ۱۳۲) آمده:

«ابُوعَبْدِاللَّهِ الْمَعْرُوفِ بِالصَّادِق، صَدُوقٌ، فَقِيهٌ، امام.»

در تهذیب التهذیب آمده: (۵)«قالَ اسحَقُ بْنُ راهِويْه: قُلْتُ لِلشَّافِعِيِّ كَيْفَ جعفَرُ بْنُ مُحَمّدٍ عَنْدَكَ؟ فَقَالَ ثِقَه. وَقالَ الدَّوْرِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُعين: ثِقَةٌ مَأْمُون. وقالَ ابْنُ ابى خُثَيْمَة وَغَيْرُهُ عَنْهُ: ثِقَه. وَقالَ ابْنُ ابِى حاتِمٍ عَنْ ابيهِ: ثِقَةٌ لايُسْألُ عَنْ مِثْلِه. وَقالَ ابْنُ عَدِىّ: وَلِجَعْفَرٍ احاديثٌ ونُسَخٌ وَهُوَ مِنْ ثِقاتِ النَّاسِ كَما قالَ يَحْيَى بْنِ مُعين. وَقالَ عَمْرُونُ بْنُ ابِى الْمِقْدام: كُنْتُ اذا نَظَرتُ الى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلِمْتُ انَّهُ مِنْ سُلالَةِ النَّبِيّينَ وَذَكَرَهُ ابْنُ حبانِ فِى الثِّقاتِ وَقالَ: كانَ مِن ساداتِ اهْلِ الْبَيْتِ فِقْهاً وَعِلْماً وَفَضْلًا ... وَقالَ

۱- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۲، طبع حیدرآباد.

۲- تقریب، ج ۲، ص ۱۹۲، چاپ تحقیقی استاد عبدالوهاب عبداللطیف.

۳- طبقات، ج ۵، ص ۲۳۸، افست چاپ بریل لیدن، به تصحیح سخو.

۴- میزان الاعتدال، چاپ تحقیقی علی محمد البجاوی، ج ۱، ۴۱۴

۵- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵

ص: ۸۸

السّاجِیُّ: کانَ صَدوقاً مَأمُوناً اذا حَدَّثَ عَنْهُ الثِّقاتُ فَحَدیثُهُ مُسْتَقیم. وَقالَ النِّسائیُّ فِی الْجَرْحِ وَالتَّعْدیل: ثِقَةٌ. وَقالَ مالِکٌ: اخْتَلَفْتُ الَیْهِ زَماناً، فَما کُنْتُ اراهُ الّا عَلَی ثَلاث خِصالٍ: امَّا مُصَلٌّ وَامَّا صائِمٌ وَامَّا یَقْرَءُ الْقُرآنَ وَما رَأَیْتُهُ یُحَدِّثُ الَّا عَلی طَهارَهٔ.»

عدم نقل بخاری از امام صادق علیه السلام

در اینجا بیان نکته‌ای لازم به نظر می‌رسد و آن عدم نقل بخاری در صحیح خود از امام صادق علیه السلام است. ذهبی در میزان الاعتدال می‌نویسد: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ... احَدُ الاعْلامِ، بِرٌّ، صادِقٌ، کَبیرُالشَّأنِ، لَمْ یَحْتَجَّ بِهِ الْبُخاری.»

نووی در شرح باب حجهٔ النبی از صحیح مسلم آورده:

«فیهِ حَدیثُ جابِرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ حَدیثٌ عَظْیمٌ مُشْتَمِلٌ عَلَی جُمَلٍ مِنَ الْفَوائِدِ وَنَفائسٍ مِنْ مُهِمّاتِ الْقَواعِدِ وَهُوَ مِنْ افْرادٍ مُسْلِمٍ وَلَمْ یَرَوْهُ الْبُخارِیُّ فِی صَحیحِهِ وَرَواهُ ابُو داوُود کَرَوایَةِ مُسلِم ...»

شاید عدم نقل بخاری از آن حضرت، بدین جهت باشد که بیشتر احادیث امام صادق علیه السلام- چنانکه گفتیم- بدون ذکر واسطه و سلسله سند تا به رسول خدا یا صحابه است. امّا اولًا تمام احادیث آن جناب بدون نقل واسطه نیست چنانکه همین حدیث حجهٔالنبی در صحیح و ابوداوود با ذکر سلسله سند نقل شده است و ثانیاً پاسخ این اشکال از ناحیه خود آن حضرت داده شده است: ابن حجر در تهذیب التهذیب از ابن ابی مریم نقل می‌کند که به ابی‌بکر بن ابی عیاش گفتند چه چیزی سبب شده است که از جعفر بن محمد سماع حدیث نمی‌کنی؟

پاسخ داد: ما از وی درباره احادیثی که نقل می‌کند پرسیدیم آیا شما خود این احادیث را شنیده‌ای؟ گفت خیر، ولی احادیث مزبور را ما از پدرانمان روایت کرده‌ایم.

بنابراین نیاوردن واسطه‌ها و ارسال حدیث (که آن هم بیشتر به واسطه مقتضای مقام؛ یعنی پاسخ به پرسشهای شیعیان بوده) با توجه به وثاقت ناقل و تصریح به ذکر اجمالی راویان واسطه (سلسله سند) که پدران آن جناب باشند (۱) ، خدشه‌ای در صحت و حجیت حدیث نمی‌رساند؛ زیرا بیشتر علمای فریقین، مرسلات عدول را حجت دانسته‌اند (۲) و حتی نقل شده که امام مالک و امام

۱- یعنی حضرت باقر از زین‌العابدین علی بن الحسین، از امام حسین، از علی بن ابیطالب؛ همان سلسله‌ای که حقاً شایسته عنوان «سلسلهٔ الذهب» است.

۲- رجوع کنید به رساله «الحدیث المرسل» از استاد کوثری.

ص: ۸۹

ابوحنیفه به مطلق مرسلات عمل کرده‌اند.

استاد ابوزهره در این زمینه می‌نویسد:

مالک و ابوحنیفه و ابراهیم نخعی و حمّاد بن ابی‌سلیمان و غیر آنان، از بزرگان فقها، مرسل را حجت می‌دانستند، بدین دلیل که راوی اگر به سلسله سند و وسائط فیمابین، اعتماد و وثوق نداشته باشد، نباید بطور مرسل نقل حدیث کند. ولی شافعی مرسل را با دو شرط قبول داشت:

۱- مرسل از تابعین مورد وثوق باشد،

۲- مضمون حدیث، مؤیَّد به روایت مسند یا مرسل دیگری گردد و یا موافق با قول یا فعل یکی از صحابه باشد.

اما امام احمد بن حنبل گر چه مرسل را ضعیف می‌شمارد ولی روایات مرسله را بر قیاس مقدم می‌دارد. (۱) و اما مرسل نزد شیعه:

صاحب معالم می‌فرماید: قول راجح نزد شیعه آن است که مرسلات ثقات یا مرسلات کسانی که جز از ثقات نقل حدیث نمی‌کنند پذیرفته است.

«کَشی» جماعتی از اصحاب ائمه را نام می‌برد که مرسلات آنان به واسطه وثاقتشان به اجماع امامیه پذیرفته است. (۲) بنابراین می‌بینیم اگر عذر بخاری در عدم نقل از امام صادق علیه السلام ارسال حدیث آن جناب باشد (که در حدیث حجةالنبی نیست) مرسلات ثقات نزد ائمه و محققان فریقین پذیرفته است. متأسفانه بخاری احادیث مسند آن حضرت تا به پیغمبر (که در کتب فریقین زیاد است) را نیز در صحیح خود نیاورده است.

استاد ابوزهره در این زمینه می‌نویسد:

گفته‌اند که بخاری احادیث منسوب به حضرت صادق علیه السلام را قبول نداشته، به نظر ما این قبول نداشتن نمی‌تواند از این جهت باشد که بخاری کسی را که مسلمانان صادق می‌نامند صادق نداند، با این که وی از طبقه تابعین، که پایین‌تر از رتبه امام هستند حدیث نقل کرده است، بلکه از آن جهت است که سند روایات منسوب به آن حضرت را مشکوک می‌دانسته؛ یعنی نسبت به راویان حدیث وی شک داشته است.

بنابراین بخاری شخص آن جناب را صادق می‌دانسته امّا آنان را که از آن امام حدیث نقل کرده‌اند رد می‌نموده است.

جای تعجب است که همین استاد ابوزهره در جای دیگر می‌نویسد (۳):

حضرتش با حفظ جنبه فقهی، مردی دانشمند در احادیث رسول اکرم بود، به طوری که محدثان از علمای اهل سنت، روایات وی را تلقّی به قبول

۱- الامام الصادق، استاد محمّد ابوزهره، چاپ دارالفکر العربی.

۲- رجوع کنید به رجال کشی، و نیز به علم‌الحدیث، تألیف نگارنده، ص ۱۶۱، طبع دوم دانشگاه مشهد.

۳- الامام الصادق، ص ۱۵۵

ص: ۹۰

می‌کردند- روایاتی را که با سلسله سند به وی منتقل می‌گردید، چنانکه محدثان و فقهای معاصرش از او روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند: سفیان بن عُیَیْنَه و سفیان نَوَوِی و مالک و ابوحنیفه و یحیی بن سعید انصاری و جمع بسیار دیگر.

احتمال دیگری که برای عدول بخاری از نقل احادیث جعفر بن محمد وجود دارد آن است که آن حضرت امام شیعیان زمان خود؛ یعنی پیشوای مذهبی، غیر از مذاهب اهل سنت بوده مذهبی که بخاری به آن اعتقاد داشته است، ولی می‌دانیم که مدار صحّت حدیث، وثاقت ناقلان آن است نه اعتقاد آنان، و باید گفت که بخاری خود از جمعی از خوارج نقل حدیث کرده، با آن که عقیده آنان از نظر بخاری و جمهور اهل سنت و شیعه پذیرفته نیست.

حدیث حج النبی صلی الله علیه و آله

پیشتر گفتیم که حدیث مفصل حجّ‌النبی صلی الله علیه و آله را از شیعه، کلینی در کافی (۱) و شیخ طوسی در تهذیب به اسناد از حضرت صادق، آورده‌اند. و از اهل سنت نیز جمع بسیاری از آن جمله مسلم در صحیح خود (۲) و ابوداوود در سنن خویش (۳) به اسناد از حضرت صادق و او از حضرت باقر علیهما السلام و آن جناب از جابر نقل کرده‌اند. در جوامع حدیثی متأخر، فیض کاشانی در وافی به نقل از کافی و تهذیب، این حدیث را آورده است، و شیخ منصور علی ناصف در «التاج» آن را از مسلم و ابو داوود نقل می‌کند.

در التاج، ذیل عنوان «حدیثِ حجهٔ‌الوداع» می‌نویسد: این حدیثی است جلیل القدر و عظیم الفضل و تمامی افعالی را که پیغمبر در حجهٔ‌الوداع انجام داده و شامل ارکان و واجبات و مستحبات است، جز اندکی، در بر دارد و این نخستین حدیث طویلی است که در کتاب التاج آمده ... و جابر (راوی اصلی حدیث) کسی است که مهار شتر رسول خدا را در این سفر به دست داشته است و از این رو داناترین مردمان به چگونگی حجهٔ‌الوداع است.

نووی درباره این حدیث می‌نویسد:

این حدیث بزرگ و عظیم است و مشتمل است بر جمله‌ای از فوائد و نفائس مهمات قواعد. سپس از قاضی عیاض نقل می‌کند که دانشمندان درباره این حدیث و مطالب فقهی آن بسیار سخن گفته‌اند. (۴) علّامه ناصرالدین البانی درباره جابر، راوی این حدیث می‌نویسد (۵):

۱- جلد اول، ص ۲۳۳، چاپ سنگی. ج ۴، ص ۲۴۵، چاپ حروفی.

۲- ج ۱، ص ۴۱۴، چاپ فدیل به شرح نووی، لاهور.

۳- سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۴۳۹، طبع قاهره، مصطفی الحلبی.

۴- شرح نووی، ذیل صحیح مسلم، چاپ لاهور، ج ۱، ص ۴۱۴

۵- حجهٔ النبی، چاپ سوم، صفحه ۴۱

ص: ۹۱

وی بهترین صحابی رسول اکرم در سیاقت نقل حدیث حجهٔالوداع است؛ زیرا جابر از هنگام خروج پیامبر از مدینه تا آخر اعمال حج را بیـان کرده است لـذا می‌توان گفت که وی اضـبط از دیگران است. سـپس از قول حافـظ ابن کثیر نقل می‌کنـد که روایت جابر به تنهایی منسک مستقلی است.

در بخش دوّم به شرح و ترجمه این حدیث شریف درباره حج رسول خدا خواهیم پرداخت، با این ویژگی‌ها و خصوصیات که:

۱- ابتـدا راویان این حـدیث را که در کتب حدیث شیعه (کافی و تهذیب) آمده (۱)، از دیـدگاه علم رجال و جرح و تعـدیل مورد بررسی و نقادی قرار می‌دهیم.

۲- ترجمه حدیث را طبق نقل کافی و تهذیب می‌آوریم (چرا که در این نقل فوایدی است که در نقل مسلم و ابوداوود نیست).

۳- توضیحات لازم را به مقتضای مقام ذکر می‌کنیم.

۴- مواردی را که در نقـل مسـلم و ابوداوود نیست و به عکس خصوصـیاتی را که در نقل آن دو هست و در نقل کافی نیست بازگو می‌کنیم.

۵- در پایـان متن روایت را از کـافی و تهـذیب و نیز متن حـدیث جـابر را از التـاج برای مزیـد فایـدت می‌آوریم تـا اربـاب تحقیق را مقایسه آن دو، سهل باشد و از فواید مندرجه هر دو نقل، بهره‌ور گردند.

پی‌نوشتها:

۱- و اما نسـبت به روایت حدیث در صحیح مسلم و سنن ابوداوود باید گفت که نیازی به جرح و تعدیل‌راویان سلسله سند نیست، از آن جهت که اهل سنت بر صحت پنج صحیح از صحاح ششگانه که از آن جمله است صحیح مسلم و سنن ابوداوود، اتفاق دارند.

ص: ۹۲

ص: ۹۳

ص: ۹۴

ص: ۹۵

ص: ۹۶

آیا فاطمه زهرا (س) در روضه دفن شده است؟!

در فصلنامه وزین «میقات حج» سلسله مقالاتی با عنوان «تاریخ حرم ائمه بقیع علیهم السلام» آوردیم و در شماره هفتم درباره محلّ قبر حضرت زهرا، که آیا در داخل بیت خویش قرار گرفته و یا در بقیع، بحث نمودیم و اینک این مقاله می‌تواند به صورت مکمّل همان بحث و یا به عنوان یک مبحث مستقلّ مطرح شود:

نتیجه بحث پیشین این شد که:

احتمال وجود قبر شریف حضرت زهرا علیها السلام در بقیع، که در کتب تاریخ عنوان شده، احتمالی است ضعیف و برگرفته از اقوال و منابع گروهی از مورّخان و علمای اهل سنّت. و در روایات شیعه و از دیدگاه علمای بزرگ ما، دلیل صریح و روشنی که مؤیّد این احتمال باشد وجود ندارد و آنچه در روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید شده و محدّثان و شخصیتهای علمی گذشته ما بر آن تأکید دارند، این است که پیکر آن بانوی عظیم الشأن، در داخل بیت شریفش به خاک سپرده شده است.

حال باید دید اوّلًا دفن شدن آن حضرت در روضه مطهره، که گاهی به عنوان احتمال سوم مطرح شده، در چه حدّی از قوّت و استحکام برخوردار است؟ و ثانیاً منظور از «روضه» چیست و حدود آن کدام است؟

تذکر این نکته نیز لازم است که بیان ضعف احتمال وجود قبر شریف آن حضرت در محلّی، به هیچ وجه دلیل نفی ثواب

ص: ۹۷

زیارت و استحباب عرض ارادت نسبت به آن بانوی عزیز در آن محل نیست؛ زیرا استحباب زیارت معصومین علیهم السلام از هر نقطه، دور یا نزدیک، مسلّم و ثابت است، به ویژه که این زیارت در روضه مطهّر و در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا در بقیع، یا در کنار قبور ائمه هدی باشد و حد اقل فایده و نتیجه‌ای که بر تأیید و تقویت یک احتمال مترتّب است- افزون بر جنبه علمی و روشن شدن یک موضوع حساس تاریخی مذهبی- حصول یک نوع اطمینان و جلب توجّه زائران آن بانوی بزرگوار است که اعتماد و ظنّ به وجود قبر شریف در یک محلّ، هر چه بیشتر و قوی‌تر باشد توجه باطنی و حضور قلب به هنگام زیارت در آن مکان نیز بیشتر و افزون‌تر می‌شود و نعم المطلوب!

روضه مطهّره و فضیلت آن

آنچه به عنوان «روضه» مطرح است، آن بخش از مسجد النبی است که در میان منبر و خانه یا خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است.

اصطلاح «روضه» و نامگذاری این مکان مقدس بدین اسم، برگرفته از گفتار رسول خدا و از متن حدیثهایی است که از آن بزرگوار نقل گردیده است.

در فضیلت روضه مطهر، حدیثهای متعددی از طریق اهل سنت و شیعه و در منابع حدیثی هر دو گروه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. همچنین در بیان ائمه علیهم السلام و در گفتار علما و دانشمندان (۱) بر عبادت و دعا در این نقطه از مسجد تأکید و سفارش شده است:

حدیثی است از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«ما بَینَ بیتی وَمِنْبَری روضةٌ مِنْ ریاضِ الجنّة وَمِنْبَری عَلی حَوْضی» (۲)

بیت و منبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من در بالای حوض من قرار گرفته است»

و در حدیث دیگر آمده است:

«وَمِنبَری علی تُرْعة مِنْ تُرَعِ الجنّة»

«منبر من در کنار دری از درهای بهشت قرار گرفته است.»

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام به معاویة بن عمّار فرمود: «در کنار منبر بایست و حمد و ثنای خدا را به جای آور و حاجت خود را بخواه؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

«بین منبری و بیتی روضة مِنْ ریاض‌الجنّة». (۳)

۱- سید بن طاوس در مصباح الزائر، صص ۲۴ و ۲۵ در این باره بیان زیبایی دارد.

۲- فروع کافی؛ ج ۴، ص ۵۵۶؛ صحیح بخاری، ابواب فضائل المدینة، ح ۱۷۸۹ و ابواب التطوّع، ح ۱۱۳۷، ۱۱۳۸؛ صحیح مسلم، ح ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۶، ۲۹۷، ۴۳۸ و ۴۶۶

۳- کامل الزیارات، ص ۱۶

ص: ۹۸

علما و دانشمندان در توضیح مفهوم این حدیث شریف و در بیان تشبیه این مکان مقدس به «روضه‌ای از ریاض جنت» وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند که نقل آنها خارج از موضوع است ولی به طور اجمال آنچه در مفهوم این حدیث به نظر می‌رسد این است که روضه و این بخش از مسجد النبی در نزول رحمت الهی و استجابت دعای مؤمنان و نیل بندگان به سعادت معنوی و اخروی، همانند روضه‌ای است از ریاض جنت. آری این مکان مقدس از نظر فضیلت و شرافت در حدّی است که از تصوّر، خارج و فکر ما از درک حقیقت آن عاجز و قاصر است؛ زیرا با مقایسه این حدیث شریف با حدیث دیگر درباره مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«صلاهٔ فی مسجدی هذا خیرٌ من ألفِ صلاهٔ فیما سواه من المساجد الّا المسجد الحرام» (۱)

یا

«صلاهٔ فی مسجدی هذا تعدل بعشرهٔ آلاف صلاهٔ» (۲)

می‌توان به آن افق اعلا که روضه مطهر قرار دارد تماشا کرد و به اهمّیت و فضیلت عبادت در این مکان شریف و ارزش و ثواب دعا ونیایش در این نقطه از مسجد پی برد که اگر نماز خواندن در جای جای مسجد النبی بهتر از هزار نماز در همه مساجد، حتی مسجد الاقصی بجز مسجد الحرام، و یا یک نماز در آن معادل است با ده هزار نماز در سایر مکانها و بقاع، طبعاً پاداش عبادت و نماز در «روضه» که به وسیله شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده است، به مراتب افزون‌تر خواهد بود و چنین ثواب و پاداش، که قطره‌ای است از اقیانوس بیکران فضل و رحمت الهی، می‌تواند نیل به بهشت برین و رسیدن به مرتبه اعلای غفران الهی و صعود به درجاتی از قلّه رضوان خداوندی گردد؛ «وَرِضوانٌ من اللَّه أکبر». به هر حال همه این مواهب و کرامتها از روضه مطهّر سرچشمه گرفته است.

حدود روضه:

چون درباره روضه مطهره، افزون بر حدیث گذشته، احادیث متعدد دیگر با الفاظ و متون مختلف نقل گردیده است و ظاهراً در مضمون این احادیث تضاد و تنافی وجود ندارد و در نتیجه می‌تواند صدور این احادیث در زمانهای مختلف و گویای مصداقی از روضه و بیانگر بخشی از ابعاد آن باشد، لذا در میان محدثان و مدینه‌شناسان اهل سنت از قرنهای اول اسلام، در حدودِ روضه، نظریات گونه‌گون وجود داشته است، و در مقابل این نظریات،

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، صص ۲۵۷ و ۲۵۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶

ص: ۹۹

ائمه علیهم السلام نیز حدود روضه رامشخص و برای پیروان خویش معرفی نموده‌اند. بنابر این بر خلاف علمای اهل سنّت، در میان علمای شیعه تعدّد نظر و اختلاف رأی در این زمینه وجود ندارد؛ (اهلُ البیتِ أدری بما فِیهِ!).

نگاهی به متن احادیث:

۱-

«ما بینَ بیتی ومِنبَری رَوْضَةٌ مِنْ ریاضِ الجَنّةِ وَمِنبَری عَلی حَوضی». (۱)

۲-

«ما بَینَ حُجْرَتی وَمِنْبَری رَوْضَةٌ مِنْ ریاضِ الجَنّهْ». (۲)

۳-

«ما بین مِنبَری الی حُجرَتی رَوْضَةٌ مِنْ ریاضِ الجَنّهْ». (۳)

۴-

«ما بینَ قبری و منبری رَوضةٌ من ریاضِ الجَنّهْ». (۴)

۵-

«ما بینَ مُصَلّای وَبَیْتی رَوْضةٌ مِنْ ریاضِ الجَنّهْ». (۵)

۶-

«ما بینَ هذِهِ البیوتِ الی مِنبَری رَوضَةٌ مِنْ ریاضِ الجَنّهْ». (۶)

احادیث فوق، بجز حدیث یک و شش، همه از منابع اهل سنّت نقل شده و در منابع حدیثی شیعه تنها حدیث اوّل و ششم نقل گردیده است.

و در مورد حدیث پنجم میان آنان اختلاف نظر وجود دارد که آیا منظور از مصلّا، محراب رسول خدا است که در داخل مسجد قرار دارد یا مقصود از آن، مصلّای عید رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است که در بیرون مسجد و سمت غربیِ آن، به صورت میدان وسیع وجود داشت و آن حضرت نمازهای عید را در آنجا می‌گزارد که بیشتر علما گویند منظور از آن، معنای دوم و مصلّای نماز عید است.

به هر حال بر اساس مضمون این احادیث، در میان اهل سنّت در «تعیین حدود روضه» سه وجه یا سه نظریه به وجود آمده است:

نظرّیه اوّل:

حدود روضه در طرف شرق مسجد، از محدوده بیت رسول خدا آغاز و تا محدوده منبر ادامه می‌یابد و عرض آن در طرف بیت محاذی آن و وسیعتر است و هر چه به طرف منبر امتداد پیدا می‌کند، از وسعت آن کاسته می‌شود تا به حد منبر می‌رسد.

بنابراین نظریه روضه دارای مساحتی مثلثی شکل است و رأس آن منبر و قاعده آن را بیت تشکیل می‌دهد، این نظریه گرچه در اوایل مورد قبول عدّه‌ای قرار گرفت ولی به تدریج اهمّیت خود را از دست داد، جز در میان گروهی خاص.

۱- منابع این حدیث را پیشتر آوردیم.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۴

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۰

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۱

۵- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۰

۶- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۴۳۵

ص: ۱۰۰

نظریّه دوّم:

روضه شامل تمام مساحت مسجد النبی است که در زمان آن حضرت احداث شده است.

عمده دلیل این نظریه حدیث پنجم و ششم و استفاده از واژه‌های، «بیوت» و «مصلا» است؛ زیرا بیشتر فضای مسجد در میان بیوت و منبر و همه مسجد در میان بیت و مصلّا قرار دارد و برای اثبات این نظریه، «خطیب» که یکی از علمای اهل سنّت است، کتابی نوشته به نام «دلالات المسترشد علی أنّ الروضهٔ هِیَ المسجد» ویکی دیگر از علما به نام شیخ صفی الدین مدنی در ردّ نظریه خطیب و کتاب او کتابی تألیف کرده و پس از این دو کتاب، مورّخ ومحقّق مدینه‌شناس؛ سمهودی (متوفّای ۹۱۱) کتابی تألیف کرده به نام «رفع التعرض والانکار لبسط روضهٔ المختار» و به طوری که خود مؤلّف می گوید: وی در این کتاب دو تألیف قبلی را تلخیص و دو نظریه مخالف را به هم نزدیک ساخته است. (۱) به طوری که از نام کتاب پیداست، وی سرانجام نظریه خطیب و شمول روضه به همه فضای مسجد را تأیید کرده است.

سومین نظریه:

اینکه روضه نه همه مسجد است و نه آن بخش مثلثی شکل، بلکه از طرف شرق، از حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع و در همان حد و به موازات حجره تا محاذی منبر امتداد پیدا می کند و در جنوب و شمال، از دیوار محراب پیامبر شروع و تا ستون سوم، در سمت شمال را شامل می‌شود.

بنابر این قول، روضه به شکل مربّع است که در این محدوده دوازده ستون قرار دارد؛ چهار ستون ردیف هم از شرق به غرب و سه ستون از سمت قبله به شمال. و منظور از این دوازده ستون ستونهای داخل فضای مسجد است نه ستونهایی که در داخل دیوار قبله و محراب و یا در داخل دیوار حجره قرار گرفته‌اند. و این مساحت، از شرق به غرب حدود بیست و دو متر و از قبله به سمت شمال پانزده متر و در جمع حدود سیصد و سی متر است.

در میان علمای اهل سنّت، این قول اخیر مشهورتر از دو قول پیشین است و لذا این ستونها از دوران سلطان سلیم (متوفای ۹۲۶ ه.) و به دستور وی با نصب مرمر سفید تا وسط آنها علامت گذاری و مشخص گردیده است و در زمان سلطان عبدالمجید (متوفای ۱۲۷۷ ه.) که قسمتی

۱- همان.

ص: ۱۰۱

از شمال مسجد را توسعه دادند، این علامت گذاری تجدید و در سال ۱۴۰۴ ه. برای سومین بار ترمیم و تزیین گردید. (۱) و بر همین مبنی است که ازدحام حجاج و زائران در این بخش بیش از دیگر نقاط مسجد است و برای نماز خواندن و دعا و زیارت در این قسمت اهمّیت بیشتری می‌دهند.

حدود روضه از دیدگاه شیعه:

نظریه شیعه در محدوده روضه، هم در طول و هم در عرض، با اقوال اهل سنّت متفاوت است. و طبق روایاتی که از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده، روضه نه همه فضای مسجد است و نه تنها آن بخش از مسجد که در دو قول گذشته از اهل سنت نقل کردیم، بلکه محدوده روضه از دیوار محراب در جنوب، که امروزه با نرده‌های فلزی مشخص است، آغاز و در شمال، به چهارمین ستون منتهی می‌گردد؛ یعنی یک ستون علاوه بر آنچه اهل سنّت می‌گویند و حد دوّم آن در شرق، داخل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت فاطمه زهرا علیها السلام است و در سمت غرب محاذی منبر شریف می‌باشد.

دلیل حدّ اوّل (از جنوب تا شمال) روایاتی است که از ائمّه علیهم السلام نقل شده، از جمله:

کلینی رحمه الله با اسناد از مرازم و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«قالَ سألتُ أبا عبدِ اللَّه علیه السلام عمّا یقول الناس فی الروضهٔ، فقال: قال رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فیما بین بیتی ومنبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ ومنبری علی تُرعَهٔ من ترع الجنّهٔ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلتُ فِداک فما حدّ الروضهٔ، فقال و بعدُ أربع اساتین من المنبر الی الظلال. فقلت جعلت فداک منَ الصّحنِ فیها شیء؟ قال: لا» (۲)

مرازم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه مردم (اهل سنّت) در روضه می‌گویند، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است فاصله بیت و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر دری از درهای بهشت قرار گرفته است. عرض کردم فدایت شوم! حد روضه کدام است؟ فرمود: فاصله چهار ستون، از منبر تا سایه‌بانها. عرض کردم فدایت شوم! از صحن مسجد هم چیزی جزو روضه هست؟ فرمود: نه»

بر اساس مضمون این روایت و امثال آنست که ابن شهراشوب نظر علمای شیعه را چنین نقل می‌کند:

۱- تاریخ المسجد النبوی، ص ۱۱۶، چاپ مدینه.

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵

ص: ۱۰۲

«وقالوا حدّ الروضهٔ ما بین القبر والمنبر الی الأساطین الّتی تلی صحن المسجد». (۱)

همچنین از مضمون این روایت و روایات دیگر و نقل مدینه شناسان استفاده می‌شود که مدّتی طولانی و در زمان ائمه علیهم السلام بخشی از مسجد (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایه‌بانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظلّه» تعبیر شده است.

این بود حد روضه از جنوب به سمت شمال.

و اما در سمت شرق مسجد، همانگونه که گفتیم حد روضه عبارت است از فضای داخلی بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین داخل بیت فاطمه زهرا علیها السلام و در غرب عبارت است از محاذی این بیوت تا موازات منبر شریف.

و در این زمینه نیز روایاتی در منابع حدیثی نقل گردیده است که متن بعضی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱- کلینی با اسناد از جمیل بن درّاج نقل می‌کند که:

«سَمِعتُ أبا عبداللَّه علیه السلام یقول: قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ما بین مِنبری وبیوتی روضهٌ من ریاض الجنّهٔ ومِنبَری علی تُرعهٔ من تُرَعِ الجنّهٔ وصلاهٔ فی مسجدی تعدل ألف صلاهٔ فیما سواه من المساجد الّا المسجد الحرام. قال جمیل قلت له بیوت النبی وبیت علی منها؟ قال: نعم و أفضل». (۲)

جمیل می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: فاصله منبر و خانه‌های من باغی است از باغ‌های بهشت و منبر من در بالای دری از درهای بهشت قرار دارد و یک نماز در مسجد من معادل هزار نماز در سایر مساجد، بجز مسجد الحرام است. جمیل می گوید: پرسیدم آیا خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه علی علیه السلام هم از روضه است؟! فرمود: آری، بلکه افضل‌اند.»

به طوری که ملاحظه می کنید در متن این روایت، مانند حدیث ششم که از منابع اهل‌سنّت آوردیم، به جای «بیت»، «بیوت» به صورت جمع آمده است و در این روایت همه‌خانه‌های پیامبر و خانه امیر مؤمنان علیه السلام که در واقع آن هم از بیوت النبی صلی الله علیه و آله است، جزو روضه معرفی گردیده‌اند.

۲- همچنین جمیل بن درّاج نقل می کند که:

«قلت لأبی عبداللَّه علیه السلام: الصلاهٔ فی

۱- مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶

ص: ۱۰۳

بیت فاطمهٔ مثل الصلاهٔ فی الروضهٔ»؟ قال: وأفضل.» (۱)

۳- از یونس بن یعقوب آمده است:

«قلت لأبی عبداللّه علیه السلام: الصلاهٔ فی بیتِ فاطمهٔ أفضل أو فی الروضهٔ؟

قال: فی بیت فاطمهٔ» (۲)

«یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا نماز در خانه فاطمه برتر است و فضیلت بیشتری دارد یا در روضه؟ فرمود: در خانه فاطمه.»

توضیح این که در سال هشتاد و هشت هجری خانه فاطمه زهرا علیها السلام و به فاصله کمی، دیگر خانه‌های متعلّق به پیامبر اسلام، که در کنار مسجد قرار داشتند، به دستور ولید بن عبدالملک و به مباشرت عمر بن عبدالعزیز تخریب گشته، به فضای مسجد ضمیمه گردیدند و در زمان امام صادق علیه السلام تا سال ۶۶۸ به همان صورت باقی بودند و مانند سایر نقاط مسجد، به هنگام عبادت و نماز مورد استفاده قرار می‌گرفتند تا اینکه در این سال به دستور ملک ظاهر بیبرس بندقداری پادشاه مقتدر مصر، دور خانه پیامبر و فاطمه زهرا علیها السلام نرده کشیدند و بار دیگر از مسجد جدا کردند و این سؤالها که از نماز خواندن در خانه پیامبر و فاطمه علیهما السلام به عمل آمده ناظر به وضعیت آن زمان است.

آیا قبر فاطمه علیها السلام در روضه است؟!

پس از روشن شدن این مطلب که «از نظر ائمه هدی علیهم السلام روضه دارای مفهوم وسیعتر و شامل بیت پیامبر و بیت فاطمه می‌باشد.» این موضع نیز روشن می‌شود که مسأله دفن شدن آن بزرگوار در روضه، که به صورت یکی از احتمالات از سوی گروهی از علما مطرح گردیده، حتی در صورت وجود دلیلی بر این موضوع، در واقع مکمّل روایاتی خواهد بود که با صراحت دلالت دارند بر اینکه پیکر آن بانو در داخل بیت خویش به خاک سپرده شده است.

اینک بعضی از روایاتی را که در این زمینه نقل شده، می‌آوریم و آنگاه به احتمال دفن شدن آن حضرت در روضه و علّت پیدایش این احتمال می‌پردازیم:

۱- ابونصر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که: از آن حضرت درباره محلّ قبر فاطمه علیها السلام پرسیدم، فرمود: «دُفِنَتْ فی بیتِها فلمّا زادت بنو اُمیّهٔ فی المسجد صارت فی المسجد». (۳)

۲- بزنطی همچنین می گوید از امام رضا علیه السلام از محلّ دفن فاطمه زهرا سؤال

۱- همان.

۲- همان.

۳- عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۱

ص: ۱۰۴

کردم، فرمود: شخصی این موضوع را از جعفر بن محمّد علیهما السلام سؤال کرد که عیسی بن موسی هم در آن مجلس حاضر بوده؟

عیسی پاسخ داد: فاطمه علیها السلام در بقیع دفن شده است. آن شخص بار دیگر از امام سؤال کرد که شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: عیسی به سؤال شما پاسخ داد.

بزنطی می‌گوید عرض کردم: أصلحك اللّه، من با او چه کار دارم، شما نظر پدرانتان را به ما بگویید، فرمود:

«دُفِنَت فی بیتها». (۱)

۳- سید بن طاوس رحمه الله از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در جواب این سؤال که قبر مادرتان فاطمه زهرا علیها السلام در داخل مدینه است یا همانطور که مردم می‌گویند در بقیع؟ چنین نگاشت:

«هیَ مَعَ جدّی» (۲)

علما و محدثان بزرگ شیعه نیز با اینکه مضمون این روایات صریح و صحیح را پذیرفته‌اند و دفن شدن آن حضرت در داخل بیت خویش را مورد تأکید قرار داده‌اند ولی دفن شدن آن حضرت در «روضه» و یا در میان بیت و منبر را نیز به صورت احتمال مطرح ساخته‌اند. چند نمونه از گفتار آنان را می‌آوریم:

۱- محدّث بزرگ، شیخ صدوق رحمه الله (م ۳۸۱) می‌گوید: «نقلها در محلّ قبر فاطمه علیها السلام مختلف است؛ بعضی از مؤرخان می‌گویند: در بقیع مدفون است و بعضی دیگر معتقدند در میان قبر و منبر؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

ما بین قبری و منبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ

و بعضی می‌گویند در داخل خانه خودش دفن شده است .. امّا نزد من قول آخر صحیح است.» (۳) ۲- شیخ طوسی (م ۴۶۰) می‌گوید:

«الأصوب أنّها مدفونهٔ فی دارها أو فی الروضهٔ» (۴)

۳- مرحوم طبرسی (از اعلام قرن ششم) می‌گوید: در محلّ قبر آن حضرت اختلاف است؛ زیرا بعضی از علما می‌گویند در بقیع دفن شده است و این قول بعید است و بعضی دیگر داخل بیت را تأیید می‌کنند و بعضی دیگر می‌گویند: در میان قبر و منبر دفن شده است. سپس می‌گوید:

فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«بین قبری ومنبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ»

به این معنی اشارت دارد. (۵) ۴- سید بن طاووس (م ۶۹۳) می‌گوید:

«والظاهر أنّ ضریحها المقدّس فی بیتها المکمّل بالآیات والمعجزات». سپس می‌گوید: زیرا آن حضرت وصیت کرده بود که شبانه دفن شود و کسانی که آن بزرگوار،

۱- قرب الاسناد، ص ۲۹۳، چاپ ۱۴۱۷، مؤسّسه کوشانپور.

۲- اقبال الاعمال، ص ۶۲۳

۳- من لا یحضره الفقیه، با تصحیح غفاری، ج ۲، ص ۵۷۲

۴- به نقل از مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵

۵- اعلام الوری، ص ۱۵۹

ص: ۱۰۵

تـا هنگام مرگش نسـبت به آنان خشـمگین بود در نمازش حاضـر نشونـد و اگر پیکر پاک آن بزرگوار به بقیع حمل می‌شـد و یا در داخـل مسـجد و در میـان بیت و منبر دفن می‌گردیـد، آثـار حفر قبر، کسانی را که در فکر کشف آن بودنـد راهنمایی می‌کرد و لـذا مسـتور بودن قبر شـریف دلیل بر این است که پیکر پاک وی به بیرون از خانه‌اش و یا به بیرون از حجره رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حمل نشده است. (۱) مبنای دفن شدن در روضه چیست؟

دلیل و منشأ این احتمال چیست؟ آیا دلیل مسلّم تاریخی آن را تأییـد می‌کند یا روایت مورد اعتماد از پیشوایان معصوم در این زمینه وارد شده است؟!

و یا به قول شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، یک اختلاف نظری است که در میان علما، بدون ارائه دلیل متقن به وجود آمده است؛ «ونُسبت هذا الاختلاف الی الأصحاب». (۲)

پاسخ این پرسش این است:

همانگونه که مرحوم شـیخ طوسـی اشاره کرده‌انـد، از گفتار علما و محـدثان ظاهر می‌شود که در این مورد نه مسـتند تاریخی وجود دارد و نه روایت مورد اعتماد آن را تأیید می‌کند بلکه این موضوع در مقابل روایات صـریح و صحیح که در مورد بیت شریف وارد شده است، یک اسـتظهار ضـعیف و یک اصـطیاد احتمالی است از حدیث شریف «ما بَیْنَ بَیتی و قبْری رَوْضَهٔ مِنْ ریاضِ الجنّهٔ» بدین معنی که علمـا و مورّخـان این حـدیث شـریف را که از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله در مورد روضه شـریه نقل گردیـده است، چنین توجیه می‌کنند و این فضـیلت و شرافت را چنین تعلیل می‌کنند که: شاید به جهت دفن شدن پیکر پاک دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روضه مطهّره است که این کرامت و فضـیلت به این مکـان مقـدّس اختصاص و تعلّق یافته و موجب تفضـیل و ترجیح روضه بر سایر نقاط مسجد گردیده است.

آنچه پیشتر از شـیخ صدوق و طبرسی نقل کردیم، گواه صریح بر این مطلب است و گواه سوم سخن ابن شهراشوب است که پس از نقل نظریه شیخ طوسی؛ (والأصوب أنّها مدفونهٔ فی دارها أو فی الروضهٔ) می‌گوید: «و یؤیّد قَولَهُ قولُ النبیّ صلی الله علیه و آله: «بین قبری ومنبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ». (۳)

و بالاخره گواه دیگر، گفتار شیخ ابوالفتوح رازی در رساله «حسنیّه» است که

۱- اقبال الاعمال، ص ۶۲۴

۲- به نقل وافی، ج ۸، ص ۱۳۷۰

۳- مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵

ص: ۱۰۶

از زبان این بانو در حضور هارون الرشید چنین می‌گوید: ... و در میانه قبر و منبر دفن کردند به حکم حدیث

«ما بین قبری و منبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ». (۱)

و نمونه‌های دیگر از گفتار علما و دانشمندان که نقل همه آنها موجب اطاله خواهد شد.

نتیجه این گفتارها این است که احتمال دفن شدن حضرت زهرا علیها السلام در روضه دلیل روشنی ندارد بجز برداشت ضعیف از حدیث یاد شده.

روضه وبیت یکی است

باید گفت با توجه به مضمون روایات گذشته که ائمه هدی علیهم السلام روضه را مفهوماً و یا حکماً به بیوت پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت حضرت زهرا علیها السلام اطلاق نموده‌اند و بلکه مصداق بارز روضه و افضل از آن معرفی کرده‌اند، دفن شدن فاطمه زهرا علیها السلام در روضه، یک معنای قابل قبول و مطابق با واقع پیدا می‌کند و این موضوع با دفن شدن آن حضرت در داخل بیتش، که مضمون روایات صریح است، منافی و مخالف نخواهد بود.

و چنین به نظر می‌رسد که منظور مرحوم علّامه ناظر به همین معنا است. او پس از نقل اقوال سه‌گانه در مدفن آن بزرگوار از شیخ طوسی رحمه الله، می‌گوید:

«والرّوایتان الأوّلتان متقاربتان ومن قالَ أنّها دفنت فی البقیع فبعیدٌ عن الصّواب». (۲)

یعنی «روضه» و «بیت» دارای یک مفهوم نزدیک به هم و قابل جمع هستند نه دارای مفهوم مخالف هم، که هر یک مکانی مستقل و جداگانه باشد.

گفتنی است این معنا برداشت و تحلیل صریح مرحوم علّامه مجلسی نیز هست که در آخر بحث ملاحظه خواهید کرد.

علّت فضیلت روضه و افضل بودن بیت فاطمه علیها السلام

پاسخ یک پرسش: در طول تاریخ میان علما این باور وجود داشته و همواره مطرح بوده است که احتمالًا حضرت فاطمه در روضه دفن گردیده و این نظریه و اعتقاد بلا فاصله با حدیث شریف

«بین قبری ومنبری ...»

مورد تأیید قرار گرفته است.

حال این پرسش پیش می‌آید که: اگر این ارتباط جای تردید دارد و این احتمال ضعیف است پس علّت این تشریف و تفضیل، آن هم از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ و تفوّق و فضیلت روضه بر دیگر

۱- رساله حسنیّه، چاپ سنگی بدون مشخصات.

۲- تحریر، فصل زیارات، ص ۱۳۱، چاپ ایران ۱۳۱۴

ص: ۱۰۷

نقاط مسجد، اگر به علّت دفن شدن حضرت زهرا نیست پس چیست؟!

در پاسخ این پرسش باید گفت: جای تردید نیست که این بخش از مسجد مواجه است با بیوت رسول خدا و بیت فاطمه زهرا علیها السلام و محلّ حضور دائمی رسول خدا و جایگاه نزول وحی الهی بر آن حضرت و پایگاه عبادت، نماز و اعتکاف آن بزرگوار است. وجود محراب و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در این سوی مسجد که کانون عبادت و ابلاغ رسالت و ارشاد امّت تا قیامت است، عامل برتری و تفوّق و موجب فضیلت این مکان بر دیگر نقاط مسجد است.

در توضیح و تکمیل این مطلب نکته‌ای را که در اهمّیت و فضیلت قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد بحث بوده، مطرح می‌کنیم و به دنبال آن، فضیلت و شرافت روضه و بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بیت فاطمه علیها السلام را شرح می‌دهیم.

یکی از بحثهایی که از قرون اوّل اسلام و با الهام از اخبار و احادیث در بین علما و محدّثان جریان داشته، بیان فضیلت و رجحان دو شهر مکّه و مدینه نسبت به یکدیگر و مقایسه مسجدالنبی صلی الله علیه و آله با مسجد الحرام در برتری و شرافت و نیز برتری آن دو نسبت به مسجد الأقصی و مقایسه کعبه با قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و در این مقایسه طبق نقل سمهودی، علمای اهل سنّت اجماع و اتّفاق نظر دارند بر اینکه:

«آن قسمت از خانه پیامبر که پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن دفن گردیده، برتر از بیت خدا است و آن جایگاه مقدّس که جسم نازنین خاتم انبیا را به آغوش کشیده، برتر از کعبه است»؛ (۱)زیرا در اثر تماس مستقیم آن پیکر مطهّر با آن مکان مقدّس و به علّت مجاورت آن تربت پاک با آن جسد مبارک، شرافت این جایگاه به اوج رسیده و برتر از عرش اعلا گردیده است.

این است ملاک برتری و فضیلت قبر پیامبر نسبت به کعبه!

اگر این فضیلت و شرافت به جهت این مجاورت نصیب این مکان مقدس گریده که فضیلت و شرافتی مسلّم و غیر قابل انکار است، پس بقعه و مکانی و روضه و بیتی که وجود مقدّس آن مشعل هدایت و جسم و روان خاتم نبوّت را در حال حیاتش در خود جای داده و اشعّه روحانی و فروغ معنوی وجودش از این امکنه تا قیامت به جهانیان پرتو افشانی کرده، طبعاً از هر نقطه دیگر و از سایر نقاط مسجد افضل و اشرف خواهد بود!

حال بر این اساس باید گفت فضیلت

۱- قد انعقد الاجماع علی تفضیل ما ضمن الأعضاء الشریفهٔ حتی علی الکعبهٔ المنیعهٔ. وقال الفاکهی: قالوالا خلاف انّ البقعهٔ التّی ضمّت الأعضاء الشریفهٔ أفضل بقاع الأرض علی الاطلاق حتّی موضع الکعبهٔ واقول أنا أفضل بقاع السماوات أیضاً. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸

ص: ۱۰۸

بیت فاطمه علیها السلام بیشتر و شرافت آن نسبت به سایر بیوت افزون‌تر است؛ زیرا بیت فاطمه، گذشته از اینکه یکی از بیوت رسول خدا است و همه فضائل را که سایر بیوت از آنها برخوردارند دارا است، خانه و بیت کسانی است که أذهب اللَّه عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیراً (۱).

آری این بیت علاوه بر اینکه بیت رسول خدا است، محلّ زندگی امیر مؤمنان نیز هست، همان کسی که نازل به منزله نفس رسول اللَّه است. و محلّ زندگی فاطمه، بضعه رسول خدا و محلّ تولد و زندگی حسنین فرزندان رسول‌اللَّه است. این بیت همان جایی است که آن حادثه مهمّ تاریخ جهان معنویت و نزول آیه تطهیر در میان آن به وقوع پیوسته است.

اگر فضیلت روضه را از راه حدیث رسول خدا، که زبان وحی است، شنیده‌ایم، فضیلت این بیت و اهل آن را مستقیم و بی رابطه از زبان وحی و از طریق کلام خدا می‌شنویم.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلت روضه را از طریق گفتارش به مسلمانان آموخته، طبق نقل محدّثان شیعه و اهل سنّت این بیت و اهل آن را، هم از راه گفتار و هم در عمل و کردار به مدّت نُه ماه، آن هم هر روز پنج بار، به جهانیان معرّفی کرده است. (۲) وه چه فضلی! که بالاتر از آن متصوّر نیست و این است معنای گفتار امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش جمیل از بیت پیامبر و امیر مؤمنان که: آیا آنها هم از روضه است؟ می‌فرماید:

«نعم وأفضل».

بررسی یک روایت مخدوش:

از مطالب گذشته به طور خلاصه معلوم شد که:

۱- اصل فضیلت روضه مطهّر بر اساس حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و مسلّم است ولی آیا محدوده روضه کجا است؟ جای بحث و گفتگو است.

۲- باز معلوم شد که خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه فاطمه علیها السلام از نظر فضیلت، نه مانند روضه، بلکه افضل و برتر از روضه است و نیز ثواب عبادت و نماز در این بیوت، بیشتر می‌باشد.

۳- همچنین فهمیدیم که برای دفن شدن پیکر پاک حضرت زهرا علیها السلام در روضه، به مفهوم فاصله قبر و منبر، دلیلی جز یک برداشت ضعیف و اظهار نظر احتمالی وجود ندارد، لیکن اگر از «روضه» معنای وسیع آن را بگیریم، که شامل بیت حضرت زهرا هم هست، دفن شدن آن حضرت در روضه

۱- احزاب: ۳۳

۲- «... عن ابن عبّاس رضی الله عنه قال شهدنا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله تسعهٔ أشهر یأتی کلّ یوم باب علی بن أبی طالب رضی الله عنه عندوقت کلّ صلاهٔ فیقول السلام علیکم و رحمهٔ اللَّه وبرکاته اهل البیت: انّما یُریدُ اللَّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت، ویطهّرکم تطهیراً الصلاهٔ الصلوهٔ! کلّ یوم خمس مرّات.

تفسیر «الدرّ المنثور»، ج ۵، ص ۱۹۹

ص: ۱۰۹

درست است و مؤید روایات صحیح دیگری است که می گویند: «دُفِنَت فی بیتها»

در تکمیل این بحث، لازم است به نقد و بررسی تنها روایتی بپردازیم که مرحوم صدوق در «معانی الأخبار» نقل کرده است و از ظاهر آن استفاده می‌شود که پیکر حضرت زهرا میان قبر و منبر مدفون است. و مخدوش بودن متن و سند آن را توضیح دهیم؛ متن روایت این است:

«حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رحمه الله قال حدّثنا علی بن الحسین السّعدآبادی، عن أحمد بن أبی عبداللّٰه البرقی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا عن أبی عبداللّٰه علیه السلام قال: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

«مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنّة ومنبری علی ترعة من تُرع الجنّة، لأنّ قبر فاطمة- صلوات اللّٰه علیها- بین قبره و منبره و قبرها روضة من ریاض الجنّة وإلیه ترعة من تُرع الجنّة». (۱)

ظاهر این روایت با توجه به ذیل آن (... لأنّ قبر فاطمة ...) این است که آن حضرت در میان قبر شریف و منبر منیف دفن شده است.

ولی با یک توجّه اجمالی می‌توان به ضعف سند و تزلزل متن آن پی برد و مخدوش بودن آن را از هر دو جهت به دست آورد:

از نظر سند: به طوری که ملاحظه می کنید این روایت از نظر سند مرسل است و ابن ابی‌عمیر آن را از بعض اصحاب نقل کرده است و آن بعض مشخص نیست که چه کسی است! و می‌دانیم که روایت مرسل دارای حجّیت نیست.

و از نظر متن: این روایت از جهت متن مدرّج است و در علم درایه و حدیث شناسی مدرّج را چنین تعریف کرده‌اند:

«أن یقول الروای کلاماً یرید أن یستدلّ علیه بالحدیث فیأتی به بلا فصل فیتوهّم أن الکلّ حدیث» (۲)

«روایت مدرّج آن است که راوی برای تأیید متن روایتی که نقل می کند، در ذیل آن مطلبی بگوید که خواننده و یا شنونده چنین تصور کند که آن هم از متن روایت است که از نظر حدیث شناسان، اینگونه روایات هم مخدوش و غیر قابل اعتماد است. و این روایت هم دقیقاً از همین روایات مدرّج است و ذیل و تعلیل در آن، نه از کلام امام بلکه مانند تعلیل‌های گذشته، از اضافاتی است که به وسیله راویان و یا به هنگام کتابت روایت به عمل آمده

۱- معانی الأخبار، تصحیح: غفاری، ص ۲۶۷

۲- مقباس الهدایة، مامقانی رحمه الله، ج ۱، ص ۲۲۱

ص: ۱۱۰

است.

و دلیل بر این مدعا این است که حدیث «بین قبری و منبری» همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، از احادیث عامی است و تنها در منابع اهل سنّت آن هم به طور ضعیف؛ از جمله در مسند احمد نقل شده و در منابع معتبر مانند صحاح نیامده است.

واقعیت تاریخی هم مدرج بودن این روایت و مضمون حدیث «بین قبری و منبری» را نفی می‌کند؛ زیرا رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله در حال حیاتش جایگاه دفن پیکر مطهّرش را معیّن نکرده بود؛ همانگونه که کیفیّت نماز خواندن بر بدن مبارکش را بیان ننموده بود.

از این رو پس از رحلتش در هر دو مسأله میان اصحاب اختلاف نظر پدید آمد که به آن حضرت چگونه نماز بخوانند و در کجا دفنش کنند، تا اینکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«انّ رسول اللّٰه امامُنا حیّاً ومیّتاً ...

فیصلون علیه بلا امام وانّ اللّٰه لم یقبض نبیّاً فی مکان الّا وقد ارتضاه لِرَمیه فیه و انی لدافنه فی حجرته التی قبض فیها فسلم القوم لذلک ورضوا به.» (۱)

و این ضعف متن و سند موجب گردیده است که صدوق رحمه الله با اینکه خودش این روایت را نقل کرده، در بیان آن چنین بگوید:

«قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه رُوی هذا الحدیث هکذا وأوردته لما فیه من ذکر المعنی، والصّحیح عندی فی موضع قبر فاطمهٔ علیها السلام ما حدّثنا به أبی رحمه الله قال: حدّثنی ... عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال: قال:

سألت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن قبر فاطمهٔ علیها السلام فقال:

دفنت فی بیتها فلمّا زادت بنوا فیه فی المسجد صارت فی المسجد». (۲)

گفتار صدوق قابل توجه است؛ زیرا او در این نقل و در این متن مردّد است و می‌گوید: «رُوی هذا الحدیث هکذا» و توضیح می‌دهد از آنجا که این روایت با تردید و احتمال مدرّج بودن که در آن مشاهده می‌شود، نیاز آن به توجیه و بیان است و در نتیجه به جای این روایت مضمون روایت دیگر را صحیح می‌داند و آن را تأیید می‌کند که: «دفنت فی بیتها».

باز به همین جهتِ ضعف متن و سند است که علّامه مجلسی پس از نقل آن از معانی الاخبار، مضمون آن را مردود می‌داند و دفن شدن فاطمه علیها السلام در داخل بیت

۱- ارشاد مفید، چاپ بصیرتی، ص ۱۰۰

۲- معانی الاخبار، ص ۲۶۸

ص: ۱۱۱

خویش را تأیید می‌کند سپس به توجیه روایت می‌پردازد و روضه را به آن حدّی که از ظاهر این روایت استفاده می‌شود، محدود نمی‌داند بلکه شامل بیت فاطمه علیها السلام نیز می‌داند؛ همانگونه که ما از روایات استفاده کردیم.

او پس از نقل روایت می‌گوید:

«الأظهر أنّها علیها السلام مدفونهٔ فی بیتها وقد قدّمنا الأخبار فی ذلک. و لعل خبر ابن أبی عُمیر محمول علی توسعهٔ الروضهٔ بحیث تشمل علی بیتها». (۱)

نکته قابل توجّه:

این بود بررسی یک روایت مدرّج و نظریه بزرگ محدّث شیعه، شیخ صدوق رحمه الله در مورد این روایت و اشکال و ایراد تلویحی و در نهایت اعراض وی از مضمون آن.

و همچنین نظریه مرحوم علّامه مجلسی در تأویل این روایت و توسعه‌ای که در مفهوم «روضه» قائل گردیده است لیکن باید به این نکته نیز توجه کرد که: آنگونه که ملاحظه کردید، همه کسانی که مدفن حضرت زهرا علیها السلام را در روضه، آن هم به مفهوم فاصله بیت و منبر مطرح کرده‌اند، به همین روایت، استناد و تعلیل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بین قبری ومنبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ!»

در پایان از نظریات و انتقادات صاحب‌نظران، که در تکمیل این بحث ما را یاری خواهد کرد استقبال می‌کنیم و صمیمانه سپاسگزاریم.

پی‌نوشتها:

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۳

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

ص: ۱۱۴

جامه کعبه معظّمه در طول تاریخ (۲)

۳- در دوران عباسیان:

خلفای عباسی توجه ویژه‌ای را همواره نسبت به جامه کعبه از خود نشان می‌دادند. آنان دستور داده بودند که جامه کعبه از بهترین و گرانبهـاترین انواع ابریشم بافته شود. جامه‌های یاد شـده در شـهر «تنیس» مصـر که دارای شـهرت به سـزایی در منسوجات گرانقیمت بود، بافته می‌شد. و دو دهکده دیگر که پا به پای تنیس گام برداشـته و شـهرت فراوانی را نسـبت به این گونه منسوجات تنیسـی پیدا کرده بود؛ یعنی «تونه» و «شـطا» نیز عهـده‌دار این جامه بودنـد. از آن پس، گاه جامه‌های کعبه در یکی از دو دهکـده یاد شـده برای کعبه آماده می‌شد.

«مقریزی» در کتـاب «خطـط» خود آورده است که مهـدی، خلیفه عباسـی، فرمـان داده بود که جـامه کعبه مشـرفه، از قبـاطیِ مصـر به صورت بافته‌های تنیس مهیّا شود.

در این میان «فاکهی» جامه یاد شده را بر روی کعبه مشاهده کرده و در کتاب خود (اخبار مکه) از آن یاد می‌کند و چنین می‌نویسد: «جامه‌ای از قباطی مصر را بر روی کعبه مشاهده کردم که بر آن این نوشته قرار داشت:

«بِسْمِ اللَّه بَرَکَهً مِنَ اللَّه ممّا أمر به عبداللَّه المهدی محمد امیر المؤمنین أصـلحه اللَّه محمد بن سـلیمان أن یصـنع فی طراز تنیس کسوهٔ الکعبهٔ علی ید الخطاب بن مسلمهٔ عامله سنهٔ تسع و خمسین و مأهٔ».

در سال ۱۶۰ هجری هنگامی که مهدی عباسی (۱) حج گزارد، پرده‌دار کعبه به

۱- محمد فرزند منصور عباسـی ملقّب به «مهدی» خلیفه سوم عباسـی بود. نامبرده در سال ۱۲۷ و یا ۱۲۶ هجری متولد شد و در سال ۱۶۹ هجری در گذشت، «مترجم».

ص: ۱۱۵

او گفت که جامه‌های کعبه فراوان شـده و چون ساختمان کعبه ضـعیف است بیم آن می‌رود که سـنگینی جامه‌ها بر آن صـدمه وارد کنـد. بـدین منظور نامبرده فرمان داد که به اسـتثنای یک جامه، همه پوشـش‌ها را از روی کعبه بردارنـد. سـپس فرمان داد که تمامی خانه کعبه را از خلوق گرانبها و مشک و عنبر آغشته سازند و آن را خوشبو نمایند.

پرده‌دار کعبه- در آن هنگـام- محمـد بن اسـماعیل بن ابراهیم حجبی از اتفاقـات و رخدادهـای آن‌سال نسبت به برداشـتن جامه‌های فرسوده وقـدیمی کعبه و شـست و شوی و خوشـبو کردن بـا بهترین و گرانبهاترین عطرها سپس قرار دادن سه جامه در یک زمان بر روی کعبه برای ما اینگونه سخن می‌گوید:

«با شیشه‌های مملوّ از «غالیه» به بام کعبه رفتیم و آنها را بر روی دیوارهای بیرونی کعبه ریختیم. خدمتگزاران کعبه هم در حالی‌که بر چرخ‌های قرقره ویژه دوختنِ جامه کعبه، خود را آویزان کرده بودند، از پایین تا بالای خانه کعبه را با مشک و غالیه خوشـبو ساختند. از آن پس سه جامه؛ از قباطی، خز (۱) و ابریشم بر روی آن قرار دادند.»

خلیفه المهدی در آن سال اموال فراوانی را بر ساکنان مکه و مدینه تقسیم نمود. گفته می‌شود این اموال حدود ۳۰ میلیون درهم بوده است که به همراه خـویش به این دیـار آورده بود. افزون بر آن، دینارهـای فراوانی نیز در آن سـال از مصـر (۳۰۰ هزار دینار) و یمن (۲۰۰ هزار دینار) برای وی ارسال گردید که تمامی آنها را در میان مردم مکه و مدینه تقسیم کرد.

همچنین نامبرده حدود یکصد و پنجاه هزار پیراهن (۲) را در میان آنان پخش کرد.

بدین ترتیب «المهدی» نخستین کسی است که کعبه را به وسیله سه جامه، یکی بر دیگری پوشش داد.

همچنین در سال ۱۶۲ هجری به دسـتور خلیفه «المهـدی» جـامه دیگری برای کعبه مکرمه مهیّا گردیـد. «فاکهی» این جامه را بر کعبه مشاهده کرده و در کتاب خویش «اخبار مکه» از آن یاد کرده است. او می‌نویسد: که این جملات بر آن نقش بسته بود.

«بسم اللَّه برکهٔ من اللَّه کعبهٔ اللَّه المهدی محمد امیرالمؤمنین، أطال اللَّه بقاءه، ممّا أمر به اسـماعیل بن ابراهیم أن یصنع فی طراز تنیس علی ید الحکم بن عبیدهٔ سنهٔ اثنتین و ستّین و مائهٔ». (۳)

۱- پارچه‌ای از پشم و ابریشم، «مترجم».

۲- ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص، ۲۶۲ و ۲۶۳؛ محب الدین طبری، القری لقاصد امّ القری، ص ۴۷۷؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۸، ص ۱۳۳

۳- «بنام پروردگار و با عنایت و برکت از جانب او برای بنـده‌اش المهـدی محمـد امیرالمؤمنین- که خداوند او را طول عمر دهد- به اسـماعیل بن ابراهیم فرمـان داده شـد که جـامه را به سـبک جامه‌های تنیس به دست حکم بن عبیـده در سال یکصـد و شـصت و دو آماده ساختند.»

ص: ۱۱۶

هارون الرشید در دوران خود فرمان داد که جامه کعبه از قباطی مصر ساخته شود و آن در سال ۱۹۰ هجری آماده و بر کعبه انداخته شد.

فاکهی آن جامه را دیده و در کتاب خویش از آن یاد کرده که بر آن این نوشته دیده می‌شده است:

«بسم اللّه برکهٔ من اللّه للخلیفهٔ الرشید عبداللّه هارون امیر المؤمنین أکرمه اللّه ما أمر به الفضل ابن الربیع أن یعمل فی طراز تونه، سنهٔ تسعین و مائه». (۱)

توجه و عنایت ویژه، نسبت به جامه پوشانده بر کعبه مکرمه، تنها از سوی خلفای بنی عباس صورت نمی‌گرفت. بلکه وزرای آنان نیز در این مهم شرکت داشته‌اند؛ زیرا به دوران خلفای بنی عباس، گاه نامِ برخی از وزرای آنان بر روی جامه کعبه دیده می‌شد.

فاکهی در اخبار مکه این چنین می‌نویسد: «جامه‌ای را بر روی رکن غربی کعبه مشاهده کردم که بر روی آن این نوشته قرار داشت: «مما أمر به السری بن الحکم و عبدالعزیز بن الوزیر الجروی، بأمر الفضل ابن سهل ذی الریاستین، و طاهر بن الحسین سنهٔ سبع و تسعین و مائهٔ». (۲)

همچنین ملاحظه می‌شود که قیام کنندگان بر بنی عباس نیز پس از بسط قدرت خویش بر مکه مکرمه، به جامه کردن کعبه توجه نموده و بدین امر قیام کرده‌اند.

در سال ۲۰۰ هجری، حسین بن حسین أفطس طالبی علوی، رو به سوی مکه نهاد و در شورشی که ایجاد نمود، مکه را به تصرّف خویش در آورد و به درون کعبه قدم گذارد و سپس تمامی جامه‌های آن را برداشت و از آنِ خود نمود. آنگاه به وسیله دو جامه از ابریشم سبک، که یکی زرد و دیگری سفید بود، کعبه را پوشانید. بر روی جامه یاد شده این نوشته قرار داشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم و صلّی اللّه علی محمد و عَلی أهل بیته الطّیّبین الطاهرین الأخیار، امر أبوالسرایا الأصفر بن الأصفر داعیهٔ آل محمد بعمل هذه الکسوهٔ لبیت اللّه الحرام» (۳)

در دوران خلافت مأمون، به وی اطلاع دادند که جامه دیبای قرمز کعبه، پیش از رسیدن زمان قرار دادن جامه دوم،

۱- «بنام پروردگار و با عنایت او، نسبت به خلیفه الرشید، بنده خدا، هارون امیرالمؤمنین که خداوند او را مورد مرحمت خویش قرار دهد، به فضل بن ربیع فرمان داده شد که جامه را به سبک تونه- یکی از دهکده‌های تابع تنیس- در سال یکصد و نود ببافند.» مقریزی، الخطط، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۴۲۲

۲- «به دستور سری بن حکم و عبدالعزیز بن وزیر جروی، و به فرمان فضل بن سهل ذوالریاستین، و طاهر بن حسین، در سال یکصد و نود و هفت بافته شد.» مقریزی، الخطط، ج ۱، ص ۳۳۸

۳- «بنام پروردگار بخشاینده مهربان و سلام و درود خداوند بر محمد و اهل بیت مطهر و برگزیده او، ابوالسرایا اصفر بن اصفر که دعوت کننده به آیین آل محمد است، فرمان داد این جامه از برای بیت اللّه الحرام بافته و آماده گردد.»

ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ فاسی: شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۲۰؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۰

ص: ۱۱۷

نمناک و فرسوده می‌شود.

مأمون در این باره از «مبارک طبری» که در آن هنگام فرستاده ویژه او به مکه و تیول خلیفه بود، پرسید: کعبه در چه جامه‌ای بهتر و زیباتر خواهد بود؟ او در جواب گفت: در جامه سپید، پس مأمون فرمان داد جامه‌ای از دیبای سفید بافتند و در سال ۲۰۶ هجری بر کعبه مکرمه آویختند. (۱) فاکهی می گوید: در میانه جامه، قسمتی را از قباطی مصر مشاهده کردم.

آنان بر روی جامه در ارکان خانه به خط سیاه زیبایی نوشته بودند:

«ممّا أمر به امیر المؤمنین المأمون سنهٔ ستّ و مائتین». (۲)

از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می‌دادند. و بدین ترتیب مأمون نخستین شخصی بود که چنین کرد.

در آن هنگام جامه‌ای از دیبای سرخ در روز هشتم ذی‌الحجه (/ روز ترویه) بر کعبه آویخته می‌شود سپس جامه قباطی را در روز اول مال رجب از آن پس دیبای سپیدی را که مأمون فراهم می‌آورد در روز بیست و هفتم ماه رمضان برای استقبال از عید مبارک فطر بر کعبه می‌پوشاندند.

پس از گذشتن زمانی، به مأمون گزارش دادند: آن قسمت از جامه دیبای سپید که در دسترس حاجیان است، در ایام حج کثیف و پاره می‌شود و پیش از آنکه جامه دیبای سرخ را در روز عاشورا بر کعبه بدوزند و بر آن قرار دهند، جامه دیبای سپید قابل استفاده نیست و مأمون بخشی دیگر از همان دیبای سفید را به وسیله فضل به مکه فرستاد تا در روز هشتم ذی‌الحجه و یا هفتم از آن قسمتهایی را، که پاره و فرسوده شده است، مجدداً به وسیله آن جایگزین گردد تا آنکه در روز عاشورا جامه دیبای سرخ بر آن پوشانیده شود.

در دوران جعفر متوکّل علی‌اللَّه به سال ۲۴۰ هجری، به وی گزارش داده شد که جامه دیبای سرخ، پیش از فرا رسیدن ماه رجب، به علّت زیاد دست کشیدن و چهره ساییدنِ مردم، کهنه و فرسوده می‌شود. لذا به فرمان او دو پوشش دیگر جهت کعبه ارسال گردید که جامه‌های یاد شده را از میانه کعبه تا پایین آن چنان آویزان نمودند که به زمین می‌رسید. از آن پس هر دو ماه دنباله‌ای از میانه کعبه تا پایین را روی جامه قرار می‌دادند.

پرده‌داران کعبه متوجّه شدند که به جامه دوم نیازی نیست، پس آن را جمع کرده، در صندوقی نهادند و برای متوکّل

۱- ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ فاسی: شفاءالغرام، ج ۱ ص ۱۲۰؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۰

۲- ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۵؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۰

ص: ۱۱۸

علی‌اللَّه نوشتند که یک پیراهن با دنباله بخش بالای جامه، برای آن کافی است.

بنا براین، از آن پس فقط یک جامه بـدین منظور ارسال می‌گردیـد که غالباً سه ماه بعـد، آن را تعویض می‌نمودند. دنباله جامه، سـه مـاه بر جامه کعبه قرار داشت. این وضـعیت همچنان بود تا اینکه بنای شاذَروان (۱) در پـایین کعبه به سال ۲۴۳ هجری به جود آمد. (۲) ازرقی تعداد جامه‌های کعبه بین سالهای ۲۰۰ تا سال ۲۴۴ هجری را شمارش کرده و گفته است: تعداد آنها یکصد و هفتاد جامه بوده است. او می‌گوید:

«شـمارش جامه‌هـای کعبه را از سـال دویست آغـاز نموده و آنهـا را تـا سال دویست و چهل و چهار، یکصـد و هفتاد جامه شـمارش کردم» (۳) از گفته ازرقی چنین بر می‌آیـد که در یـک سـال، بیش از یـک جـامه و گـاه تـا چهـار جامه بر کعبه می‌پوشانیدنـد. این توضـیح، که به سخن پیش بر می‌گردد، بدینگونه بوده که پارچه‌های سپید که جامه کعبه از آن تشکیل می‌گردید، عوامل و تأثیرات آب و هوایی، از آن جمله اشعه سوزان آفتاب در فصل تابستان تا باد و بارانهای زمستانی را تحمّل نداشت، بنابراین دست اندرکاران جـامه کعبه مجبور بودنـد در اوقات مختلفی از سال، جامه‌های دیگری را برای آن ارسال نماینـد. اما پس از آنکه صـنعت جامه کعبه پیشـرفت کرد، تـا آنجا که پرده‌ها قـدرت و مقاومت ویژه‌ای در برابر عوامل طبیعی و دیگر عوامل یافتنـد، کعبه در سال به یک جامه اکتفا نمود و این وضع تا کنون همچنان باقی است.

نموده تـا آنجـا که قـدرت و مقـاومت ویژه‌ای را در برابر عوامـل یاد شـده بـدست آورد، کعبه تنها در سال به یک جامه اکتفا نموده همچنانکه تا کنون نیز به همین صورت باقی مانده است.

چهارم: جامه کعبه مکرمه به هنگام ضعف عباسیان:

از آن هنگام که دولت عباسـیان پا به ضـعف و سـستی نهاد و دست خلفای آن قوم از سـرزمین‌های اسلامی کوتاه شد، جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان مسـلمان همچنان ارسال می‌گردید. این جامه گاه از سوی مصر و در برخی موارد از یمن بود و گاه از سوی پادشاهان و امرای ایرانی بدان دیار فرستاده می‌شد و به آن خانه مقدس اهدا می‌گردید.

۱- شاذَروان؛ به فتح ذال، در مصباح المنیر آمده است: شاذروان بخشی از دیوار خانه کعبه است که درساختمان اساسی برونیِ کعبه، از عرض رها گردیده. این بخش همانند پوشـش و ازاره‌ای، بخش تحتانی کعبه را در برگرفته است.» بنابراین، شاذروان بخش شـیب دار و مـایلی اسـت کـه بـه وسـیله سـنگ پـایین کعبـه را در سه طرف دربرگرفتـه است. امـا در سـوی چهـارم کعبـه، کـه در برابر حجراسـماعیل است، پله صاف و مسطّحی جایگزین آن گردیده است و مردم در کنار دیوار کعبه، در حالی‌که شکم و سینه خود را به خانه چسبانیده و دستان خود را بر بالای سر، بر کعبه قرار می‌دهند به راز و نیاز و تضرّع و زاری مشغول می‌شوند. پله یاد شده در سر تا سر طول کعبه در این سمت بوده و ارتفاع آن از سطح زمین یازده سانتیمتر و عرضش چهل سانتیمتر می‌باشد.

۲- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۷- ۲۵۵؛ محب الدین طبری، القری لقاصد امّ‌القری، ص ۴۷۵؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱؛ قطب الدین حنفی، الأعلام، ص ۷۰؛ ابن ظهیره، جامع اللطیف، ص ۱۰۶

۳- ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۶۴

ص: ۱۱۹

مؤید در کتاب تاریخ خود «حماة» گفته است: فاطمیان، خلفای مصر، به هنگام امارت (ابوالحسن جعفر از سلیمانیان) بر مکه، کعبه را به وسیله جامه سپیدی در سال ۳۸۱ هجری پوشانیدند. (۱) «مسبحی» در حوادث سال ۳۸۴ هجری گفته است: «یحیی بن یمان در ذی‌القعده از تنیس و دمیاط و الفرما هدایای خود را، که شامل سبدها و تخت‌ها و صندوقهایی از کالا و اسب و قاطر و الاغ و سه چتر و دو جامه برای کعبه بود، به مکه آورد.» (۲)همچنین در سال ۳۹۷ هجری، «الحاکم بأمراللّه»، کعبه را به وسیله جامه قباطی سپید پوشانید و اموالی را برای ساکنان دو حرم فرستاد.

در سال ۴۲۳ هجری نیز «الظاهر لاعزاز دین اللّه» جامه‌ای را برای کعبه فرستاد که بر آن قرار داده شد. (۳) در فاصله میان سالهای ۴۳۷ و ۴۴۷ هجری، «ناصر خسرو» در سفرنامه خویش به سوریه و فلسطین و بلاد عرب، که به زبان فارسی نگاشته شده است، از جامه کعبه و ناودان و نوشته‌های بر روی آن یاد کرده و به هنگام سخن از جامه کعبه به صورت مشروح از رنگ و نیز قسمتهای مختلف آن و کمربندهای قرار گرفته بر پرده، همچنین از نقش و نگارهای موجود بر چهار سمت آن و نیز از تارهای نقره‌ای و ابریشمی موجود بر روی نقش‌ها سخن گفته است. مطالب ناصر خسرو در این زمینه را به صورت فشرده می‌آوریم:

«خانه را چهار روزن است به چهار گوشه و بر هر روزنی تخته آبگینه‌ای نهاده که خانه بدان روشن است. روزنه‌های یاد شده به وسیله شیشه‌های شفافی پوشانیده شده تا آب باران به درون کعبه نفوذ ننماید.

ناودان (۴) در میانه سمت دریایی خانه قرار داشته، که طول آن سه ذراع بوده و تمامی آن با نوشته‌های طلا آذین گردیده است.

اما جامه کعبه به رنگ سفید بوده، دو نوار به عرض یک ذراع جدا از هم آنچنان آن را در بر گرفته است که ارتفاع جامه در میان دو نوار، هریک حدود ده ذراع می‌باشد؛ به طوری که گویی پرده به وسیله دو نوار یاد شده در ارتفاع به سه قسمت تقسیم شده است.

قسمتها و اجزای موجود در بالا و پایین نوارهای یاد شده، همه به یک اندازه بوده، آنگونه که ناصر خسرو یاد کرده است.

و تقریبا ده ذراع می‌باشد.

۱- فاسی، العقدالثمین فی‌تاریخ البلدالامین، تحقیق محمد حامدالفقی، چاپخانه السنهٔالمحمدیه، قاهره ۱۳۷۸ ه./ ۱۹۵۸ م. ج ۱، ص ۵۸

قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۱

۲- مقریزی، الخطط، ج ۱، ص ۳۳۸

۳- ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی، النجوم الزاهره فی‌ملوک مصر والقاهره، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد المؤسسهٔ المصریهٔ العامه للتألیف والترجمه والطباعهٔ والنشر قاهره بدون تاریخ، ج ۴، ص ۲۱۷ و ۲۷۶

۴- مکانی است که آب بارانِ فرود آمده بر روی بام کعبه، از آن به پایین سرازیر می‌گردد. نخستین بار قریش‌به هنگام ساختمان خویش از کعبه در سی‌وپنجمین سال تولد پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر کعبه تعبیه نمودند. پیش از آن کعبه دارای سقف نبود. ناودان در سمت شمالی کعبه قرار داشته، به طوری که آب باران فرود آمده بر بام کعبه، به وسیله آن در حجر اسماعیل سرازیر می‌گردد.

ص: ۱۲۰

بر هر سـمت از چهار طرف جامه کعبه، تابلوهای محراب گونه‌ای دیـده می‌شود که به وسـیله ابریشم رنگارنگ بافته شـده و بر روی آنهـا نقش‌هـایی بـا تارهـای طلایی به وجود آورده‌انـد و در هر سـمت آن، سه نقش محراب گونه با تارهای ابریشـمی قرار دارد که نقش میـانی بزرگـتر از دو نقش دیگر به شـمار می‌آیـد. بـدین ترتیب نقش‌هـای یـاد شـده بر چهـار سـمت جـامه کعبه دوازده عـدد می‌باشد. (۱) گفتنی است که آذین جامه کعبه به وسـیله نقش‌های یاد شـده تا سال ۵۶۱ هجری همچنان ادامه داشـته است، به طوری که «ابوالحجـاج یوسـف بن محمـد البلـوی» نویسـنده کتـاب «الف- بـاء» آن را ملاحظه کرده و به صورت زیبـایی، نقش و نگارهـا، آذین‌ها، همچنین تغییرات آذین‌های یاد شده، به همراه نوشته‌های بر روی آن را توضیح داده است.

وی در این باره می‌نویسد:

«سرتاسر خانه کعبه، به استثنای جایگاه در و حجرالاسود، به وسیله جامه‌ای از ابرایشم پوشیده شده است. کمربندهای آذین شده بر روی آن به رنگ سبز بوده و تابلوهای محراب شکل آن، در این کمربندها قرار داده شده است. بر روی هریک از تابلوهای یاد شده قطعه‌ای از ابریشم سرخ قرار گرفته که به کمربند دوخته شده است. نوشته‌ها به علت درشت بودن، از راه دور قابل رویت و خواندن است. پس از «بسم‌الله ...»، بر روی آنها این آیه نقش بسته است: انَّ أوّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ ...

و سپس به دنبال آن نام دستور دهنده برای ساخت و سال بافته شدنش به چشم می‌خورد.

در سال ۴۴۷ هجری «ابو کامـل علی بن محمـد الصـلحی» حکومت یمن را به دست گرفت و از اطـاعت عباسـیان سـر باز زد. نامبرده خطبه را بنام خلیفه فاطمی «المستنصـر» در مصر آغاز کرد. سال ۴۵۵ هجری بود که او به مکه وارد شد و به مردمان آن نیکی بسـیار نمود؛ آنچنـانکه عـدل و احسـان خویش را بر آنـان آشـکار سـاخت و قلب سـاکنـان مکه را از آن خود کرد. تا آنجا که همه زبان به حمـد و ثنای او گشودنـد. پس از آن بود که وی کعبه را با جامه‌ای سپیـد پوشانید. (۲) همچنین در سال ۴۶۶ هجری کعبه به وسیله «ابو نصـر استرابادی» با جامه‌ای از ابریشم سپیـد، که دست ساخته هنـد بود، پوشانیده شد. (۳) سـپس در همان سال به فرمان «سلطان محمود بن سبکتکین»

۱- محمد طاهر کردی، تاریخ‌القویم، ج ۴، صص ۱۹۶ و ۱۹۷

۲- ابوالمحاسن، النجوم الزاهره، ج ۵، صص ۵۸ و ۷۲

فاسی، العقدالثمین، ج ۱، ص ۵۷

ابن ظهیره، الجامع اللطیف، ص ۱۰۶

۳- فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۲۲

ص: ۱۲۱

پادشاه هند، جامه دیگری از ابریشم زرد برای کعبه مهیا گردید و بر آن قرار داده شد.

نویسنده «النجوم الزاهره» در این باره می گوید: «در آن سال- یعنی سال ۴۶۶ هجری- شخصی غیر ایرانی از سوی جلال الدوله ملکشاه، که معروف به سالار بود، به مکه آمد. او در حالی که سوار بر قاطری که مرکبش از طلا بود و بر سر خود عمامه‌ای سیاه داشت، در میان طبل و بوق فراوان به این شهر قدم گذارد. به همراه کاروان او برای کعبه جامه‌ای از دیبای زرد بود که نام «محمود بن سبکتگین» برآن نقش بسته بود. این جامه از دوران محمود بن سبکتکین در نیشابور نزد شخصی بنام «ابوالقاسم دهقان» به امانت گذارده شده بود. در این هنگام وزیر نظام‌الملک (۱) آن جامه را از او باز ستانید و به همراه سالار به مکه فرستاد.»

جامه یاد شده بر روی جامه «ابو نصر استرابادی» بر کعبه قرار داده شد. (۲) در سال ۵۳۲ هجری جامه‌ای از سوی کشورهای اسلامی برای کعبه فرستاده نشد، بنا بر این «شیخ ابوالقاسم رامشت» برپا کننده نوانخانه مشهور به همین نام در مکه مکرمه، کعبه را به وسیله جامه‌ای حبری و جز اینها پوشانید. در آن هنگام جامه یاد شده را به هیجده هزار دینار مصری و به گفته‌ای، چهار هزار دینار برآورد نمودند. (۳) شیخ ابوالقاسم رامشت، که ایرانی‌الاصل بود، یکی از مهمترین بازرگانان دوران خود به شمار می‌آمد. وی هنگامی که دید براثر اختلاف میان پادشاهان کشورهای اسلامی و درگیری آنان، جامه‌ای برای کعبه ارسال نگردید.

خود بدین امر اقدام کرد و در آن سال جامه یاد شده را بر کعبه پوشانید، همچنان که چهار قندیل به وزن ده رطل (۴) به ارزش هیجده هزار دینار به کعبه اهدا کرد. (۵) بنا بر این از آنچه که گذشت آشکار می‌شود که نوشتار بر جامه کعبه، نخستین بار از آغاز دوران عباسیان مرسوم گردید.

خلفا و فرمانروایان، به هنگام ارسال جامه کعبه افزون بر نوشتن نام خویش بر آن، نام محل بافته شدن و تاریخ را نیز بر آن قید می کردند.

این رسم همچنان به صورت رسمی معمول، تا کنون برقرار مانده است. (۶) همچنین از مطالبی که گذشت روشن شد که تنها خلفای بنی عباس نبودند که نسبت به ارسال جامه کعبه اهتمام ورزیدند، بلکه در این میان- به هنگام ضعف عباسیان- خلفای فاطمی در مصر و

۱- وزیر سلطان ملک‌شاه فرزند آلب ارسلان سلجوقی.

۲- ابوالمحاسن، النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۹۵ و نیز نک: فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۲۲

۳- فاسی، عقدالثمین، ج ۱، ص ۵۸

ابن ظهیره، جامع اللطیف، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

۴- رطل مصری، معادل ۴۵۳ گرم بوده است، «مترجم».

۵- محمد طاهر کردی، التاریخ‌القویم، ج ۴، ص ۱۹۸

۶- به دنبال این سخن، بخش ویژه‌ای را در راستای نوشتار بر جامه کعبه و آذین آن اختصاص خواهیم داد.

ص: ۱۲۲

فرمانروایـان یمن و نیز علویان و برخی از پادشاهان ایرانی در هنـد و در دولت سـلجوقیان نیز به این مسأله عنایت داشـتند و در ارسال آن برای کعبه اهتمام به خرج می‌دادند.

و نیز واضـح می‌گردد که جـامه کعبه بیشتر، از دیبـا و گـاه از بافته‌های موبین ابریشـمی نازك در رنگهای گوناگون بوده که در این میان رنگ سفید و سرخ و زرد بیشتر به چشم می‌خورد. از آن پس رنگ سبز و آبی معمول می‌گردد.

بدین صورت که: در آغاز خلافت «الناصـرلدین اللَّه عباسـی» (۵۷۳- ۶۲۲ هجری) نخستین بـار کعبه به وسـیله جامه‌ای از دیبای سبز پوشانیـده شـد. در پایان دوران خلافت نامبرده، خانه شـریف کعبه به وسـیله جامه‌ای از دیبای سـیاه پوشانیده شد که این جامه دارای کمربندهایی به رنگ زرد بود. گفتنی است که پیش از آن، کمربندها به رنگ سپید بود.

بنا بر این «ناصـر لدین اللَّه عباسـی» نخستین کسـی است که کعبه را به وسـیله جامه‌ای از دیبای سیاه آراست. (۱) فاسی می‌گوید: «از آن هنگام، دیبای سـیاه همچنان به عنوان جامه برای کعبه معمول گردید که تا کنون (سال ۸۱۲ هجری) نیز ادامه دارد. لیکن در این میان در سال ششـصد و چهل و سه هجری، کعبه به وسـیله جامه‌ای پنبه‌ای، که به رنگ سـیاه، رنگ آمیزی شـده بود، پوشانیـده شد. این جامه از سوی مرد نیکوکار «منصور بن منعـد بغـدادی»، بزرگ حرم مکی بر روی کعبه قرار داده شـد که بادهای شدیدی در آن سال در مکه وزید و جامه پاره پاره شد ...

هنگامی که در این تاریـخ کعبه از جامه مجرد گردید، «ملك منصور» پادشاه یمن قصد آن نمود که کعبه را جامه پوشاند لیکن «ابن منعد» مانع گردید و گفت: این شرف تنها از آن دستگاه خلیفه عباسی است.

اینجـا بود که وی سـیصد مثقال (طلا) قرض کرد و پارچه پنبه‌ای یاد شـده را تهیه کرد و با رنگ آمیزی، آن را سـیاه نمود. سـپس به وسـیله کمربنـدهای جـامه پیشـین کعبه، آن را آراست و بر کعبه قرار داد. (۲) مهلهـل دمیـاطی در باره سـیاهی جامه کعبه، این چنین سروده است:

یروق لی منظر البیت العتیق اذا بدا الطرفی فی‌الإصباح والطفل

کأن حلته السوداء قد نسجت من حبة القلب أو من أسود المقل (۳)

۱- فاسی، عقدالثمین، ج ۱، ص ۵۸؛ قلقشندی، صبح‌الاعشی، ج ۴، صص ۲۸۱ و ۲۸۲، ابن ظهیره، جامع‌اللطیف، ص ۱۰۷

۲- فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۲۲ العقد الثمین، ج ۱، ص ۵۸

۳- فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۲۳

ص: ۱۲۳

پی‌نوشتها:

ص: ۱۲۴

ص: ۱۲۵

پی‌نوشتها:

ص: ۱۲۶

صفحه سفید

ص: ۱۲۷

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۲۸

ترجمه کتاب:

حُجره‌هایِ شریف نبوی (ص)

از نظر سیره و تاریخ

نوشته: صَفْوان عدنان داوودی

مدینه منوره، ۲۸ دی ۱۳۷۶، ۲۱ ذی‌قعده ۱۴۱۹

فصل اوّل

بنایِ حُجره‌ها و توصیفِ آن‌ها

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه منورّه شدند، مردم مدینه شادان و شادمان از مقدم گرامی‌شان استقبال کردند. مردم مدینه در مهمان نوازی از آن حضـرت، به رقابت برخاستند. از این تاریخ، هر کاری در این شهر، از برکت این هجرت فرخنده، با شادمانی آغاز شد. و این طبیعی است که این شهر از این کار به وجد آید و چرا نیاید در حالی که خدای تبارک و تعالی این شهر را به حضور بهترین خلقش و گرامی‌ترین رسولانش شرف بخشید و به این خصیصه مکرّم داشت.

آری، با حضور آن حضرت، مردم شادمان، هوا عطر آگین و شهر نورانی شد.

انَس بن مالک در این باره گفته است:

«هرگز روزی را بهتر و نورانی‌تر از روزی که پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله وارد مـدینه شدند، ندیده‌ام. نیز روزی بدتر و ظلمانی‌تر از روزی که آن بزرگوار از دنیا رفتند، نیافتم.» (۱)همو گفته است: «روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، همه چیز در آن نورانی گردیـد و چون روزی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در آن از دنیـا رفتنـد، فرا رسـید، همه چیز را در مـدینه تاریکی فرا گرفت. و از دفن آن حضرت فارغ نشدیم که دلهایمان را

۱- احمد بن حنبل در مسند، ج ۳، ص ۲۴۰ و دارمی در سُنن، ج ۱، ص ۴۱

ص: ۱۲۹

انکار کردیم.» (۱) پیامبر در محلّه بنی عَمْرو بن عَوْف در قُبا فرود آمدند و این مطابق با روز دوشنبه، برابر با ماه ربیع الأوّل بود.

چون آن حضرت وارد مدینه شدند، مردم مدینه از خانه بیرون آمدند و در کوچه‌ها و راه‌ها ریختند و بر بالایِ بام‌ها برآمدند. بچه‌ها و خدمتگزاران در حالی که از خانه بیرون آمده بودند، فریاد می‌زدند:

«محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، اللَّه اکبر، محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند.»

اَنس بن مالک، استقبال انصار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را این گونه وصف می کند:

«کنیزکانی از بنو نجّار در حالی که دف می‌زدند، این گونه می‌سرودند:

نَحْنُ جَوادٍ مِنْ بَنی النَّجّارِ یا حَبَّذا مَحَمَّدٌ مِنْ جارِ (۲)

«ما کنیزکان بنو نجاریم، چه خوش همسایه‌ای است محمّد صلی الله علیه و آله!»

حَبَشیان مدینه به میمنت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به‌بازی‌نیزه پرداختند و زنان مدینه بربالایِ‌پشت‌بام‌ها، این سرود را می‌خواندند:

طَلَعَ البَدْرُ عَلَیْنا مِنْ ثَنِیّاتِ الوَداع

وَجَب الشُّکْرُ عَلَیْنا ما دعا للَّهِ داع

أیُّها المبعوثُ فینا جِئتَ بالأَمْرِ المُطاع (۳)

«ماه از گذرگاه‌هایِ گردنه وداع بر ماپدیدار شد.»

«تا آنگاه که خوانندگان خدا را بخوانند، شکر خدایِ بزرگ بر ما واجب است».

«ای برانگیخته خداوند در میان ما، فرمانت مطاع است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدود ده شب در میان بنو عمرو بن عوف اقامت گزیدند و مسجدی که از روز آغازین بر بنیاد تقوا بود، پایه ریزی کردند و در آن نماز گزاردند. پس از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مرکبِ خویش سوار شدند و با مردم به حرکت درآمدند. هر کس از همراهان از سر رقابت می کوشید تا زمامِ شتر آن بزرگوار را به دست گیرد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

«دَعُوها فَإنّها مأمورةٌ»

؛ «شتر را رها کنید که مأمور است».

شتر رفت تا در مکان مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه زانو زد. در این زمان آنجا کسانی از مسلمانان نماز می‌خواندند.

این محل در آن دوران، محل خشک کردنِ خرمایِ سُهَیل و سَهْل دو پسر بچه یتیم بود که در قیمومت و کفالت سَعْدبن

۱- احمد بن حنبل در مسند، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ترمذی در سنن الشّمائل حدیث شماره ۳۷۴ و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره ۱۶۳۱

۲- حاکم در مستدرک.

۳- ابوسعد در «شرف المصطفی»؛ ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۲ و سمهودی در وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۶۲

ص: ۱۳۰

زُراره به سر می‌بردند پس از زانو زدن شتر فرمودند:

«هذا إنشاء اللّه المنزل»

«اینجا اگر خدا بخواهد تنزل خواهد شد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن گاه آن دو یتیم را فرا خواندند و درباره خرید زمینشان با آنها گفت و گو کردند، حضرت بر آن بودنـد تا آن محل را از آن دو خریـداری نمایند و در آن مسـجد بنا کنند، ولی آن دو پسر از فروختن آن زمین خود داری کردند و گفتند: «ای پیامبر خدا، آن را نمی‌فروشیم بلکه به شما می‌بخشیم».

پیامبر صلی الله علیه و آله دلسوز و مهربان بودند، از این که آن زمین را این گونه بپذیرند، ابا فرموده، اصـرار بر خرید آن کردند. تا آن را خریدند دستور دادند در آنجا مسجدی بنا شود.

انَس بن مالک در این باره گفته است:

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله وارد مـدینه شدنـد و در بلنـدی‌های مـدینه در محلّه‌ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمدنـد. مـدتِ اقامتِ آن حضرت در این محله دو هفته بود.

پس از آن، به سوی بنو نجّار فرستاد و آنها در حالی که شمشیر حمایل کرده بودند، خدمت رسیدند.

انَس گویـد: گویی که من اکنون به پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله می‌نگرم که بر مرکبش سوار بودند و ابوبکر بر ردف ایشان قرار داشتند.

بنو نجّار بر گرد آن حضرت حلقه زده بودند تا آن که حضرت بر در خانه ابوایوب انصاری رحلِ اقامت افکند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون وقت نماز می‌شد، نمازهایِ خود را در خفتنگاه گوسفندان به جای می‌آوردند.

حضرت دستور بنایِ مسجد دادند و برای این کار به سوی بنو نجّار فرستادند و به آنها فرمودند:

«یابنی النجّار ثامنونی بحائطکم هذا»

«ای فرزندان نجّار درباره قیمت زمینتان با من سخن بگویید.»

آنها گفتند: «ما بهایِ آن را جز از خدایِ عزّوجلّ نخواهیم».

انَس گفته است: در این زمین چیزهایی که می‌گویم قرار داشت، گورهایِ مشرکان، ناهمواری‌ها و درختان خرما.

پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور داد گورهای مشـرکان را نبش کردنـد و ناهمواری‌ها را هموار ساختنـد و نخلسـتان‌ها را تخریب و نخلها را بریدند.

قبله مسجد را از نخل ساختند و دیوارها را از سنگ برآوردند. مسلمانان در حالی که سنگ حمل می‌کردند، رجز

ص: ۱۳۱

می‌خواندند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میانِ آنها بود و این شعر بر لبانِ مبارکشان مترنّم بود.

أللّهم لاخیرَ إلّا خیرُ الآخرهٔ فانصر الأنصارِ و المهاجِرَه (۱)

«خدایا! هیچ خیری جز خیر آخرت نیست. خدایا! انصار ومهاجران را یاری کن.»

اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله دراجرای امرآن حضرت صلی الله علیه و آله بر یکدیگر پیشی می گرفتند.

آنان بر آن بودند تا مسجدی نیکو بسازند و دیوارها و بنیاد آن را استوار گردانند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از دست بردن به چنین کاری فرمودند: برای من عریش (بنای مُسقّف) چون بنایِ مسقّف موسی علیه السلام از شاخه‌ها و ساقه‌هایِ نخل بنا کنید و سرپناهی چون سرپناهِ وی بنیان نهید؛ زیرا کار ساختن، به شتاب بیشتر از این، نیاز دارد.

به حضرت عرض شد: سرپناه موسی علیه السلام چگونه بود؟

فرمودند: «به گونه‌ای بود که چون در زیر آن به پا می‌خاست سرش به سقف می‌خورد حضرت وقت بیش از حد درباره بنا صرف کردن را مناسب ندانستند و تزیین آن را نیز تجویز نفرمودند؛ زیرا نمی‌خواستند که نیروی اصحاب در کارهای غیر سودمند و کم اثر صرف شود.

اصحاب گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آستین جدیّت بالا زدند و مجدّانه برای بنایِ این مسجد بزرگ کوشیدند؛ مسجدی که مشعل خیر و هدایت شود و تا روز رستاخیز بر بشریت نور افشانی کند و چراغ تمدن و بیداری را روشن گرداند و انسانیّت را بار دیگر از خواب گران بیدار گرداند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب، خشت‌هایِ بنا را برای مسجد با دامن حمل می کردند و با این کار زمینه‌ساز ایجاد رغبت و همکاری در اصحاب می‌شدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این کار درس عملی و تعاون و مساوات به اصحاب می‌دادند و این برترین توجیه و بهترین تربیتِ حقیقی بود؛ زیرا تربیت صحیح آن است که از راه عمل- نه حرف- تأثیر بگذارد. از قدیم گفته‌اند:

«هر کس با سخن مردم را پند دهد تیرهایش به خطا می‌رود و هر کس با کارش مردم را پند دهد، تیرش به هدف می‌خورد.»

آن حضرت در حالی که همپای مردم در ساختن این مسجد شرکت می‌فرمودند این شعر را بر لبان مبارک زمزمه می کردند.

هذا الحِمالُ لاحمال خیبر هذا أَبرُّ رَبَّنا و أَطْهَرْ

«این بارها بار خرمایِ خیبر نیست ولی

۱- صحیح مسلم، حدیث ۵۲۴ و سنن ابوداود حدیث ۴۵۳.

ص: ۱۳۲

در آخرت از بارهایِ خرمایِ خیبر نیکوتر و پاکیزه‌تر است.»

و یا می‌فرمودند:

أللهمَ إِنَّ الأَجَر أَجرُ الآخِرَة فارحم الأنصارَ و المُهاجرة

«خداوندگارا! پاداش، همان پاداش آخرت است. خدایا! بر انصار و مهاجران ببخش!»

طبیعی است که انشا و شعر در حین عمل باعثِ انگیزش همّت و افزایش نشاط و سرگرم شدن و در نتیجه فراموش کردن سختی کار و مدت عمل می‌شود.

اصحاب چون دیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه در عمل فرو رفته و شعر می‌خواند حریصانه به کار پرداخته و از توان خود بهره جستند و تلاش و رقابتشان افزون شد.

یکی از گویندگان گفت:

لئن قَعَدنا و النَبیُّ یَعْمَلُ ذاکَ إذاً لَلْعَمَلُ المُضُلَّلُ

«اگر ما بنشینیم و پیامبر خدا کار کند. این کار، کاری از سرِ گمراهی است».

علی علیه السلام فرزند ابوطالب در حالی که با شادمانی و سرور مشغول کار بنایِ مسجد بودند، این گونه ارشاد می‌فرمودند:

لا یَسْتَوی مَنْ یَعمرُالمساجدا یدأبُ فیها قائماً و قاعدا

و مَنْ یُری عن الغُبارِ حائدا

«آن کس که در بنایِ مسجد مُجدّانه می‌کوشد و برخاسته و نشسته، در کار آن تلاش می‌کند، با آن کس که خود را از غبار کنار می‌کشاند، یکسان نیست!»

در حین کار، شخصی از یمامه به نام «طلق بن علی» از بنو حَنیفه وارد شد، او هنگامی که دید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسجد بنا می‌نهند و مسلمانان با او مشغول‌اند، چون در ساختنِ گِل خُبره بود، دست به کار شد. او خود گفته است: چون چنین دیدم، بیل را برداشتم و گل را به هم مخلوط کردم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به من می‌نگریست، می‌فرمود:

«إِنَّ هذا الحَنَفیّ لَصاحبُ طینٍ»؛

«این مرد حنفی گِل ساز خوبی است!»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن مرد به خاطر مهارتش در ساختنِ گِل و آمدنش در وقت مناسب، خوشحال شد و به اصحاب فرمود:

«قَرِّبوا الیَمامیَّ من الطّینِ، فإنَّه أَحْسَنُکُم له مَسْکاً و أشَدُّکُم مَنْکِباً».

«کار گل را به این مرد یمامی بسپارید، اواز همه‌شما درساختنِ گِل‌ماهرتر و شانه‌اش از همه شما در حمل آن توانمندتر است».

ص: ۱۳۳

سرانجام این کار با کوشش و همّت به پایان آمد، کاری که از حیث بنا ساده و از حیث معنی و محتوا پرسود بود.

مساحت مسجد نبوی هفتاد ذراع در شصت ذراع بود. ستون‌های مسجد را از چوب ساخته و در وسط آن مساحتی برای مسجد در نظر گرفته بودند.

چون بنای مسجد شریف نبوی پایان یافت، پیامبر دو حجره برای سوده دختر زمعه و عایشه، دو همسر خود؛ که در این وقت در حباله نکاح آن حضرت بودند، ساخت.

سوده دختر زمعه قرشی اول زنی بود که حضرت بعد از وفات حضرت خدیجه با وی ازدواج کرد و مدت سه سال با او به سر آورد، پس از آن با عایشه ازدواج کرد. (۱) و اقدی از برادر زاده زُهْری و او از پدرش نقل کرده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رمضان سال دهم از بعثت با سوده ازدواج کرد و با او به مدینه هجرت کردند. این زن در شوال سال ۵۴ هجری در مدینه درگذشت. (۲) ازدواج حضرت با عایشه در مکّه حدود چهارده ماه پیش از هجرت بود. (۳) عایشه با والدینش هجرت کرد و پیامبر گرامی‌خدا صلی الله علیه و آله در شوال سال دوم هجری هنگام مراجعت از غزوه بدر با او ازدواج کرد و او در این حال نُه سال داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله دو خانه بر اساس بنایِ مسجد و با خشت و چوب خرما، برای این دو ساختند. و با پارچه‌ای موین دری بر آنها آویختند.

خانه‌عایشه تک دری از چوب عرعر یا چوب ساج داشت. پس از مدتی این خانه دارای دو در شد و مردم هنگامی که برای سلام گفتن بر پیامبر وارد می‌شدند، دسته دسته از دری وارد می‌شدند و از در دیگر بیرون می‌رفتند. (۴) بیت در عُرف آن زمان به اتاق- در کاربرد امروز ما- اطلاق می‌شد و باید دانست که خانه رسول خدا مرکّب از اتاق‌هایِ نسبتاً وسیعی بود، آن گونه که اشاره کردیم.

اما فرش خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیز شگفتی بود و از آرایش و زیور دنیایی به کلّی عاری بود. و با فرش ملوک و سلاطین سازگاری نداشت ... جنس آن از پوست و پوشال درخت خرما بود که حضرت بر آن می‌خوابید.

بر حسب نقل عایشه، فرش خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام خواب راحت نبود.

احمد بن حنبل در مسند، از عایشه نقل

۱- ذَهَبی، سِیَرِ اعلام النُّبَلاء، ج ۲، ص ۲۶۵

۲- ابن سعد، الطّبقات الکبری، ج ۸، ص ۵۳ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۷

۳- سیر اعلام النّبلاء، ج ۲، ص ۱۳۵

۴- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲

ص: ۱۳۴

کرده است که گفت: «من بر فرش خانه بین پیامبر و قبله قرار داشتم، گاهی که برای حاجتی مجبور به خروج بودم و آن حضرت در حال نماز بودند، از پایین پایِ تخت، از بیم آنکه چهره‌ام بر آن حضرت نیفتد، حرکت می‌کردم.

بستر پیامبر از بافتنی زبر، با تار و پودهای درشت و خشن تهیه شده بود. از جندب بن سلیمان نقل است که نخل کوچکی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اصابت کرد و انگشت آن حضرت خون‌آلود شد. حضرت فرمود:

ماهی إلّا إصبعٌ دَمِیَتْ و فی سبیل اللَّه ما لَقیتْ

«این جز انگشتی نیست که در راه خدا خون آلود شده است».

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خانه بردند و بر بالای بستری از تار و پود زبر قرار دادند و در زیر سر آن بزرگوار بالشی از پوست، که از پوشال خرما پر شده بود، نهادند. عمر چون بر پیامبر وارد شد و اثر فرش را بر پهلوی حضرت دید، گریست. پیامبر پرسید: سبب گریه‌ات چیست؟ گفت: ای فرستاده خدا، شنیده‌ام کسری و قیصر بر روی تخت طلا- می‌نشینند و دیبا و ابریشم می‌پوشند؟

حضرت فرمود: آیا خشنود نیستید از اینکه آنها را دنیا باشد و شما را آخرت؟!

گفته‌اند: در خانه حضرت پوست‌های پربادی بود، عمر گفت: اگر می‌خواهی اینها را هم جمع می‌کنیم. (۱) حضرت فرمود: نه، این متاع خانواده است. در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله تخته پوست هم بود.

مُغیرهٔ بن شُعبه گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله تخته پوستی داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می‌داشت که پوستی دباغی شده داشته باشد و بر آن نماز بخواند.

عایشه گوید: از جمله فرش‌هایِ خانه، حصیری بود که در روز می‌گستراندیم و شب آن را به خود اختصاص می‌دادیم. (۲) از وسایل خانه، پرده کوچکی بوده که عایشه در خانه قرار داده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد آن را بردارند، زیرا که تصاویری بر آن وجود داشت.

احمد بن حنبل از قول عایشه آورده است: پوششی (پرده‌ای) داشتیم که تصویر پرنده‌ای بر آن بود و هر کس از در وارد می‌شد، آن را از روبه‌رو می‌دید. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عایشه! این پرده را تغییر ده؛ زیرا هر گاه وارد خانه می‌شوم و آن را می‌بینم، به یاد دنیا می‌افتم. همچنین عایشه نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله قطیفه‌ای از حریر داشت که آن را

۱- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۶۶

۲- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۶۷ و نجاری، ج ۲، ص ۲۱۴

ص: ۱۳۵

می‌پوشیدیم.

پیامبر دوست نـداشت در خانه‌اش تصویر باشـد؛ زیرا این کار باعث منع ورود فرشـتگان به منزل می‌شد. از این رو هر گاه گونه‌ای از آنها را می‌دید دسـتور می‌داد محو و زایلش کنند و اجازه نمی‌داد که در خانه‌اش لباسی باشد که در آن تصویری صلیب گونه است. بلکه امر به زائل کردن آن می‌فرمودند. (۱) و نیز از عایشه نقل است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و من خود را با لحافی که اشکال و تصاویری داشت پوشانده بودم، حضرت اشکال را زدود و آنگاه فرمود: «روز رسـتاخیز عذاب کسانی از همه سـخت‌تر است که خلق خدا را به تصویر می‌کشند». (۲) از جمله فرش‌های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله فرش (تشک) پشمین بود که حضرت بر آن می‌خوابیدند. عایشه درباره آن گفته است:

خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از تشکی چرمین بود که در درونش پوشال نخل داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله متکّایی داشت که عایشه درباره آن نیز سخنی دارد و می‌گوید:

متکـای پیـامبر صـلی الله علیه و آله که بر آن می‌خوابیدنـد از چرم و درون آن پر از پوشـال خرما بود. (۳) فرش خانه پیامبر صـلی الله علیه و آله زیـاد نبود. آن حضـرت می‌فرمود: «بایـد بسـتری برای مرد، بسـتری برای زن و بستری برای مهمـان باشـد و چهـارمی برای شیطان است». (۴) پشت حجره عایشه محلی بود که آن را محل قضایِ حاجت قرار داده بودند.

عایشه گوید: به پیامبر عرض کردم، داخل آبریزگاه شما می‌شویم و چیزی نمی‌بینیم.

حضـرت فرمود: «آنچه از انبیا خارج شود، زمین آن را می‌بلعـد، از اینرو است که اثری از آن دیده نمی‌شود.» (۵) در دوران گذشته، آبریزگاه‌ها در خانه بنا نمی‌شـد. زنان پیامبر شـبانگاهان برای قضایِ حاجت به مناصع می‌رفتند. و آن محل، زمینِ وسـیعی بود که در ناحیه بقیع قرار داشت. (۶) بعد از حادثه افک، آبریزگاه‌ها را در منزل ساختند و آن در سال پنجم هجری بود. محل پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله در داخل حجره‌ها بود؛ زیرا مکان خاصی برای استحمام آن حضرت اختصاص نیافته بود.

میمونه همسـر دیگر پیامبر صـلی الله علیه و آله چگونگی غسل کردن آن حضـرت را چنین بیان می‌کنـد: برای پیامبر پرده کشـیدم تا غسل جنابت کند. آن حضرت ابتدا با شست و شوی دستانش آغاز کرد، آنگاه آب را با دست راستش به چپ ریخت و سپس

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۵۲ و ابوداود، سنن ح ۱۴۵۱

۲- احمد بن حنبل، مسند ج ۶، ص ۸۶

۳- ابوداود، سنن، ح ۴۱۴۶

۴- ابوداود، ح ۴۱۴۲

۵- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶

۶- بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۲۴۸

ص: ۱۳۶

عورت و آنچه بدان اصابت کرده بود را شست و بعد با دستان خویش بر دیوار یا زمین زد. سپس مثل وضو ساختن برایِ نماز، وضو ساخت، بدون اینکه پاهایش را بشوید. و در آخر آب بر پاهای خود ریخت و آنها را به هم نزدیک کرد و شست و شو داد. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله با هر زنی که ازدواج می‌کرد، برای او خانه‌ای می‌ساخت و او را در آن ساکن می‌کرد. تا زمانی که تعداد این حجره‌ها به نُه باب رسید. این حجره‌ها بین حجره عایشه به طرف سمت چپ ساخته شده بود و درهایشان همه به مسجد باز می‌شد. عُمران بن ابی انَس در توصیف حجره‌های شریف چنین آورده است: (۲) چهار تا از این خانه‌ها با خشت و بعضی از شاخه نخل بود. پنج حجره از آنها از شاخه نخل بود که با گل اندود شده بود. بر در این خانه‌ها درهایی از پرده‌هایِ مویی آویخته بودند. این پرده‌ها را اندازه گرفتم که سه ذرع در سه ذرع بود.

وسایل منزل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نهایت سادگی بود. ظرفِ (دیگ) بزرگی داشتند که در آن مردم را غذا می‌خوراندند.

عبداللّه بن بُسْر این ظرف را این گونه توصیف می‌کند: پیامبر ظرف بزرگی داشتند که به آن «غَرّاء» می‌گفتند و چهار نفر آن را حمل می‌کرد.

چون چاشت می‌شد و سجده چاشت می‌گذاردند، این ظرف را می‌آوردند و در آن ترید می‌کردند و به دور آن جمع می‌شدند. و هر گاه تعداد افراد زیاد می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سر سفره بپا می‌خاست.

یکی از بادیه نشینان پرسید: این جلسه طعام چیست؟ حضرت فرمود:

«خداوند بنده‌ای بخشنده قرارم داد و ستمکار کین توزم نیافرید».

آنگاه فرمود: «از اطراف آن بخورید و برجستگی داخل آن را رها کنید که خداوند بر برکتش خواهد افزود». (۳)بر در خانه پیامبر دربانی نبود که مردم را از ورود به آن باز دارد. هر کس در هر زمان می‌خواست وارد خانه پیامبر شود، حضرتش را می‌یافت.

انَس گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر پیرزنی گذشت که در مصیبت فرزندش می‌گریست، خطاب به او فرمود: «از خدا بترس و شکیبایی کن».

آن زن گفت: تو بر مصیبت من دل نمی‌سوزانی! به وی گفتند: این پیامبر بود.

آن زن به سوی پیامبر آمد و بر در خانه‌اش دربانی نیافت و به پیامبر عرض کرد: ای

۱- عبدالرزّاق، المصنّف، ج ۱، ص ۲۶۱

۲- ابن سعد، الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۰۰ و تاریخ مدینه ابن نجّار، ص ۳۵۸

۳- ابوداود، ح ۳۷۷۳

ص: ۱۳۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را نشناختم.

حضرت فرمود: «صبر، در مصیبتِ نخستین است». (۱) روایت دیگری در توصیف حُجره‌های خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده که بخاری آن را از طریق داود بن قیس در کتاب الأدب المفرد آورده است.

داود بن قیس گوید: حُجره‌هایی از شاخه‌هایِ خرما، که از بیرون به پوششِ مویین آمیخته شده بود، دیدم. فکر می‌کنم عرض حجره از درِ آن تا درِ خانه، شش یا هفت ذرع بود. بیتِ درون ده ذرع بود و تصور می‌کنم که ستون‌های آن به هشت یا هفت عدد می‌رسید. (۲) حسن بَصْری که در دامن ام سَلَمه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تربیت شده، در توصیف خانه‌هایِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است:

من هنگامی که جوانی نورس بودم و داخل حجره‌هایِ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدم، سقف حجره‌ها را می‌توانستم با دستم لمس کنم.

حجره‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چوب عرعر پوشیده شده بود. (۳) اما در این حُجره‌ها، آنهارا که حلقه نداشتند، با انگشت می‌زدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج از حجره‌ها تنوری داشتند که از آن، برای پختن نان و جز آن استفاده می‌کردند. این تنور مخصوص به پیامبر نبود، بلکه شریکی هم داشتند. در این باره یکی از زنان صحابی، دختر حارث بن نعمان، که پدرش از اهل بدر و احد بود، چنین می‌گوید: «حرف قاف» را جز از لبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیاموخته‌ام، هر روز جمعه خطبه می‌خواند. تنور ما و تنور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی بود. (۴) نوشته‌اند: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غزوه دومة الجندل را انجام دادند، امّ سَلَمه خانه‌اش را با خشت تعمیر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله چون از سفر برگشت به خشت‌ها نگاه کرد و در حالی که اولین کس از زنانش هم وارد شد از او پرسید: این بنا چیست؟ ام سَلَمه در پاسخ گفت: می‌خواستم با این کار مانع چشم‌هایِ بینندگان به درون خانه شوم.

حضرت فرمود: «ای ام سلمه، از بدترین چیزی که مال مسلمان در آن صرف می‌شود، ساختمان است». (۵)پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گرایش به زیورِ دنیا روی گردان بودند. آن بزرگوار از ورود به خانه دخترش حضرت فاطمه علیها السلام که از دوست داشتنی‌ترین کسان نزد او بود، به سبب زینتی که یک بار بر در خانه به کار برده بود، امتناع فرمودند.

۱- ابوداود، ح ۳۱۲۴

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۷، ص ۵۵۴

۳- ابی سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۰۱، وفاء الوفای سمهودی، ج ۲، ص ۴۶۳

۴- ابوداود، سنن، ح ۱۱۰۰

۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۹۹ و وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۱

ص: ۱۳۸

ابوداود از سفینه ابوعبدالرّحمن نقل کرده که شخصی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را با هدیه طعامی مهمان کرد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: کاش پیامبر صلی الله علیه و آله را دعوت می‌کردیم تا از این غذا با ما بخورند. پس حضرت را دعوت کردند و چون هنگام ورود دست به چهار چوب در نهادند، پرده‌ای پشمین و رنگین را مشاهده فرمودند که در محلی از خانه نصب شده بود. حضرت صلی الله علیه و آله برگشتند.

حضرت فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام فرمود:

به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله بروید و ببینید سبب مراجعت ایشان چه بوده است؟ علی علیه السلام فرمود: بر اثر پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردم، عرض کردم ای پیامبر خدا، چه کاری باعث برگشت شما شد؟ حضرت فرمود: «نه مرا و نه هیچ پیامبری را سزد که وارد خانه آرایش شده شود!» (۱) از عبداللّه بن عمر نقل شده است:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله برای دیدار فاطمه علیها السلام آمد و پرده‌ای بر درخانه‌اش یافت، روی برگردانید.

در حالی که نوشته‌اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کمتر دیده شده که مدینه وارد شود و به فاطمه علیها السلام سر نزند.

علی علیه السلام به خانه آمد، فاطمه را اندوهگین یافت. فرمود: چه پیش آمده است؟ فاطمه علیها السلام فرمود: پیامبر پیش من آمدند ولی به خانه وارد نشدند. علی علیه السلام نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا، فاطمه از اینکه بر او وارد شده و به خانه نیامده‌ای، سخت اندوهگین شده است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا با دنیا چه کار؟ مرا با پرده الوان چه کار؟».

علی علیه السلام پیش فاطمه علیها السلام رفت و او را از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه کرد. فاطمه فرمود:

به پیامبر خدا عرضه کن در این باره مرا چه امر می‌کنند؟

پیامبر فرمود: «به فاطمه بگو آن را برای فلان قبیله بفرستد».

در این باره باز از ثوبان مولایِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون سفر می‌کردند آخرین کس از خانواده‌اش را که دیدار می‌کردند، حضرت فاطمه بود و چون از سفر برمی‌گشتند اولین کس از خانواده‌اش را که دیدار می‌کردند باز فاطمه علیها السلام بود.

پیامبر از غزوه‌ای برمی‌گشت، فاطمه علیها السلام پرده‌ای بر در آویزان کرده و دو دستبند نقره‌ای به دستان حسن و حسین علیهما السلام کرده بود. حضرت بر در خانه فاطمه آمد ولی داخل نشد. فاطمه علیها السلام پنداشت آنچه باعث وارد نشدن

۱- ابوداود، ح ۴۱۴۹

ص: ۱۳۹

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه ایشان شده، همین‌ها بوده است. پرده را برداشتند و دست‌بندها را از دستان فرزندان گشودند. آن دو گریان پیش پیامبر رفتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست‌بندها را از آن دو گرفتند و فرمودند: «ای ثوبان اینها را برای فلان قبیله (خانواده) ببر. این‌ها اهل بیت من‌اند، من دوست ندارم از طیّباتشان در همین دنیا بهره ببرند. ای ثوبان برای فاطمه علیها السلام گردن بندی از چوب و دو دست‌بند از عاج خریداری کن. (۱) عطاء خراسانی گفته است: حُجره‌های زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم، از پوشال خرما بود و بر درشان پارچه‌ای موین آویزان بود.

بعداً من خود شاهد بودم دستور ولید بن عبدالملک را مبنی بر ویران کردن حجره‌ها که خوانده می‌شد. روزی غمناک‌تر از این روز ندیدم.

عطاء همچنین گوید: از سعید بن مُسیّب شنیدم که می گفت: سوگند به خدا دوست داشتم آنها خانه‌ها را به حال خود رها می کردند تا نسل جدید مدینه و کسان دیگری که از مکان‌های دیگر می‌آمدند، می‌دیدند که چگونه فرستاده خدا در طول زندگی‌اش به این وضعیّت اکتفا کرد! این کار باعث می‌شد تا مردم از افزون خواهی و فخر فروشی باز داشته شوند. (۲) عمران بن ابی انَس به هنگام شنیدن کلام عطاء گفته است: در مسجد بودم و تنی چند از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مثل، ابوسَلَمهٔ ابن عبدالرّحمن، ابوامامهٔ بن سَهْل، خارجهٔ ابن زید را دیدم که از شدّت این مصیبت آن اندازه گریستند که ریششان از اثر اشک خیس شد.

در این موقع ابوامامه گفت: ای کاش بناها به حال خود رها می‌شد تا مردم بنا را می‌دیدند و در می‌یافتند که خداوند چگونه برای پیامبرش- که کلیدهایِ خزانه‌هایِ دنیا در دستش بود- به چنین بنایی رضایت دادند!

*** منابع فصل اوّل:

- مُسْنَد احمدبن حنبل، ج ۳، ص ۲۴۰ و ۲۲۱ وج ۶، ۵۲ وج ۶، ص ۸۶ وج ۳، ص ۳۲۸
- سُنَن دارمی، ج ۱، ص ۴۱
- سنن ترمذی، الشمائل، ح ۳۷۴
- سنن ابن ماجه، ح ۱۶۳۱
- مستدرک حاکم
- شرف المصطفی، ابوسعد
- فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۳۶۲
- وفاء الوفا سمهودی، ج ۱، ص ۲۶۲ و

۱- ابوداود، ح ۴۲۱۳

۲- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۱

ص: ۱۴۰

ج ۲، ص ۵۴۲ و ۴۶۶ و ۴۶۳ و ۴۶۱ و ۴۶۱

- صحیح مسلم، ح ۵۲۴ و ۱۴۷۸

- سنن ابوداود، حدیث‌های شماره ۴۵۳، ۴۱۵۱، ۴۱۴۶، ۴۱۴۲، ۳۷۷۳، ۳۱۲۴، ۱۱۰۰، ۳۷۵۳، ۴۱۴۹، ۴۲۱۳

- سِیَرُ أعلام النُّبَلاء، ذَهَبی، ج ۲، ص ۲۶۵، ۱۶۷، ۱۳۵

- الطّبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۵۳ و ج ۱، ص ۴۶۷ و ج ۱، ص ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۴۹۹

- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۱۴ و ج ۱، ص ۲۴۸

- المصنّف، عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۶۱

- تاریخ المدینه، ابن النجّار، ص ۳۵۸

- الدر المنثور فی التّفسیر بالمأثور، ج ۷، ص ۵۵۴

- الدّلائل، بیهقی ج ۵، ص ۴۸۸

- مجمع الزّوائد، هیثمی، ج ۸، ص ۲۷۲

فصل دوم

محل جغرافیایی حُجْره‌ها

پیش‌تر گفتیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی بنایِ مسجد شریف را به پایان آورد، دو حُجره برای دو تن از همسرانشان سوده و عایشه ساخت. این دو خانه از همان مواد بنایِ مسجد از خشت و پوشال نخل بنا نهاده شده بود. درباره جهت وقوع مکان حُجره‌ها ابن نجّار در تاریخش (۱) آورده است:

سیره نویسان نوشته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله حجره‌ها را بین قبله و شرق، به سمت باب شامی بنا نهادند، نه در جهتِ غرب.

این حجره‌ها از مسجد بیرون بود و جز از طرف مغرب، به صورت دایره مانندی مسجد را در میان گرفته بود. درِ همه این حجره‌ها به مسجد باز بود.

نیز همین مورّخ گفته است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دیگر همسران ازدواج کردند، برای هر یک از آنها حجره‌ای ساختند. این حجره‌ها نُه عدد بود. محل بنایِ این حجره‌ها از خانه عایشه تا دری که بعد از باب النبی می‌آمد، قرار داشت.

سَمْهودی (۲) گفته است: «مراد ابن نجّار از بابی که بعد از باب النبیّ صلی الله علیه و آله می‌آمد، بابی است در جهت مقابل از طرف مغرب که اکنون به باب الرّحمه معروف است.

سمهودی می‌افزاید:

۱- تاریخ المدینه، ابن النجّار، ص ۳۵۸

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۹

ص: ۱۴۱

«آنچه باعث شد تا این رأی را اظهار کنیم، نظر ابوسعد در «شرف المصطفی» است که به سند خود از محمّد بن عمر روایت کرده، می گوید:

از مالک بن ابی الرّجال پرسیدم:

خانه‌هایِ همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجا واقع شده بود؟ وی از طریق پدرش و پدرش از طریق مادرش بیان داشت که همه این خانه‌ها در سمتِ چپ واقع شده بود، به طوری که اگر پشت سر امام در مقابل منبر به نماز می‌ایستادی، همه این خانه‌ها در سمت چپ تو واقع می‌شد. این محدوده خانه‌ها بود.

چون زینب در گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله امّ سَلَمه را داخل خانه ایشان کردند».

منظور از «زینب» در اینجا زینب دختر خُزَیمه هلالی است که از امّ المؤمنین‌هاست وی به سبب کارهایِ خیرش لقب «امّ المساکین» داشت.

این ام المؤمنین، پیش از ازدواج با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسر عبداللَّه بن جَحْش بود که در غزوه احُد به شهادت رسید. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله او را به همسری خود در آوردند.

وی دو ماه در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و درگذشت. پس از وی پیامبر در سال چهارم هجری با امّ سَلَمه ازدواج کرد و او را در خانه زینب جا داد. در ماه ربیع الأوّل (۱) همین سال پیامبر غزوه دَومهٔ الجَنْدل را انجام داد و در مدت این غزوه، سِبّاع بن عَرْفَطَه غَفاری را به نیابت، در مدینه گماشت. چون از این غزوه باز گشت، مشاهده کرد که امسَلَمه حجره‌اش را با خشت بنا نهاده است. خطاب به وی فرمود: این بنا چیست؟

ام سَلَمه گفت: می‌خواستم با این کار مانع از دید مردم شوم.

حجره‌ها جز از طرف غرب، مسجد را در میان می گرفتند و درهای این حُجره‌ها همگی به مسجد باز می‌شد.

اگر کسی دست خود را از داخل حجره‌ها بیرون می کرد، دستش داخل مسجد می‌شد. مؤید این سخن مطلبی است که بخاری از عایشه نقل کرده است.

وی می گوید:

من چون در عادت به سر می‌بردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از داخل مسجد سرشان را به من نزدیک می کردند و من مویشان را مرتّب می کردم. پیامبر در این حال در مسجد معتکف بودند. (۲) ابن حَجَر عَسْقَلانی آورده است که:

حُجره عایشه به مسجد چسبیده بود. (۳) همچنین بخاری از عایشه نقل می کند: گرچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در

۱- الّروض الأنف، سُهَیلی، ج ۳، ص ۲۵۸

۲- فتح الباری، ج ۴، ص ۲۷۲

۳- همان، ج ۴، ص ۲۷۳

ص: ۱۴۲

مسجد بود، سرش را برای مرتب کردن داخل خانه می‌کرد، ولی در زمانی که معتکف بود، جز برای حاجتی به خانه نمی‌آمد.

اتّصال در حجره عایشه با مسجد نبوی شریف از طریق آنچه که احمد بن حنبل در مسند (۱) آورده، توضیح داده شده است بدین صورت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ایّامی که در مسجد معتکف بودند، پیش می‌آمدند و بر باب حجره من تکیه می‌زدند. من سرشان را می‌شستم. در این حال من در حجره‌ام بودم و پیامبر هم در داخل مسجد بودند. ...

نوشته‌اند که در خانه عایشه پنجره‌ای بود و او از آن به مسجد می‌نگریست. همین سان، خانه‌ام سَلَمه مقابل مسجد بود.

زینب دختر امّ سلمه از مادرش نقل کرده است که: بسترش در جوار دیوار مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (۲) حجره‌ها به هم متّصل بودند. بین خانه حَفْصه و عایشه راهی بود و آن دو از طریق این راه در حالی که در خانه نشسته بودند، با هم صحبت می‌کردند. (۳) خانه حضرت فاطمه علیها السلام در پیچ گذرگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت. بین خانه عایشه و حضرت فاطمه علیها السلام دریچه‌ای بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه قصد بیرون آمدن از منزل عایشه را داشتند، از دریچه حال حضرت فاطمه علیها السلام را جویا می‌شدند. حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر تقاضا کرد که این دریچه را مسدود نمایند و آن حضرت دستور به مسدود کردن آن فرمودند. (۴) «سیر تحولِ حُجْره‌های شریف بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله»

در کتاب وفاء الوفا آمده است که:

«بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همه را اندوه فرا گرفت. مردم به موضع قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از خاک مقدس قبر برمی‌داشتند.

عایشه اولین کسی بود که دیواری بر اطراف قبر بنا کرد و چون در دیوار روزنی بود، مردم از همان شکاف باز خاک برمی‌داشتند. پس از مدتی آن روزن را هم بستند». (۵) پس از آن ابوبکر را در پهلوی پیامبر خدا دفن کردند و لحدش را به لحد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چسباندند.

ابوبکر را بر همان تختی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به هنگام فوت حمل کردند، نهادند و عمر بر او نماز خواند.

۱- همان، ج ۱، ص ۴۰۱

۲- ابوداود، مسند، ح ۵۴۳

۳- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۵۴۳

۴- همان، ج ۴، ص ۴۶۶

۵- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۴۴

ص: ۱۴۳

عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن و پسرش داخل قبر او شدند. (۱)عمر به هنگام مرگ، فرزندش عبداللّه را پیش عایشه فرستاد که از او اجازه بگیرد تا در جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شود. عایشه به عبداللّه گفت: می‌خواستم آن را برای خودم محفوظ دارم ولی امروز تو را بر خود ترجیح می‌دهم و ایثار می کنم.

عبداللّه برگشت و خبر موافقت عایشه را اعلام کرد. بدین سان عمر را هم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپردند.

عایشه گفته است: پس از دفن عمر، بین قبور و خودم دیواری برآوردم. (۲) از این تاریخ بعضی از حجره‌ها فروخته شد.

سوده خانه‌اش را به عایشه داد و آن را طیّ وصیتی در حق او کرد.

وارثان صفیّه، خانه او را به صدو هشتاد هزار درهم به معاویه فروختند.

معاویه منزل عایشه را نیز به یکصد و هشتاد هزار درهم خرید.

در حجره‌ای که قبر پیامبر خدا، ابوبکر و عمر قرار داشت، جای قبر دیگری نیز بود و می‌شد کسی دیگر را هم در آن دفن کرد.

زمانی که عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود، دیوار قبور فرو ریخت و عمر دستور داد آن را بسازند. (۳) ولید بن عبدالملک، حجره‌ها را خرید و به عمر دستور داد تا آنها را خراب کند و مسجد را توسعه دهد. عالمان و مردم مدینه از این امر ناراحت شدند و از آن اظهار ناخشنودی کردند.

عمربن عبدالعزیز، دیواری از سقف تا کفِ مسجد برای قبر پیامبر برآورد.

به این طریق حجره در وسط آن دیوار واقع شد.

در سال ۲۳۲ هجری در زمان متوکل عبّاسی اسحاق بن سَلَمه که مأمور بنای مکه و مدینه بود، مأمور شد که اطراف حجره را با سنگ مرمر تزیین کند.

این اثر تا سال ۵۴۸ هجری، زمان خلافت مقتفی عباسی، باقی بود. جمال الدین وزیر زنگیان، بنا را تجدید کرد و در اطراف حجره پنجره‌هایی تا سقف از چوب صندل و آبنوس تعبیه کرد. (۴) در رمضان سال ۶۵۴ هجری آتش سوزیی در مسجد نبوی رخ داد که باعث فرو ریختن سقف حجره قبر شریف شد.

مستعصم عباسی، گروهی از معماران را برای تعمیر فرستاد. این گروه، از باب احتیاط، به آنچه از سقف بر روی حجره فرو ریخته بود، دست نزدند. سقف حجره شریف را ساختند و دیوارهای قبلی را

۱- تاریخ المدینه، ابن النجار، ص ۳۸۹

۲- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۴۴

۳- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۵۵

۴- تاریخ ابن النجّار، ص ۳۹۳

ص: ۱۴۴

برآوردنـد. و دیوار شـرقی را نیز تـا بـاب جبریل برآوردنـد در سال ۶۶۷ هجری ملـک ظـاهر بیبرس از ممالیـک، مقصوره‌ای بر گرد حجره شریف بین ستون‌ها و دیوار حجره‌ها و خانه حضرت فاطمه علیها السلام بنا کرد.

وی برای این بنـا سه بـاب منظور کرد و بر اطراف حجره‌هـا پلّکـانی برای صـعود به پشت بـام احـداث نمود. پس از آن در سال ۶۲۹ هجری درِ چهارمی بر آن افزوده شد.

در سال ۶۷۸ هجری، در عهـد ملک منصور قَلاوون صالحی از پادشاهان ممالیک گُنبـدی بر بالای سـقف حجره شـریف برآوردند. این گُنبد از پایین مربع شکل بود و از بالا هشت رکن داشت.

این قُبه، در ایام ملک ناصـر حسن بن محمد بن قلاوون تعمیر شد و در عصر ملک اشرف شعبان در سال ۷۶۵ هجری ترمیم و محکم گردید.

در سال ۶۹۴ هجری، عادل زین‌الدین کتبغا پلکان حجره را توسعه داد و به سقف مسجد رسانید.

در سـال ۷۶۰ هجری در عصـر سـلطان صالـح اسـماعیل بن ملـک ناصـر محمـد بن قلاـوون، قریه‌ای از بیت المـال مسـلمین در مصـر خریداری شد و وی آن را برای امور پوشش کعبه و حجره مقدس و منبر نبوی صلی الله علیه و آله وقف کرد.

پوشـش حجره در این زمان از ابریشم سـیاه مخلوط به حریر سـفید بافته می‌شد و بر گِردش رشـته‌های نقره مذهب بود که به صورت مطرّز می‌بافتند.

در سال ۸۵۳ هجری در دولت ظاهر چقمق، داخل مقصوره شریف را از مرمر رنگی فرش کردند.

در سال ۸۷۸ هجری، سلطان اشرف برای بنای عمارت، مقصوره اطراف، حجره را خراب کرد. به هنگام ویرانی، آثار حریق قبلی هم نمایان شد. مضجع شریف را از آن آثار پاک کردند وبنای حجره را برآوردند.

در سال ۸۸۶ هجری آتش سوزی دیگری در مسجد نبوی رخ داد. آتش در سقف محاذی حجره شریف درگرفت و فلز (مس) گنبد بالای سقف ذوب شد و چوب‌های آن آتش گرفت. مقصوره اطراف حجره شریف هم سوخت ولی حجره شریف سالم ماند.

پس از این حریق، به تجدید بنای مقصوره پرداختند و گنبدی بزرگ محاذی حجره و اطراف آن بر بالایِ آن ساختند و اطرافش را با ستون‌هایی که از زمین مسجد برآمده بود، بالا آوردند.

در این تجدید بنا به جای گنبد کبود

ص: ۱۴۵

قبل از آتش سوزی، گنبدی از آجر ساختند.

سپس برایِ استواریِ کار، ستون‌هایی در سه ضلع حجره بنا کردند تا گنبد را استوار نگه دارد. حجره و اطراف آن را از مرمر تزیین نمودند و پنجره‌هایی از مس بر گرد آن تعبیه کردند.

در سال ۱۲۳۳ هجری در زمان سلطان محمود بن عبدالحمید عثمانی، بار دیگر گنبد شریف تجدید بنا شد؛ زیرا شکاف‌هایی در بالای آن پدید آمده بود.

گنبد را از بالا خراب کردند و از نو بنا نهادند.

گنبد فعلی همان است که در عصر عثمانی ساخته شده است.

در سال ۱۲۵۳ در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی رنگ گنبد را سبز کردند و از این زمان گنبد مضجع شریف به نام «القُبَّةُ الخَضْراء» (گنبد سبز) معروف شد.

در داخل حجره شریف قصیده شیخ عبداللّه بن علوی حدّاد حَضْرَمی (متوفای ۱۱۳۲ هجری) با مطلع زیر نقش بسته است:

سَلَکنا الفیافی و القِفَارَ عَلی النُّجب تَجدُّ بنا الأشواق لاحادی الرَکْبِ

این قصیده، شانزده بیت دارد.

در دوران ملک عبدالعزیز بن آل سعود، بعض ترمیمات و تعمیرات، در ستون‌های داخل حجره صورت پذیرفت.

حجره‌ها اکنون با دیوارهایی فلزی به رنگ سبز که بر بالای آن آیه شریفه: إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ نوشته شده، از مسجد مشخص شده است و سه قوس (طاق نما) که اوّلی موازی قبر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله، دومی قبر ابوبکر و سوّمی قبر عمر قرار گرفته، در آن تعبیه شده است.

ستون‌هایِ روضه نبوی با مرمر منقّشِ زیبا برآورده و بر رویِ ستونی که در طرف راست سلام کننده بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد، این شعر نقش بسته است:

یا خَیرَ مَنْ دُفِنَتْ بِالقاعِ أعظمُه فطابَ من طیبهنَّ القاعُ و الأَکَمُ

بر روی ستون سمت چپ نیز این شعر را نوشته‌اند:

نفسی الفداءُ لقبرٍ أنْتَ ساکِنُهُ فِیهِ العِفافُ وَ فیهِ الجُودُ وَ الکَرَمُ

***

ص: ۱۴۶

پی‌نوشتها:

ص: ۱۴۷

ص: ۱۴۸

مسجد نبوی در گذر تاریخ (۲)

اما مسجد نبوی از بعد عبادی

باید گفت: همه ما می‌دانیم که هز نماز در این مسجد، معادل با هزار نماز است و در این جهت اکثر برآنند که نمازهای فریضه و نافله، فرقی با هم ندارند.

روضه و رابطه آن با مسجد نبوی:

روضه از جوانب مهم و با ارزش مسجد نبوی و از ویژگی‌های آن و یا از خصائص کل مدینه است. اما بایدد دید «روضه» چیست؟

در حدیث آمده است:

«ما بَیْنَ بَیْتی وَ مَنْبَری رَوْضَهٌ مِنْ رِیاض الجَنّهِ»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بَیْنَ قَبری وَ مَنْبَری رَوْضَهُ مِنْ ریاضِ الجَنّهُ»

. اگر آن حضرت فرموده باشد «ما بین قبری ...»، در حالی‌که زنده بوده، از باب اشاره است که خانه او به صورت قبر او در می‌آید؛ چنانکه عملًا این امر روی داده است:

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود- چنانکه ابی‌بکر می گفت- میان اصحاب اختلاف پدید آمد که آیا جسد آن حضرت را به مکه باز گردانند و یا به بیت‌المقدس در کنار ابراهیم خلیل جا به جا کنند و یا در گورستانهای عادی مسلمین به خاک بسپارند. در این کار چنانکه اهل سنت می گویند- دچار تحیّر شدند؛ همانگونه که از غسل دادن و برهنه ساختن بدن آن حضرت گرفتار تردید و تحیر بوده‌اند.

اهل سنت گویند: حالتی خواب آلود به آنها دست داد و از درون خانه این سخن به گوششان رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل دهید و پیکر مبارک او را برهنه نسازید.

ص: ۱۴۹

سرانجام به توافق رسیدند که بدن مبارکش را در خانه عایشه به خاک سپارند.

مفهوم و مدلول «روضهٔ من ریاض الجنهٔ» چیست؟

اگر کسی خواهان بحث گسترده تری باشد می‌تواند به کتاب «التمهید» عبدالبرّ مراجعه کند؛ چرا که اقوال و آراء متعددی را در این باره آورده است. چنانچه قائل باشیم واقعاً «باغی از بوستانهای بهشت است» اگر کسی برآن در آید دچار تشنگی و گرسنگی نمی‌گردد، ولی اگر طی دو ساعت در حرارت آن باقی بماند به عطش و گرسنگی گرفتار آید. و می‌گویند: «کافر و منافق وارد بهشت نمی‌گردند».

در مدینه منافقانی به سر می‌بردند، و بر این روضه در می‌آمدند. و گفته‌اند: «اگر کسی در «روضه» به کاری توفیق یابد موجب نیل او به بهشت می‌گردد» و نیز گفته‌اند: «مجالس ذکر سراسر آنها از بوستانهای بهشتی است». یا آمده است:

«إذا مررْتُم بِرِیاضِ الجنَّةِ فارتعوا»

مردم پرسیدند «ریاض الجنه» چیست؟ فرمود:

«حُلَق الذّکر»؛ «حلقه‌های مذاکره علمی است»

بنابراین نتیجه می‌گیریم عمل، ویژه چنین جایگاهی نیست، به نظر می‌رسد معنای «روضهٔ من ریاض الجنهٔ» چنان باشد که چنین جایگاه فرخنده ذاتاً در روح برخوردار از ایمان تو- آنگاه که بدان درمی‌آیی- آرامش و آسایش را پدید می‌آورد، تو را که بار سنگین همّ و غم دنیا و اندیشه‌های گرفتار درگیری و پرتنش و دست به گریبان تردید و یا هر حالتی از حالات ناخوش آیند مادی یا روانی و یا خانوادگی، فرسوده و شکننده می‌ساخت، در چنین پایگاهی که همه مشکلات به دست فراموشی سپرده می‌شود و انسان کاملا احساس آرامش می‌نماید، گویا عملًا در بهشت به سر می‌بری.

محوطه این مسجد قبل از آن، گورستان یهودیان بود و زمینی عادی، از آن پس چنان فضیلتی نصیب آن گشت و مانعی وجود ندارد که خداوند ویژگی بخشی از بهشت را به این جایگاه ارمغان کرده باشد.

در اینجا این پرسش مطرح است که آیا نماز در صف اول شایسته است انجام گیرد یا در روضه؟ در پاسخ می‌توان گفت:

اگر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نظر بگیریم روضه و صف اول در یک رده بوده و مشترک می‌نمود؛ زیرا در آن زمان، زیادات

ص: ۱۵۰

و اضافاتی در سوی قبله یا جنوب پدید نیامده بود؛ اما پس از اضافات و توسعه‌ای که عمر ونیز عثمان در مسجد نبوی به وجود آوردند میان صف اول و روضه، پنج صف فاصله پدید آمد؛ حال آیا باید انسان سعی کند نماز را در روضه برگزار کند (چرا که «روضهٔ من ریاض الجنهٔ» است) و یا تلاش کند تا در صف اول نماز بخواند؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألا تَصُفّون کما تَصفُّ المَلائکهُ عِنْد ربّها یتمون الصّفّ الأوّل فألأوّل. لَوْ تَعْلمون ما فی الصّفِّ الأوّل لاستَهَمْتُمْ علیهِ»

«آیا برای اقامه نماز در صف اول رده نمی‌شوید، همانگونه که فرشتگان در پیشگاه خداوندگارشان رده می‌شوند، و صف اول را کامل می‌کنند. اگر آن مزایایی را که در صف اول وجود دارد می‌شناختید، به قرعه کشی روی می‌آوردید، (و یا باهم با شمشیر درگیر شده و با هم ستیز می‌کردید).»

به هر صورت، نماز در صف اول- که به جماعت برگزار می‌شود- از صفهای بعدی سزاوارتر است؛ هرچند که در روضه انجام گیرد. فضیلت نماز دو قسم است:

الف: فضلیت ذاتی

ب: فضیلت نسبی.

فضیلت ذاتی نماز را باید در خشوع و توجه، طولانی ساختن قرائت آن و اقامه آن به جماعت جستجو کرد.

و فضیلت نسبی نماز را باید در برگزار کردن آن در مسجد نبوی (فی‌المثل) سراغ کرد که یک رکعت نماز در آن از نظر ثواب، معادل با هزار رکعت و در مسجدالحرام معادل صد هزار رکعت می‌باشد. و این ثواب و فضیلت به خاطر خود نماز نیست؛ بلکه به خاطر جایگاه و محلی است که از قداست ویژه‌ای برخوردار است. البته اهتمام و عنایت به فضیلت ذاتی بر فضیلت اضافی و نسبی از اولویت و اوّلیت برخوردار است؛ زیرا این فضیلت ریشه در خود نماز دارد.

اینک سزا است راجع به فضیلت نماز در مسجد نبوی- با توجه به توسعه‌ای که به مرور در آن پدید آمد- بحث و کاوشی به عمل آید:

- مالکیها- به ویژه- عنایت دارند نماز را در محوطه مسجدی که همزمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آمد برگزار نمایند. و مأخذ آنها در این امر، حدیث

«صَلوهٌ فی مَسجدی هذا ...»

است. آنها می‌گویند: اسم اشاره: «هذا»، مسمای خود را مرزبندی و مشخص می‌کند؛ لذا سخت اصرار می‌ورزند

ص: ۱۵۱

که در محدوده مسجد بنا شده در زمان آن حضرت نماز بخوانند.

این بحث و گفتگو دارای پیشینه دیرینه‌ای تـا زمـان عمر است. وقـتی که او به توسـعه مسـجد پرداخت، گروهی برای اقـامه نمـاز در بخش توسعه یافته عمر احساس دشواری می کردند. عمر سوگند یاد کرد:

اینجا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله است، هرچند تا «ذی الحلیفه» توسعه و امتداد یابد.

اگر منطوق حدیث

«صلوهٔ فی مسجدی هذا ...»

را در نظر گیریم، مالکیها با اسم اشاره- که اشاره حسی است استدلال می کنند و می گویند با چنین اشاره‌ای حدود مسجد، مرزبندی و مشـخص شـده است. همانگونه که وقتی مثلا می گوییم «هـذا الکتاب» این تعبیر از مرز کتابی بدان اشاره شده فراتر نمی‌رود. لیکن در سبک و اسلوب زبان عربی می‌بینیم که اضافه برای تملیک و تخصیص است؛ وقتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: «صـلوهٔ فی مسـجدی هذا» تعبیر «مسجدی»، مضاف و مضاف الیه را تشکیل می‌دهد. اگر این سؤال را مطرح سازیم که: مسجد رسول خدا صـلی الله علیه و آله- مسـجد مدینه- پس از توسعه عمر و بعد از توسعه عثمان و بعد از هر توسعه‌هایی که از پس توسعه آن دو صورت گرفته، مسـجد کیست؟ پاسخ ما قهرا چنین است که مسـجد رسول اللّه صـلی الله علیه و آله است و اضافه در «مسـجدی» در جـای خود بـاقی است. اضـافه یا مشـخص کننـده تملیک و یا تخصـیص می‌باشـد. بنا بر این هرقـدر که این مسـجد توسـعه یابـد باید «مسجدالنبی» تلقّی شود.

اگر فرض کنیم شـما دو نفر دوست یکدیگر، روز جمعه در موسم حج، یکی به مسجد «قبا» برود و در آنجا نماز بخواند و دیگری به سوی مسـجدالنبی روی آورد و نمـاز خود را در آنجا برگزار سازد، آنهم در آخرین صف که در کنار «مسـجد غمامه» است، و شـما دو تن از مسجد باز گردید و از هریک از شما بپرسند کجا نماز خواندی؟

یکی از شـما می گویـد در «مسـجد قبـا» و دیگری اظهار می‌دارد در مسـجدالنبی! آیا نماز در آخرین صف، نماز گزار را از اینکه در مسـجد نبوی اقامه نماز کرده است بیرون می‌سازد؟ معلوم است که پاسـخ این پرسـش منفی است؛ زیرا اضافاتی که در مسـجد پـدید آمـد نمـاز گزاردن در آن‌هـا دارای همان فضـیلت و ثواب است مبنی بر اینکه یک رکعت نماز در آن از نظر فضـیلت معادل با هزار رکعت می‌باشد.

حادثه و رویداد دیگری که مسجد در

ص: ۱۵۲

آغاز اسلام با آن مواجه شد، ایجاد تحول در قبله است. به نظر می‌رسد «تحویل قبله» مبحث دراز دامنی را درخواست می کند؛ لیکن آنچه برای ما مهم می‌نماید مسأله آغاز خوش دعوت است و اسلوبی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را در پیش گرفت. وقتی بر مدینه در آمد به سوی «بیت‌المقدس» رویاروی با صخره- حدود شانزده ماه نماز گزارد تا آنجا که یهودیان زبان به طعنه گشودند و می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله بر دین ما خرده می گیرد؛ ولی در سوی قبله ما نماز می گزارد! مشرکین نیز در مقام طعن بر آن حضرت بدین مقال گویا بودند که: مردم را به ملت ابراهیم فرا می‌خواند؛ لیکن به قبله او نماز نمی گزارد.

مشرکان و یهودیان این امر را دستاویز خود قرار دادند؛ یهودیان رسول و فرستاده جدیدی را سراغ می گرفتند و پیامبری را یافتند که در جهت مخالف آنها راه نمی‌سپرد. نگران بودند که آیا پیامبری تازه از راه رسیده است و برخوردار از استقلال می‌باشد، یا تابع آنها و با آنها همگام است. بنا بر این دیدند پیامبری نیست که جدیداً و از نو، نبوت را فتح باب کرده باشد: «قل ما کنت بدعا من الرسل ...».

وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله دید که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، از آنها پرسید:

چرا در چنین روزی در روزه به سر می‌برید؟

پاسخ دادند: در این روز خداوند موسی را از فرعون رهایی بخشید. حضرت فرمود: ما به موسی از شما سزاوارتریم.

ولی باید گفت: بر یهودیان قلوبی آکنده از عناد به اسلام حاکم بود. اگر آن حضرت در امر روزه عاشورا با آنان همگام می‌شد سودی برای جلب آنان به اسلام عاید نمی‌ساخت.

قریش نیز قبل از اسلام در روز عاشورا روزه می گرفتند.

عاشورا روز معروف و شناخته شده‌ای بود تا آنجا که می گویند:

کشتی نوح در چنین روزی بر کوه جودی لنگر انداخت.

روزی است که ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود نجات یافت.

و تواریخ دیگری که در باره روز عاشورا یاد کرده‌اند؛ چنانکه می گویند:

مشرکان در دوران جاهلیت، در چنین روزی روزه‌دار بوده‌اند. بنا بر این، پرسش رسول خدا صلی الله علیه و آله از یهودیان راجع به روزه در روز عاشورا به منظور تشریع روزه نبوده، بلکه می‌خواست از علّت آن جویا گردد و به این

ص: ۱۵۳

نتیجه رسید که علت و انگیزه آنها در روزه روز عاشورا متفاوت از علت و سببی بود که مشرکین را به روزه داری در این روز بر می‌انگیخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله طی شانزده ماه مأمور گشت به گاهِ اقامه نماز، به سوی بیت‌المقدس؛ یعنی قبله یهودیان روی آورد. استمرار استقبال قبله یهودیان و همگامی با آنها فایده‌ای را عاید نمی‌ساخت؛ بلکه چون ملاحظه فرمود یهودیان این همسویی را دستاویزی برای دشمنی با اسلام و طعنه زدن و بهانه‌ای بر ضد اسلام اتخاذ کردند، به درگاه الهی روی آورد:

قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ...؛ «ما تحقیقاً آنگاه که چهره در سوی آسمان گرفتی، می‌بینم و حتما روی تو را در سوی قبله‌ای که آن را می‌پسندی بر می‌گردانیم.»

اعتکاف در مسجد نبوی

یکی از عبادات در مسجد نبوی عبادت از اعتکاف است و رسول خدا صلی الله علیه و آله جز در این مسجد، حتی مسجدالحرام و هیچ مسجد دیگری به اعتکاف نپرداخت. آن حضرت در دهه میانه ماهها در آن معتکف می‌شد، و نیز می‌فرمود: به من گزارش رسید آنچه را که بدان چشم امید می‌دوزم در دهه اواخر است، چنانکه در حدیثی آمده است: آنانکه در معیت من معتکف می‌شوند باید باز گردند؛ به منظور این است که شب قدر را باید در دهه اواخر ماهها پی گیری کرد.

بعد علمی مسجد نبوی

جنبه علمی مسجد نبوی از اهمیت فزونتری نسبت به بعد عمرانی، برخوردار است. وجب به وجب این مسجد دارای اخبار و گزارشها و خاطره‌ها است. از نظر عمرانی و ساختمانی ممکن است مساجد دیگر با آن دارای وجه اشتراک باشند؛ لیکن بعد علمی در این مسجد با بعد روحی و معنوی درهم می‌آمیزد.

همه ما می‌دانیم مسجد نبوی اولین دانشگاه جهان در مدتی متجاوز از چهارده قرن پیش است، همانگاه که اروپا و آمریکا و سراسر گیتی در جاهلیتی کور و گره خورده به سر می‌برد.

- این نخستین دانشگاه دارای چه کیفیتی بوده است؟
- راه و رسم و شیوه آن چگونه برگزار می‌شد؟
- وحی آسمانی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از

ص: ۱۵۴

سوی مدرّس این دانشگاه چگونه نازل می گشت؟

پاسخ به این پرسشها مجال واسعی را درخواست می کند که در حیطه این مقال نمی گنجد.

اجمالًا رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین کانونی مقدس تدریس می‌فرمود، و پس از او اصحاب و احیانا پاره‌ای از ائمه علیهم السلام در آن به تدریس می‌پرداختند و به مرور زمان حلقات تدریس در همین مسجد رو به ازدیاد نهاد و بزرگانی از علم و دانش و دین را به جهان اسلام پیشکش کرد.

این دانشگاه، فرماندهان و شخصیت‌های برجسته‌ای را به جامعه اسلامی تقدیم کرد؛ فرماندهانی که سرزمینهای گسترده‌ای از جهان را گشودند، و عدالت را در بسیط گیتی گستردند، دانشمندانی که سراسر علوم زمان را فرا گرفته و مردم را به خدای یگانه فرا خواندند.

اگر بخواهیم طبقات دانشمندانی را که از این مسجد (یا نخستین دانشگاه در تاریخ) چهره نمودند شناسایی کنیم، می‌توانیم به مقالتی که در یکی از شماره‌های روزنامه «المدینه» در سال ۱۹۹۳ م. به وسیله محمد سعید دفتردار به چاپ رسیده است مراجعه کنیم. وی طبقاتی از دانشمندانی را که از مسجد نبوی- پس از صحابه و تابعین- بارور شدند یاد کرده است ... که در میان صحابه از آنجمله (امیرالمؤمنین) علی بن ابی طالب علیه السلام را به یمن و ابن عباس (پایه گذار مکتب تفسیری مکه و شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام و معاذ را به شام، دیگران را به بلاد دیگر به عنوان معلم گسیل داشتند.

بنابراین شاگردان این دانشگاه، اساتید دانشگاههای گیتی به شماراند. هر فردی می‌تواند با توجه به مصادر مطمئن تاریخی بگوید:

هیچ مدرسه و کانونِ تدریسِ علم در جهان- جز به دست طلاب و دانشجویان این مسجد- افتتاح نشد.

هیچ مناره‌ای در هیچ مسجدی- که بر فراز آنها، آوای «حیّ علی‌الصّلوة» و «اللّٰه اکبر» به گوش می‌رسد- جز در رهگذر صدای مؤذنان مسجد نبوی- سامعه بشر را نوازش نداده و نمی‌دهد.

هیچ نمازی اقامه نشد و صفوف نماز گزارانی رده نگردید مگر اینکه باید آن را امتداد صفوف مسجد نبوی دانست.

بنابر این بذر نخستین و مبدأ همه این برکات را باید در مسجد نبوی جستجو کرد.

بعد علمی این مسجد را جولانگاهی

ص: ۱۵۵

گسترده است که حماسه نبوی ما را در این مجال بسنده است که از آن جمله فرمود:

«یوشک أن تضرب أکباد الإبل الی عالم المدینهٔ»؛

«این اندیشه سزا است که به زودی سینه‌های شتران در برابر دانشمندِ مدینه زمین را بوسه زده و در پیشگاه او سینه و پهلوی خود را با زمین آشنا سازد.»

و همو فرمود:

«من راح الی مسجدی لِعلمٍ یُعَلِّمُهُ کان کمن غزا فی سبیل اللّه»؛

«هرکسی که برای تعلیم و یا تعلّم علم به مسجد من راه بَرَد، چنان است که در راه خدا به پیکار و نبرد دست یازد.»

و نیز در حدیث ابی سعید خُدری آمده است که آن حضرت فرمود:

«یا أهل المدینهٔ! الناس لکن تبع، ستفتح اقطار الدنیا و یأتیکم طلاب العلم فأقروهم و علّموهم»،

«ای مردم مدینه! مردم پیرو شما هستند.

به زودی سرزمینهای دنیا به دست شما گشوده خواهد شد، و دانش پژوهان و خواهندگانِ علم به سوی شما می‌آیند، پس موجب چشم روشنی آنها گشته و دانشها را به آنان بیاموزید.»

وجود امامانی چون امام حسن و امام حسین و امام سجاد و به ویژه «صادقین» علیهم السلام با شاگردانی که در این سرزمین پروراندند و از هزارها تن فراتر می‌روند گواهِ گویا و زنده‌ای است برای این گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

مسجد نبوی از بُعد اجتماعی

مقر فتوا و قضا

این مسجد از عهد و زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین تا دورانِ دور و درازی مقرِّ فتوا بوده و آن حضرت در همین مسجد به قضاوت و داوری در خصومات می‌پرداخت و شاکی و طرف دعوا در مسجد حضور به هم می‌رساندند و در همانجا قضیه فیصله می‌یافت. ماجرای بنت جمیل نمونه‌ای از همین قضایا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فراغ از نماز بامدادی، در کنار درِ مسجد، شبح سیاهی را مشاهده‌نمود و گفت: این کیست؟ پاسخ داد:

جمیله دختر فلانی. فرمود: چرا اینجا آمده‌ای و چه کار داری؟ عرض کرد: راجع به همسرم. فرمود: راجع به چه موضوعی درباره همسرت؟ عرض کرد: نه من و نه او؛ من از کفر بیمناکم. فرمود: آیا باغ او را به وی بر می‌گردانی؟ عرض کرد: آری و زیادتر

ص: ۱۵۶

از آن. فرمود: نه، زیاده از باغ لازم نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر او را احضار کرد و فرمود: باغ را بگیر و این زن را مطلّقه و رها کن. و طلاق خُلع میان خانه آن حضرت تا محراب مسجد تا بامدادان جاری شد. این جریانی که روی داد کار تازه‌ای نبود؛ تاریخِ قضا و داوری در مسجدِ نبوی، سرشار از اینگونه قضایا است؛ و این ماجرا به عنوان نمونه یاد شده است.

نخستین دارالقضای اسلامی در خانه مروان و باب السلام بنیاد شد که خانه عمر بود و مروان آن را برای مقرّ حکومت خود خریداری کرد و خود در آن مقیم گشت.

آنگاه دید مؤذن بر این خانه، از مناره اشراف دارد؛ لذا آن را رها کرد، و فقط به عنوان دارالقضا از آن استفاده می‌نمود و مدتها به عنوان «دارالقضا» بر سرِپا ماند. از آن پس دارالقضا به اماکن دیگر منتقل گشت.

مجلس شوری

ازمسجدنبوی به عنوان محل اجلاس مشورتی و تبادل افکار بهره برداری می‌شد و درباره اموروشؤون مختلف زندگانی مسلمین در آن به شور و مشورت می‌نشستند.

محل پذیرایی از وفدها

مسجد نبوی محلی برای استقبال گروههایی بود که وارد مدینه می‌شدند، چنانکه مقرِّ ضیافت نیز بوده است. از مهمترین گروههایی که در مسجد از آنها استقبال و پذیرایی شد «وَفْدِ نجران» است که برای مباهله به مسجد در آمدند. و همچنین از وقد ثقیف نیز در مسجد استقبال شد.

یکی از ماجراهای جالب در سال نهم بعثت مربوط به «سنهٔ الشدهٔ/ سال دشوار» و یا «سنهٔ الحزن/ سال غم و اندوه» بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عرضه دعوت خویش به طائف می‌رفت و بر قبیله «ثقیف» در می‌آمد. موضع آنها نسبت به آن حضرت سخت ناخوش‌آیند بود. این قبیله، اوباشان و نابخردان را به سوی آن حضرت گسیل می‌داشتند و او را وادار می‌کردند به باغ عتبه پناه آورد. نوجوانی نصرانی از «نینوا» نزد آن حضرت می‌آمد و خوشه انگوری پیشکش می‌کرد و می‌شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «باسم اللَّه» و انگور را تناول می‌کرد. مردم این محل با چنین تعبیر؛ یعنی «باسم اللّه» مأنوس و آشنا نبودند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به این نوجوان نصرانی فرمود: از کجا بدینجا آمده‌ای؟ عرض کرد:

از «نینوا». فرمود: از سرزمین پیامبری صالح، عرض کرد: تو که هستی؟ فرمود: من پیامبر می‌باشم. آن نوجوان بی‌درنگ اسلام

ص: ۱۵۷

آورد، و به سوی عتبه و برادرش بازگشت.

این دو می‌گفتند بی‌تردید این غلام و نوجوانِ ما با چهره‌ای متفاوت از چهره‌ای که می‌رفت باز گشته است.

با وجود اینکه خداوند در مقام حمایت از آن حضرت، فرشته را مأمور می‌ساخت، از رضادادن به نزول عذاب بر گروههای متمرّد دریغ می‌ورزید و از سر مهر و رأفت عرض می‌کرد:

«ألّلهمَّ اهْدِقَومی فإنّهم لایعلمون».

خداوند به جای تمرّد قبیله ثقیف، عوالم جن را پذیرای نبوت آن حضرت و حقانیت قرآن کریم ساخت:

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِنْ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيم. «۱»

«و به یادآور روزی که گروهی از جن را به سوی تو برگرداندیم که به قرآن گوش فرا دهند، وقتی بر آن حاضر شدند، به هم گفتند: گوش فرا دهید، و چون به انجام رسید در حالیکه به صورت هشدار دهندگان در آمدند، به گروه خود بازگشتند. گفتند: ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که پس‌ازموسی نازل شد، تصدیق کننده کتابهای پیشین است و به سوی حق و راهی راست رهنمون می‌باشد.»

و جنّیان برای اولین نشست، خود، از دعات و مبلّغان قرآن گشتند. اکنون باید اندیشید کدامیک از آنها- یعنی قبیله ثقیف وجنّیان- سزاوارتر و دارای مزّیت و برتری هستند. ثقیف که قبیله‌ای از بنی نوع انسان بودند برتر به شمار اندیا سراسر عوالم جنّیان؟!

باید گفت کوچش آن حضرت به سوی قبیله ثقیف با توجه به رویداد یاد شده، کوچشی موفق و توأم با کامیابی بود.

وفد ثقیف در سال نهم هجرت بر آن حضرت در می‌آیند؛ اما در طائف، جریان، مربوط به سال نهم بعثت است. وقد ثقیف سال نهم هجرت به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آیند. جای شگفتی است که وفدها و گروهها می‌آمدند و خوراک برای آنها می‌فرستاد و آنها آن را تناول می‌کردند. اما شیوه وفد ثقیف چنان بود که وقتی خوراکی را به آنها پیشکش می‌کردند، بدان دست نمی‌یازیدند مگر آنگاه آن کسی که آن را برای آنها می‌آورد چیزی از آن می‌خورد.

آنها در دلشان حالتی را احساس می‌کردند که ترس و بیمی را موجب می‌گشت! لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنها می‌رفت و با آنها

(۱)- الأحقاف: ۲۹ و ۳۰

ص: ۱۵۸

گفتگوهای شبانه برگزار می‌کرد، حتی شبی این گفتگوها دیر پایید و فرمود: فلان وفد مرا به خود سرگرم ساخت و دوست نمی‌داشتم قبل از آنکه سخنم را به پایان برم نزد شما بیایم.

مسجد- یا- دارالضیافه و محلّ به بند کشیدن خلافکاران

از مسجد به عنوان سرایی برای ضیافت و میهمانی غربا استفاده می‌شد؛ چنانکه مأوی و پناهگاه اسیران نیز بوده است: ثمامهٔ بن أثال به عنوان اسیر دستگیر شد و او را به ستون مسجد بستند. و چنانکه پیشتر گذشت، ابو لبابه نیز به به خاطر خلافی که از او سرزد، خود را بر ستون مسجد به بند کشید.

مسجد- یا- درمانگاه

مسجد احیانا جایگاهی برای درمان مجروحان جنگی بود. سعد بن ابی‌وقاص وقتی که در جنگ زخمی شد، خیمه‌ای در مسجد برای درمان او نصب کردند و به معالجه او می‌پرداختند.

و سرانجام باید گفت: در مسجد، مهاجرانی که بتدریج به مدینه می‌آمدند، اقامت می‌کردند و فردِ مهاجرِ غریب، به طور موقت در مسجد سکنی داشت تا وقتی که جایی برای سکنای خود فراهم آوَرَد و از مسجدبدانجا منتقل شود. و جز این خدمات اجتماعی، خدمات دیگری در مسجد نبوی صورت می‌گرفت که اگر بگوییم مسجد نبوی مهم‌ترین خانه و سرای امّت بود که هیچ کانون و بنیاد دیگری نمی‌توانست در ادای این خدمات بدانگونه موفق باشد سخن به گزاف نیاورده‌ایم.

این بود خلاصه‌ای از وظایف و رسالتهایی که مسجد نبوی در طول تاریخ به عهده داشت.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۵۹

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۶۰

در ملکوت زمین

دوشنبه ۱۳/ ۶/ ۱۳۷۴- مشهد مقدس

... ومازمین راترک کردیم، به‌مقصد آسمانی‌ترین‌نقاط زمین؛ یعنی مکه و مدینه.

بسیاری از تعلّقات خاطر این جهانی را در زمین‌فرودگاه‌جا نهادیم و تنها در این اندیشه بودیم که کی به آسمان سرزمین وحی می‌رسیم.

اکنون سرت را به صندلی تکیه می‌دهی و چشمان خود را می‌بندی؛ از سویی خرسندی که در زمانی کمتر از نیم روز به منتهی‌الیه مرز زمین و آسمانی‌ترین نقطه خاک می‌رسی و دلشادی که تکنیک به یاری‌ات آمده تا همه چیز را برایت مهیا کند و از دیگرسو در این دغدغه‌ای که همین تکنیک، مجموعه عشقها و ایمانها و هدفهای تو را، چون غذایی که می‌خوری، می‌خواهد در چند قوطی کنسرو به تو ارائه دهد؛ مرتب و تمیز و سریع اما نه به حلاوت و لطف غذایی که در صحرایی تشنه، در یک نیمه شب مهتابی بر آتشی می‌نهی که خود افروخته‌ای و ... تو اکنون همان صحرا را، با تمام مشقّتها و صرف وقت‌ها، بر این کنسروهای آماده ترجیح می‌دهی!

سفر هوایی محاسنی دارد و تو نمی‌توانی آن را انکار کنی و عقل سنجیده و خرد سخته تو به آن حکم می‌کند. آرزو می‌کنی که ای کاش در قرن پنجم بودی و از مروالرّود به همراه ناصر خسرو قبادیانی بلخی روانه سفر می‌شدی و به کاروانی می‌پیوستی که مرکبهایش چهار پایان و معبرش کویر تشنه ترک خورده بود و تو پای آبله و خسته و مانده، ماهها و ماهها در بیابان می‌راندی تا به حجاز برسی. احساس

ص: ۱۶۱

می کنی در این صورت بهتر می‌توانستی روح خود را به روح حجاز بپیوندی و آنچه را که می‌خواهی، دریابی؛ در این صورت بود که تو ابوذر را می‌شناختی، با تمام رنجهایی که یک عرب بدوی دارد و در این صورت تو می‌توانستی در هزاران ربذه دیگر فرود آیی و خود را در میان صدها قبیله چون قبیله اباذر محک بزنی و دریابی که ابوذر که بود و تو کیستی!

در هر حال تو در این اندیشه‌ای که کدامیک را ترجیح دهی؟ بوئینگ ۷۴۷ یا اشتری در کاروان ناصر را؟ این جدال چون روحی سرگردان همچنان با تو است گرچه در ظاهر تو هیچ نشانه‌ای از دغدغه و تفکر نباشد ...

چند ساعتی به همین منوال می گذرد و تو سعی می کنی از قوه خیال کمک بگیری و آرام آرام خود را آماده ورود به این سفر روحانی کنی. وقتی خلبان اعلام می کند که ما در آسمان عربستان هستیم احساس لطف و آرامش و محبت می کنی و کمی از جای بر می‌خیزی تا مگر از گوشه پنجره، این زمین رازآلود و پیامبر خیز را بنگری.

وقتی ارتفاع هواپیما کمتر می‌شود، صخره‌های تند کبود بهتر به چشم می آید.

به خوبی نمی‌دانی که از کجای تاریخ عبور می کنی اما به راحتی می‌توانی درک کنی که این صخره‌ها ماجراهای سرنوشت سازی را به خود دیده است و تو دوست داری نوجوانی پیامبر را به خاطر آوری، آنگاه که با کاروانی تجاری، راهی شام است و تو گویی از این بالا آن کاروان را در حال عبور می‌بینی، سایه روشن آن کاروان را، خیال آن کاروان را، اصلا نه، خود آن کاروان را.

سراسر وجود تو اکنون مملو از اشتیاق می‌شود و بغض یک عمر انتظار در گلویت می‌شکند، احساس می کنی که این زمین را دوست داری و دلت می‌خواهد که روح تو بی‌قرار و عاشق، نقش بر زمین شود؛ نقش بر این زمین، زمین حجاز، زمین مکه، بطحا و ... چه می‌دانم تمام خاکها و سنگهایی که پیامبر بر آن قدم نهاده است ...

با صدای بلندگوی هواپیما به قرن حاضر بر می گردی؛ صدای خلبان است. او از اینکه نتوانسته است از آن بالا کعبه را به تو نشان دهد اظهار تأسف می کند ... باید کمربندها را برای فرود ببندیم ... حرارت جده ۳۵ درجه بالای سانتی گراد است ...

اکنون در فراز جده‌ایم؛ خیابانها و حرکت ماشینها به راحتی دیده می‌شوند و ساختمانها نیز هم ...

ص: ۱۶۲

چرخهای هواپیما به خشونت و شدت به زمین چنگ می‌زنند و هواپیما با یکی دو تکان و چند ناله به زمین می‌نشیند و صدای زائران بلند می‌شود که: «أللّهمّ صلّ علی محمدٍ و آل محمد».

همان روز- فرودگاه جده

انـدکی بیش از نیم روز است که از فرودمان به جـده می‌گـذرد؛ بعـد از فرود، هواپیما به اندازه یک نیم دور، شـعاع فرودگاه را طی کرد و ما نمایشگاهی از هواپیما و ماشین آلات وارداتی را از نظر گذراندیم.

در این بازدید گذرا، رد پای بسـیاری از کشورهای صـنعتی، به خصوص غرب، پیدا بود و تو می‌دانستی که بسیاری از آنچه می‌بینی محصول این زمین تفتیده نیست.

سـاعتی طول کشید که جواز عبور را گرفتیم و به مقصـد مـدینه منوره بر اتوبوسـها سوار شـدیم. بیـان اینکه در اینجـا و این لحظات، آدمی چه احساسی دارد مشکل است. شادمانی و غم باهم آمیخته است.

خوف و رجا در هم تنیده‌اند.

در احساس ناامنی و انـدیشه آشـفته، غوطه می‌خوری. به بیرون نگاه می‌کنی؛ به آسـمان، به سـنگها به خاک ... اما نمی‌دانی بایـد به آنها دل بسپاری یا نه. گویاتو عاشقی هستی که معشوقت را به بند کشیده‌اند، نه در بهشتی نه در دوزخ. در بهشت آمال و اعتقادات خود نیستی اما در دوزخ فراق نیز نه ای، پس در کجایی، در برزخ، این احساس تو است.

... باری اوّلین چیزی که در ابتدای ورود به مملکت عربسـتان جلو چشم آدم را می‌گیرد، لوکس بودن ابزار و لوازم است. از اتوبوس گرفته تا ساختمانها و هواپیماها و ...

امّا تو این تعمـد و تصـنّع را خیلی زود در می‌یابی و دل به آن نمی‌سـپاری و منتظر صـحنه‌های بعـدی می‌شوی، می‌دانی که این زرق وبرق، ریشه ندارد، سطحی است.

در این سرزمین به هرچه می‌نگری وارداتی است حتی نخ تسبیح، و خودتسبیح.

آدم از این وضع وحشت می‌کنـد؛ لااقل من بعنوان یک ایرانی چنین وحشتی را دارم و با خود می‌انـدیشم که اگر یک روز، نه! یک ساعت جلو ورود کالاها- مواد غـذایی و غیر غذایی- گرفته شود این مردم چه خواهند کرد؟ اگر روزی نفت این سـرزمین تمام شود آیـا چیزی از این کشور بـاقی می‌مانـد؟ نیروی کـار، اغلب خـارجی هسـتند، از گینه تـا پاکسـتان و بنگـال تـا افغانسـتان، و نیروهـای متخصص هم، از ژاپن تا آلمان تا انگلستان و تا آمریکا. مردم اینجا- اغلب- حتی

ص: ۱۶۳

کارهای سبک را به دیگران وا گذاشته‌اند؛ مغازه‌ها و بازارها در اجاره خارجیان است، فروشندگان اغلب اهل دیگر بلادند و مستخدمین هتلها و ... بلدیه نیز هم.

کارگرانی که اگر یک روز دست از کار بکشند، بوی زباله تمام خیابانها و خانه‌ها و هتلها را می‌گیرد.

همان دو شنبه- مدینه منوره

ساعت ۸ شب وارد شهر مدینه شدیم، شهری با خیابانهای وسیع و بزرگراههای طولانی و ساختمانهای بلند بسیار؛ و هرچه به مرکز مدینه- یعنی حرم مطهر و محدوده آن- نزدیکتر می‌شوی، این ساختمانهای بلند نیز به همدیگر نزدیکتر می‌شوند به طوری که تو دیگر در خیابانهای اطراف حرم در محاصره کامل آنها قرار می‌گیری.

این ساختمانها بطور متوسط ده- دوازده طبقه هستند و تقریبا همه سفید. و اصلا در این سرزمین، رنگ سفید بر همه رنگها غلبه دارد.

مدینه با این خیابانها و ساختمانهایش کاملا نو به نظر می‌رسد و تو بخوبی در می‌یابی که این ترکیب جدید غالبا عمری بیشتر از ده- دوازده سال ندارد همانگونه تو هنوز شاهد زادن کودکان بسیاری از این دست در جای جای این شهر مدرن هستی.

این هیأتِ پیش بینی نشده، تو را کمی گیج و ناامید می‌کند. گیج و ناامید از این رو که تصور نمی‌کردی با چنین شهری روبرو شوی. شهری که از همین ابتدا سعی می‌کند راه ورود احساس تو به متن تاریخ را ببندد و تمام آرزوها و عشقهای تو را در همان لابلای کتابها زندانی کند.

آنچه در مدینه بیشتر از همه دل آدم را خون می‌کند، محو شدن تدریجی آثار اسلامی است؛ آثاری که به هر قیمت که شده بایستی حفظ می‌شد تا هر زائری را به سرعت به روزگار پیامبر متصل کند.

گسترش و اداره این شهر مهم اسلامی دقت، وسواس و توجهی ویژه لازم دارد.

بسیاری از اماکن این شهر بایستی به عنوان نما و سمبل به همان صورت گذشته حفظ می‌شد تا یادآور حوادث تاریخی اسلام باشد. مردمی که به زیارت مدینه می‌آیند برای اقامت- لااقل در عمره- مشکل چندانی ندارند و امکانات رفاهی آنها در حد قابل توجهی فراهم است اما از آن مهمتر حفظ بافت فرهنگی شهر است. این امکانات رفاهی را می‌شود در فضاهای دیگر و حتی در حاشیه شهر فراهم کرد.

فضای عمومی اینجا چنین است که

ص: ۱۶۴

آدمی احساس می‌کند در اینجا تجارت و دنیا بر زیارت و عقبی غلبه دارد. هتلها بیشتر در متن یک مرکز تجاری و در محاصره فروشگاهها ساخته شده‌اند. گویا فراموش شده است که مردم برای زیارت پیامبر و برای آشنا شدن با فرهنگ اسلامی مدینه به این شهر می‌آیند. بجای اینکه در هر هتل، مراکزی برای شناخت بیشتر تاریخ اسلام ایجاد شود، مراکزی برای شناخت البسه و اطعمه غرب بوجود آمده است و بجای اینکه از تلوزیونها، برنامه‌های معرفتی اسلام و اماکن مقدسه پخش شود فیلمهای مبتذلی پخش می‌شود که به مذاق زائر سازگار نیست.

در خانه پیامبر

اکنون از مرکز المدینهٔ السکنی، که در خیابان ستّین (شارع الستین) است، به پای بوس پیامبر می‌رویم، به «مسجدالنبی»، به قلب مدینه، به خانه حضرت، و چه دیدار بزرگی است این دیدار! دل آدم می‌لرزد و دستش. و ظرف وجود انسان گنجایش این اشتیاق و التهاب عظیم را ندارد. این دیدار تنها دیدار خانه نیست زیارت یک حرم نه، دیدار خود پیامبر است با همه آنچه از جلوه و شمایل آن حضرت می‌توان به خاطر آورد.

اکنون چون قطره‌ای در رودی روانه مسجدالنبی می‌شوی و از خیابانهای اطراف می‌گریزی و از مغازه‌هایی که اجناس بیگانه را بر روی هم انباشته‌اند می‌گذری.

فروشندگانی را می‌بینی که به وضع خویش عادت کرده‌اند و اغلب خونسردند و بیکار و ... برخی کمی از خویشتن راضی، مردانی که این رفاه ظاهری آنان را در لاک خود فرو برده است.

از این نمایشگاه‌ها می‌گذری، مناره‌های بلند مسجدالنبی از پس ساختمان‌های بلندتر اطراف، خود را نمایان می‌کنند سپس گنبد سبز؛ السلام علیک یا رسول‌اللَّه.

مسجدالنبی و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله تقریبا در وسط شهر مدینه واقع است. خانه پیامبر صلی الله علیه و آله که مرقد مطهر آن حضرت نیز در آن واقع است) و در کنار آن خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (که متصل به خانه پیامبر است)، جمعا فضایی است حدود ۱۵ در ۲۵ متر. درِ اصلی خانه رو به قبله است و البته بسته؛ که همواره چند شرطه یا نگهبان، جلو آن ایستاده و از نزدیک شدن به آن جلوگیری می‌کنند و بسیار مراقب که مبادا دست یک زائر شیعه- به خصوص ایرانی- به درِ خانه حضرت بخورد و آن را ببوسد و

ص: ۱۶۵

عملی شرک آلود!- از نظر آنان- انجام شود.

آنان نمی‌دانند یا می‌دانند و خودشان را به آن راه می‌زنند، که این از سر عشق است نه شرک؛ این بوسه، مصافحه است نه پرستش.

مدینه در هر وجبش انبانی دارد از خاطره و از یادگار. هرگوشه این زمین یثرب شاهد شکل گیری تاریخی عظیم بوده است و تو در پشت سنگ‌های مرمر مسجدهایش و در ورای آسفالت‌های آتشبارش، رد پاهایی را می‌بینی با چشم دل و با دیده احساس. و این رد پاها از آن پیامبر است و از آن انصار و مهاجرین و تو هنوز در این زمین که در زیر لایه‌ای از تمدن امروزین دفن شده است صدای هلهله و تکاپو را می‌شنوی و صدای تاریخ را.

مسجدهای مدینه

و در این زمین مدینه مسجدهاست؛ یادگارهایی از هزار و چهارصد سال قبل؛ موزه‌هایی برای نگهداری خاطرات پیشین، موزه‌هایی که محتویات آن را اشیای قیمتی تشکیل نمی‌دهد بلکه روحهای نامرئی و نفسهای ماندگار اصحاب پیامبر، در این مدارها در حرکت و جوشش‌اند. این موزه‌ها نه از سنگ و گل که از جان و دل است و بیمی نیست که چهار دیوار اصلی آن ویران شده باشد و محرابش دگرگون؛ و باکی نیست که شاهان از برای ماندگاری نام خویش بر دور این مساجد تنیده باشند، بی‌آنکه نشانی از سنگ و گل و خاک آن روزگاران به جا بگذارند؛ و بیمی نیست اگر هریک را از ریشه ویران کرده باشند تا بر سلیقه خود بنایی بر ویرانه‌های آن بگذارند، بنایی براساس کلیساها و دیرها و کنیسه‌های کنشتها. نه، بیمی نیست چون در این موزه‌ها کسی به دنبال شاهان نیست. سنگها و ستونها کسی را نمی‌فریبد، بلکه روح سیالی که در آن حرکت می‌کند، دلرباست همان مسجد و محراب کلوخین و همان دیوار و حصار پیشین، زیبنده چشمهای تو است و تو دوست داشتی که آن سمبلها می‌ماندند.

اینجا موزه عشق و روح است و تو خود می‌توانی با آنچه می‌خواهی مرتبط باشی.

و از این مساجد در مدینه بسیار است.

مسجد «قبلتین» و «مساجد سبع» در بخش شمالی مدینه، و مسجد «قبا» در نیمه جنوبی این شهر و مساجد دیگر چون «فضیخ» و گورستانها چون «مشربه امّ ابراهیم». و در میان این مساجد، دو مسجد

ص: ۱۶۶

است بـا وجه مشـخصه بارز و آشـکار؛ یکی مسـجد قبا- نخستین مسـجد اسـلامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله بنا نهاد- و دو دیگر مسـجد قبلتین. دو مسـجد در دو ضـلع مـدینه یکی در شـمال و شـمال غربی و دیگری در جنوب و خـانه پیامبر در حـد فاصل این دو است.

پیـامبر ظهر هر یکشـنبه به مسـجد قبلتین برای دیـدار مردمی که در حاشـیه شـهر بودنـد و نمی‌توانسـتند هر روز به خانه پیامبر بیاینـد، می‌رفت و نماز جماعتی در آن برگزار می‌کرد و روزهای دو شـنبه به جانب دیگر مدینه روانه می‌شد؛ به حاشـیه‌ای دیگر، به مسـجد قبا در یک فرسنگی جنوب مدینه، برای دیدار با مردم و برگزاری نماز جماعت. با چه مرکبی می‌رفت؟ با «یعفور».

چهارپـایی که هرکس می‌توانست داشت، بی تشـریفات و سـاده امـا عظیم. و عجب است این؛ پیـامبر و سـاده‌ترین مرکـب! و آیا این شیوه، خللی در ابهت و اساس مـدیریت او وارد می‌کرد؟ خیر آیا شأن حضـرتش را پایین می‌آورد یا ارزش و نفوذ سـخن یا دیدار او را کم می‌کرد؟ مسـلما نه مشـی مـدیریت پیـامبر اینگونه است، مـدیریتی که مبتنی بر ظـاهر نیست، راهی به دل دارد و اینجـاست که هرگز خلل نمی‌پذیرد.

... و این مسجد قبلتین همانگونه که از نامش پیداست دو قبله دارد: یکی رو به کعبه، یکی رو به قدس؛ درست در برابر هم.

و در همین مسـجد بود که جبرئیل بر پیامبر نازل شـد و روی او را از قدس به کعبه برگرداند و در همین جا جهت قبله تغییر کرد و ما اکنون بر کعبه نمـاز می‌کنیم پشت به قـدس، یعنی که به پشـیبانی قـدس، به اتکاء قـدس؛ پشت سـر یک قبله، رو بروی یک قبله، در محاصره خدا.

و در کنـار ذوقبلتین مساجـد سـعه است، هفت مسـجد در حول و حوش یـک کوه، یـک صـخره و یک میـدانگاه و در این میـدانگاه داسـتان یـک نـبرد در گوش دلت خوانـده می‌شود کـدام نـبرد؟ جنـگ خنـدق، احزاب، و در این میـدانگاه از پس خیابانهـا و آوای دلخراش ماشینها، تو، عمرو بن عبدود را می‌بینی و علی علیه السلام را؛ دو پهلوان، یکی سالخورده و مجرب و دیگری جوان و دلیر و خردمند و سیراب از چشمه فیاض ولایت، مولود کعبه، یار پیامبر؛ و گویی صحنه را می‌بینی و علی شمشیر برکشیده است و عمرو بر خاک مذلت است.

از صـحنه جنگ خنـدق روانه جنوب مـدینه می‌شوی، مسـجد قبا، اولین مسـجد ساخته شـده در اسـلام، اقامتگاه پیامبر در اولین هفته ورود به مدینه.

ص: ۱۶۷

چشم به دیوارها و مناره‌های قبا می‌دوزی، سفیدی یکدست بنا روح تو را آزاد می کند، چشم به گودال وسیع حاشیه مسجد می‌افکنی، به خفتنگاه سلمه و کلثوم و سعد و در جستجوی رد پای پیامبر بر می‌آیی، حضور معنویش را در همه جا احساس می کنی، خرسند می‌شوی و اشک شوق در چشمانت حلقه می‌زند ...

و اما مسجد ضرار که مسجدی بود در کنار همین قبا اثری از آن نیست و پیامبر دستور ویرانی آن را صادر کرده است.

با فاصله‌ای اندک از مسجد قبا، مسجد جمعه قرار دارد، در محله حدیقه بنی نجار و اولین نماز جمعه- توسط پیامبر- در این مسجد خوانده شد و تو صدای ساز و دهل «دهیه» را می‌شنوی، مردی دوره‌گرد که مردم را به خرید اجناسش دعوت می کند ... و در حالی که پیامبر به نماز ایستاده و مسلمانان در حال نمازند ... و در شرق مدینه، باز، مسجد دیگری است به نام «الفضیخ» که مسجدی است کوچک، حدود ۲۰۰ متر مربع با پنج رواق و گنبد کوچک.

و مسجد دیگر، خود مدینه است و مدینه خود مسجد است؛ مسجدی

بزرگ و چندین مسجد دیگر در بطن این مسجد عظیم خوابیده است و در همه جای این شهر می‌توان سجود کرد سجودی از سر شکر ...

پنج شنبه ۱۶/ ۶/ ۱۳۷۴- احد

آفتاب سوزان احد، امروز بر سر ما نیز تابیدن گرفت. احد، میدانگاه وسیع شمال مدینه، رزمگاه احد، جنگ مهم و عبرت‌آموز صدر اسلام. در ضلع شمالی این میدان وسیع، کوه احد است و هم، جبل عینین و نیز «حِجر متّکا» که پیامبر صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را به آن تکیه دادند تا جلو خونرزی را بگیرد و تو گویی در این میدان هنوز جنگ است و تو صدای چکاچاک شمشیرها را می‌شنوی و تک و دو اسبانی که به گریز، از این سو به آن سو می‌روند و سواران را که بر دامنه و تنگه کوه ایستاده‌اند و یاران پیامبر را در احد و حمزه را با همان هیکل پر صلابت و مردانه و ... در این سو «هند» را.

و تو نمی‌خواهی که زمان بگذرد، چه اینکه زمزمه «وحشی»، غلام «هند» را با او می‌شنوی و نمی‌خواهی ثانیه‌ها را ترک کنی و اگر زمان بگذرد نیزه وحشی به سوی حمزه نشانه می‌رود ... عجبا، در این صحرا همه چیز در پیش چشمان توست، هجوم بی‌هنگام برخی مسلمانان به سوی غنائم، محاصره آنها، شهادت یاران پیامبر، آشوب

ص: ۱۶۸

جنگ و ...

در گوشه‌ای از این زمین، قبر شـهدای احـد واقع است، محاصـره در یک چهاردیواری. آنجا قبر حمزه است: «السـلام علیک یا حمزهٔ عمّ رسول اللَّه ...» و در کنارش سه تن دیگر: «مصـعب بن عمیر»، علمدار لشـکر اسلام در جنگ احد و «عبداللَّه بن حزام (شماس)» و عبداللَّه بن جحش:

«السلام علیکم یا أصحابَ رسول اللَّه ورحمهٔ اللَّه وبرکاته ...».

و آفتاب احد همچنان بر تو می‌تابد و شمع وجود تو را آب میکند تا از چشمان تو فرو ریزد.

زن «عمرو بن جموح» را می‌بینی، خیلی هراسان است، اشک می‌ریزد، بی‌تابی می‌کند، نه برای دو پسـر شهیدش در بدر و نه برای دو پسـر شـهیدش در احـد، در همیـن بیابـان، در آن سـوی‌تر، عزیزانی کـه در پیش چشـمانش پرپر شده‌انـد، نه! برای آنـان نمی‌گریـد، اضـطراب او نه برای این است، پس او را چه شده است؟ او نگران پیامبر است. شایع شده است که پیامبر شـهید شده و او نگران مراد و مرشد و رهبر خود است.

به او می‌گویم پیامبر صلی الله علیه و آله زنده‌اند امّا هنوز بی‌تاب است و می‌خواهد اطمینان یابد.

تاریـخ در این سـرزمین تکرار نشـده بلکه در حال حرکت و در جریان است و اگر چه همان هجوم هندسـی آهن، سـیمان، سـنگ و رویش بی‌قواره ساختمانهای بلنـد در این زمین احـد می‌خواهـد همه چیز را از تو بگیرد امّا قـدرت عشق تو همه این قارچها را در هم می‌کوبد و تو مستقیماً وارد صحنه جنگ احد می‌شوی.

اکنون پیـامبر در این سوی صـحرای احـد، در جنوب بیابـان نبرد، بر صـخره‌ای بالاـ رفته‌انـد و جنگجویـان، پیـامبر را نظـاره می‌کننـد. شایعه‌هـا شکسـته می‌شود و روح تو بر خـاک احـد سـجده می‌کنـد. خـدا را شـکر می‌گویی که پیامبر زنـده است. تو اکنون در قرن پـانزدهم هجری نیستی. جسم تو اینجـاست. در زیر این آفتاب داغ، اما خودِ تو، تویِ تو، خویشـتن تو اینجا نیست، تو در چهارده قرن قبل قرار داری، در قرن اوّل هجری و مات صـحنه احد هستی و شـمع وجودت همچنان دارد می‌سوزد و آب می‌شود و از چشـمان تو فرو می‌ریزد ...

یکشنبه ۱۹/ ۶/ ۱۳۷۴ وداع با مدینه و بقیع الغرقد

تا کنون در عمرم، هرگز چنین وداع اندوهبار و غمگنانه‌ای نداشته‌ام، نه تنها من، که هیچ کس نمی‌تواند جلو ریزش

ص: ۱۶۹

اشک و هق‌هق گریه‌اش را بگیرد. همه ناله می‌کنند، آنچنان که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله، زنده در برابر آنان ایستاده است. و مگر واقعاً نه چنین است؟

در جمع ما یک روحانی مخلص، آگاه و اهل حال هست که همین که صدایش به دعا و خواندن زیارت‌نامه بلند می‌شود، سوز لحن و صفای اعتقادش تا عمق جان آدمی اثر می‌گذارد و در این وداع تلخ همو با شیوه صحبتش با حضرت و رفتار غمبارش با اولیای بقیع، همه را اشک افشان می‌کند.

به بقیع که می‌روی باید از دور بایستی و تمام گریه‌ها و ناله‌ها را در سینه پنهان کنی، چهار امام تو در کنار هم به ساده‌ترین شکل ممکن آرمیده‌اند امّا تو حق نداری به کنار قبر آنان بروی، هزاران کیلومتر را طی کرده‌ای و پس از یک عمر انتظار به جوار اولیای خدا و امامان خود آمده‌ای امّا همین سربازان- که خود مأمورند و معذورا- به تو اجازه نمی‌دهند در کنار آنان بنشینی و حتی زیارت‌نامه بخوانی و حتی صدای ناله‌ات بلند شود. باید در همان فاصله ده- بیست متری بایستی و بنگری و آب شوی و بسوزی مثل یک شمع، ساکت و آرام و بی‌هیچ عکس العملی؛ با این احوال آیا حق نداری احساس خفقان و تنگی نفس کنی؟!

چهار امام بزرگ تو آرمیده‌اند، در کنار هم، چهار آرامگاهِ به هم متّصل به ترتیب از طرف قبله: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام و چند قدم آن‌سوتر، عباس عموی پیغمبر و در همان محدوده، کمی بالاتر، فاطمه بنت اسد، و یا فاطمه زهرا علیها السلام- کسی چه می‌داند- هر کسی قولی دارد، آخر این تلهای برآمده خاک هیچ نشانی ندارد و هیچ اسمی، حتی یک سنگ ساده از صدها هزار و بلکه میلیونها سنگ به کار رفته در همان جوار؛ یعنی در محوّطه مسجد النبی، بر روی این قبرها نیست تا نامی و نشانی بر آن حک شود. در آدم از این، به در آید. و اشک در چشمخانه می‌پیچد ... و با این همه تو حق نداری از ده- بیست متری به آنها نزدیک شوی و باید از همان دور عرض ارادت کنی والسلام، تازه، زیارت‌نامه هم نخوانی و اگر می‌خوانی، آهسته ... و آیا این، نوعی لجاجت نیست؟ و آیا حق نداری احساس تنگی نفس کنی؟

... و در این بقیع چه بزرگانی خوابیده‌اند، جز آن چهار امام همام، حلیمه مادر رضاعی پیامبر، همسران او، ابراهیم پسر آن حضرت، و اسماعیل و نیز دختران

ص: ۱۷۰

حضـرت، (امّ کلثوم و رقیه) فاطمه بنت اسـد، اسـماعیل فرزند امام صادق، برخی از شـهدای جنگ احد و ... دیگر کسان که به دلیل همین کم توجهی از ذهن تاریخ رفته‌اند.

از بقیع که می‌آیی بیرون همه چیز عـوض می‌شود، پلّه‌هـای مرمرین از دو سو به محوطه حرم پیـامبر بـاز می‌شود و سـتونهای سـنگی شکیل با چراغ‌ها و چراغ‌دانهای زیباتر برفراز هر یک و ده مناره بلنـدِ بلنـد در گوشه‌های مختلف حرم پیامبر، همه سـفیدِ یکدست که وقتی در شب از دور می‌نگری بلورین به نظر می‌آید، بسیار زیبا و چشم‌نواز.

اکنون برای وداع رو به خـانه پیغمـبر ایسـتاده‌ایم، در بیرون محوطه، بقیع حـدود دویست متر آن سوی‌تر در سـمت راست مـاست، در ضلع جنوب شـرقی حرم پیامبر صـلی الله علیه و آله. روحانی گروه با ناله و آهسته، با پیامبر خداحافظی می‌کند و ما به درد می‌گرییم و همان شرطه‌های دو رنگ، چهار چشمی و بدبینانه، این جمع را می‌پایند و صدای هق‌هق همه بلند است:

«ای رسول خدا! آمده‌ایم با تو خدا حافظی کنیم، امّا دلمان نمی‌آید که از پیش تو برویم، ما تو را چگونه ترک کنیم ...؟

می‌خواهیم با تو بیعت کنیم و قول بـدهیم که دیگر مرتکب گناه نشویم ... ای پیامبر خدا، از خدا بخواه که گناهان ما را ببخشد و در قیامت با تو محشورمان کند و ...»

اینها و جمله‌هایی از این دست در میان سوز و اشک و ناله جمع، آرام آرام زمزمه می‌شد و ما وداعی تلخ را تجربه می‌کردیم.

ناچـارراه افتـادیم و از خـانه پیامبر فاصـله گرفتیم در حالی که با انـدوه، سـر به عقب برمی‌گردانـدیم و برای آخرین بارها خانه‌اش را نظاره می‌کردیم. این هدهد ما و این روحانی مخلصِ جمع، حال عجیبی داشت.

هر چنـد قـدم که می‌رفت، بـاز برمی‌گشت و بـا دست به پیـامبر اشاره می‌کرد و سـخنی می‌گفت که ناله‌ها را از سـینه‌ها در می‌آورد آنچنان سخن می‌گفت که گویی پیامبر زنده است و آیا مگر واقعاً به چنین است؟

ای پیامبر، ما ناگزیریم برویم؛

اگر بار گران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم

حرکت به سوی مکه (احرام و شگفتی‌هایش)

همان یکشنبه، پس از وداع با مدینه،

ص: ۱۷۱

پیامبر، ائمه و بزرگان بقیع الغرقد، بر همان اتوبوسهای مدرن سوار شدیم و آمدیم به طرف مسجد شجره، مسجدی با فاصله‌ای اندک از مدینه و در حقیقت در حاشیه شهر کنونی. در این مسجد، احرام بستیم و آماده شدیم برای ورود به مکه و انجام اعمال.

اول غسل و وضو و بعد هم احرام. دو تکه پارچه سفید، یکی دور کمر، یکی روی شانه، همین و تمام. و همین ماند برای ما از دنیا؛ دو تکه پارچه سفید، یادآور کفن، بی‌هیچ لباس دیگر و زینت دیگر. ساعت و انگشتر را هم از دستم بازکردم و در آوردم و کفشها را هم.

بعد از نماز تحیّت مسجد، نیّت حج کردیم: «برای انجام فرمان خدای تعالی، عمره مفرده بجا می‌آورم به احرامش، قربهٔ الی اللّه» و سپس: «لبّیک اللّهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، إنّ الحمدَ والنّعمهٔ لک والملک لا شریکَ لکَ لبّیک» و از داخل مسجد راه افتادیم به طرف بیرون لبّیک‌گویان، حال عجیبی داشت این «لبّیک». تا کنون هیچ وقت اینگونه با خدا صحبت نکرده بودم و احساس می‌کردم تا کنون هیچوقت خداوند اینگونه به سخنم عنایت نداشته‌است. «لبّیک» راگفتیم و ۲۴ چیز برما حرام شد و در حقیقت همه چیز را از ما گرفتند؛ یعنی که دنیا را کاملًا وداع کردیم درست مثل مرگ و در این حال اوّلین چیزی که به یاد من آمد، مرگ بود. پس ما اینگونه می‌میریم ودنیا را وداع می‌کنیم؟!

بعد از این لبیک باید مراقب تمام اعمال و رفتار خود باشی، حق نداری به کسی دستور دهی، همه کارها را باید خود انجام دهی. عادات یک عمر زندگی را باید کنار بگذاری و اگر خطا کنی جریمه می‌شوی و یا حَجّت باطل می‌شود و باید بار دیگر انجام دهی، چند سال دیگر؟ معلوم نیست. خودت یا کسی دیگر به نیابت از تو؟

معلوم نیست. آنچه پیداست اینکه تا دوباره حج نکنی همه چیز بر تو حرام می‌شود و اینجاست که باید مراقب اعمال و رفتار و گفتار خود باشی مبادا که خطا کنی، سرت را پایین بگیر، پلکهایت را خاضعانه فروانداز، مبادا چشمت به نامحرم افتد. مراقب باش به آینه ننگری، خودت را در آینه نبینی، خودبینی حرام است! از این لحظه تا پایان اعمال حج، تو محدودیتهای بسیاری داری، حتی بدن تو در اختیار تو نیست، حق نداری خراشی بر تن خود وارد آوری که خونی تراوش کند. جسم تو دیگر امانتی است در نزد تو. آیا تا کنون، اینگونه متوجه خود شده بودی یا در برخورد با خود و اجتماع، تا این

ص: ۱۷۲

حد وسواس به خرج داده بودی؟ مسلماً خیر. پس اکنون امتحان کن.

این زمان چند ساعته یا چند روزه، برای تو یک کلاس فشرده است تا بیاموزی، نه تنها بیاموزی که عمل کنی و حداقل بخشی از آن را در زندگی خود به کار گیری.

در اینجا تشخصی در کار نیست تو هر که می‌خواهی باش، فعلًا در دو پارچه سفید، بی‌هیچ علامت و مشخصه‌ای فرورفته‌ای، هم تو، هم دیگران. اینجا همه عناوین تو را از تو گرفته‌اند همه لباسهایی که به آنها فخر می‌کردی و همه زینتها.

پس از احرام، دوباره بر همان اتوبوسها سوار شدیم امّا نه آن بودیم که پیش از احرام خود را می‌شناختیم، مایی دیگر، هویتی دیگر، فردی دیگر، با شناسنامه‌ای جدید، شناسنامه‌ای که از او غبار برگرفته بودند و ای کاش خلسه حیات، ما را دوباره منگ نمی‌کرد!

راه مدینه تا مکه به مراقبه گذشت، مراقبه‌ای سخت امّا باشکوه و شیرین با سرهایی فروافتاده و تواضعی بی‌نظیر و اطاعتی مطلق و جسمی یک‌پارچه روح و چشمانی آب گرفته و دلی شکسته. در میان بوی خوش صلوات، به اقامتگاه خود رسیدیم، با فاصله‌ای کمتر از ده دقیقه راه تا کعبه. فقط لوازم و اثاثیه را در اتاق مورد نظر خویش گذاشتیم و هراسان برگشتیم. شب از نیمه گذشته بود و ما انبوه سفید پوشان در خیابان منتهی به مسجدالحرام منتظر، تا کی روانه کعبه شویم.

لبّیک گویان راه افتادیم، لحظات اشتیاق افزایی بود. از پس چند دقیقه به مسجدالحرام رسیدیم. هدهد کاروان از ما خواست چشمها را به زمین بدوزیم و ما چنین کردیم. از چند پله پایین آمدیم و ...

سپس، به ناگهان روحانی کاروان گفت: این شما و این کعبه! هر چه می‌خواهید بنگرید و هر چه می‌خواهید طلب کنید. سر را بلند کردم. کعبه در برابرم بود، ساده و باعظمت.

استواری، شکوه و روحانیتِ خیره‌کننده‌ای داشت، بزرگ‌تر و مرتفع‌تر از آنچه فکر می‌کردم. بی‌اختیار به زانو در آمدم و پیشانی را به زمین گذاشتم و سجده شکر بجا آوردم. حاجیان پروانه‌وار به گرد کعبه در طواف بودند. هر کسی به حال خود بود، در میان جمع، امّا تنها با خود و خدا، ما نیز به این رودخانه جاری پیوستیم.

وصف کعبه و حجر الأسود

کعبه، یک خانه سنگی مکعب است به

ص: ۱۷۳

ارتفاع تقریبی ۱۵، طول ۱۲ و عرض ۱۰ متر، در وسط یک محوطه وسیع که گرداگرد آن را مسجدالحرام احاطه کرده، واقع است.

با یک پارچه سیاه بسیار ضخیم که هنر بافندگانش به روشنی پیدا است، آن را پوشش داده‌اند.

کعبه به صورتی واقع شده است که چهار زاویه آن تقریباً به چهار سمت اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) است و در نتیجه اضلاع آن به جانب شمال شرقی، شمال غربی، جنوب شرقی و جنوب غربی است.

حجرالا-سود درست در زاویه شرقی خانه واقع شده است با فاصله‌ای بیش از یک متر از زمین به گونه‌ای که اگر کمی خم شوی می‌توانی سر را به گودال آن فرو بری و ببوسی. این سنگ سیاهِ تو خالی که رگه‌های قهوه‌ای نیز در داخل آن دیده می‌شود، خود در یک قاب نقره‌ای جاسازی شده است و هیچوقت نیست که از استلام و بوسه زائران فراغت حاصل کند، مگر در وقت نماز که همه باید به این فریضه مشغول شوند.

مردان از همه نژادها و رنگها با جدّیت و پشتکار وصف ناپذیری عاشقانه قصد دارند خود را به حَجَر نزدیک کنند و آن را ببوسند و تو نیز چنینی و در میان هجوم و فشار جمع- که تشنگان معرفت حَجَر هستند- جسم خود را از یاد می‌بری، تنی که در آن تنگنا تا حدّ ممکن مچاله شده است.

در آن حال عشق به بوسیدن و استلام این سنگ آسمانی و بهشتی و این سمبل عالم ملکوت همه چیز را از یاد تو می‌برد، حتی خودت را.

وقتی سرت را داخل آن گودال می‌کنی تا ببوسی، به یکباره خودت را با همان حجر، تنها احساس می‌کنی، تو می‌مانی و حجر، و سکوت و عشق، و تنت، و جسمت، و جسمانیّتت را بیرون می‌نهی، و سرت را که پرشور است و عاشق، و هم دلت را، با حجر تنها می‌گذاری و این لحظات سکوت و شکوهمند، اگر چه بسیار کوتاه است، امّا برای فرونشاندن عطش تو کافی است و تو سیراب می‌شوی، سیراب چیزی مبهم، امّا پر رمز و راز چیزی که خود نمی‌دانی چیست امّا می‌دانی که از عالم دیگر است؛ و وقتی سر از حجر برمی‌گیری، لبخند خشنودی و صفا بر چهره تو، و صورت دلت می‌نشیند. انگار سبک شده‌ای و آزاد. کمی این سوی‌تر می‌آیی و هنوز سرمست حجری و نمی‌دانی به کدام سو باید بروی امّا کمی که می‌گذرد عطش دیدار

ص: ۱۷۴

تو زیادتر می‌شود، عطشی که با تشنگی پیش از دیدار حجر تفاوت دارد، عطشی لذّت بخش، فراقی نه آزار دهنده بلکه لطیف و انتظار برانگیز. باز هم دوست داری به دیدار حجر بروی.

در کنار حجرالاسود، در ضلع شمال شرقی کعبه، درِ خانه واقع است، با فاصله‌ای قریب دو متر از سطح زمین که وقتی دستها را بلند می کنی، می‌توانی طاقی را که در برروی آن قرار داده شده، استلام کنی و همین ضلع کعبه و حول و حوش در، توقفگاه اصلی نیایشگران حاجتخواه است و هر گاه به این قسمت بنگری، جمعی را می‌بینی که سر بر دیوار کعبه نهاده‌اند و گرم رازگویی‌اند و من به چهره هر یک نگاه کردم خشوعی وصف‌ناپذیر را دیدم و چه بسیار چشمان اشکبار، و دستانی که به حاجت بلند شده و به دیوار کعبه چسبیده است و مردمانی از سراسر جهان، سیاه و سفید، و اروپایی و آفریقایی و آسیایی و ... از همه دست انسانهایی که حاجت از یک خدای می‌طلبند امّا با لهجه‌ها و زبانهای گوناگون. و در مقابل همین ضلع کعبه، پنج شش متر آن‌سوی‌تر، «مقام ابراهیم» قرار دارد؛ دو رد پا بر سنگی، سنگی که ابراهیم بر آن ایستاد تا کعبه را بنا کند و این سنگ اکنون واقع در یک حباب شیشه‌ای است و این مجموعه، خود، در حصاری برنجی محفوظ است.

در سمت چپ همین مقام ابراهیم با فاصله‌ای اندک، چاه زمزم است که اکنون با سیستمهای جدید، آب آن استخراج می‌شود و آن سوی‌تر دو ردیف پلکان تو را به زیرزمین می‌رساند، به کنار چاه که موتورهای مکش آب بر سر آن است و چند ردیف شیر آب، که می‌توان وضو گرفت و آب نوشید و این آب زمزم در تمام مسجدالحرام و نیز مسجدالنبی در مدینه حضور دارد در کلمنهای بسیار.

و تو اکنون احساس می کنی که اسماعیل همچنان بر زمین چنگ می‌زند امّا دیگر نه بر عطش خود که بر تشنگی حج کنندگان دل می‌سوزد و می گرید و احساس می کنی که خدای اسماعیل زمزم را همچنان به جوشش می‌آورد ... اصلًا این سرزمین، زمین دیگری است. سنگ سیاه آن از آسمان راز است و آب بلورینش از زمین اعجاز. اینجا تو باید عینکی از اعتقاد و ایمان به دیدگان خود داشته باشی تا چشمانت از خیرگی و بهت آزار نبیند. اینجا باید دلی به وسعت آسمانش بیابی تا به سرشاری زمزمش بجوشی. در همه جای

ص: ۱۷۵

این زمین و همه اعمالی که بر تو واجب است رازهایی است شگفت و از پسِ هر کدامش صدها خورشید حقیقت خودنمایی می‌کند. و تو تنها باید ابرهای تردید را به کناری بزنی تا تلألؤ این خورشیدها را دریابی.

در ضلع شمال غربی کعبه به فاصله اندک، حجر اسماعیل واقع است، دیواری کم ارتفاع- کمتر از یک متر- و به صورت نیم دایره و طواف تو نباید از بین خانه و حجر انجام شود و اگر در همین جا نظر به بالا افکنی ناودان کعبه را می‌بینی که طلایی است.

ضلع جنوب غربی خانه، همان است که بر روی مادر علی علیه السلام شکافته شده است و این مادر- فاطمه بنت اسد- پای به کعبه نهاد تا مولودی چون علی را بر زمین خدا و در خانه خدا بگذارد و این خود از تأمّل برانگیزترین حوادث تاریخی کعبه است.

مناسک حج

پس از هفت بار طواف به دور کعبه، می‌ایستی برای دو رکعت نماز طواف، و تو کم کم داری سبک می‌شوی. هر چه از اعمالت بیشتر می‌گذرد احساس اطمینان و سبکی بیشتری می‌کنی. نماز را که تمام می‌کنی می‌روی به سمت صفا و مروه، و این صفا و موره، دو کوه است با فاصله ۴۲۰ متر که باید این فاصله را هفت بار طی کنی.

طی نه، «سعی» کنی ... و نقطه آغاز، صفا است تقریباً در برابر زاویه شرقی کعبه؛ یعنی حجر الاسود، با فاصله‌ای نه چندان زیاد و در حقیقت متّصل به گوشه‌ای از مسجدالحرام.

در اینجا نشانی از دو کوه نمی‌بینی و فقط- شاید به جهت سمبل- چند تکّه از سنگهای کوه صفا نمایان است و بقیه در لایه‌هایی از آهن و سنگ محو شده است.

تو باید از صفا شروع کنی و در سعی هفتم به مروه ختم نمایی.

ترکیب جدید صفا و مروه اگر چه از جهت رفاهی کامل است امّا تصنّعی است وتو را قانع نمی‌کند گویا می‌خواهد تو را در حد ادای یک تکلیف شرعی محصور کند امّا تو از این صفا و مروه توقّع بیشتری داری و آرزو می‌کنی که ای کاش این سالن دو طبقه از بیخ و بن برکنده می‌شد تا آفتاب حجاز بر سر و صورتت بتابد و تو همان کوه و خاک و سنگ و زمین را بر این سنگهای مرمر ترجیح می‌دهی. تو آرزو داری که در این تشنگی، تنهایی و بی‌تابی هاجر را درک کنی.

ص: ۱۷۶

حج و اعمالش همه رمز است. سعی یعنی چه؟ یعنی دویدن، در کجا؟ در بین دو کوه، در چه فضایی؟ در زیر آفتاب، به دنبال چه؟ به دنبال آب. تو باید در سعی چون هاجر تشنه و هراسان باشی و اگر این را از تو بگیرند سعی را از تو گرفته‌اند و تو تنها به رفع یک تکلیف خواهی پرداخت. تو اکنون باید مروه را در پیش نظر داشته باشی و آسمان مروه را ببینی. باید از زمینی عبور کنی که هاجر به آن پاگذاشته است، و تو می‌خواهی دویدنهای خستگی ناشناس و پیامدار هاجر را ببینی امّا ...

در این سعی صفا و مروه فقط یک بار حال تو تغییر می کند، در هر دور یک بار.

چرا؟ چون در آن لحظه درست مثل هاجر می‌شوی کدام لحظه؟ لحظه‌ای که باید فاصله‌ای را با حالت هروله و خیز و دو انجام دهی. در این حالت، اضطراب ونگرانی یک مادر در وجود تو زنده می‌شود. یک مادر که دنبال آب است، یک هاجر.

آری باید سعی کنی، نه یک بار، هفت بار آنچنان که خدایت تو را به مقصود رساند این هروله، روح تو را یکسر به روح هاجر پیوند می‌دهد و چه سماع سکرآوری است این هروله!

از پسِ این هفت سعی، به «تقصیر» می‌پردازی، کوتاه کردن موی یا ناخن، بریدن از آنچه زینت است. دور کردن آخرین علامت تشخص برای طوافی دیگر و نمازی دیگر.

اکنون می‌روی برای طوافی دیگر، کدام طواف؟ طواف «نساء» چرا طواف رجال نه؟ در این خود نیز، رمزی است. تو با طواف و نماز نساء، از احرام در می آیی. یعنی که دوباره همه چیز را به تو برمی گردانند امّا نه اینکه در جهل به سر ببری. اعمال تو با طواف و نماز نساء پایان می گیرد تا آنگاه که برای حجّی دیگر ازمکّه بیرون روی. دایر مدار تمام اعمال حج تو «هاجر» است یک مادر، یک زن. و این از برای آن است که کرامت زن به تو یادآوری شود. در تمام اعمال تو رد پای هاجر پیداست، در «سعی» هست، در طواف هم و در نماز طواف و بعد، در رمی جمرات و حتی قربانی. هاجر کیست؟ زن ابراهیم، نه، بهتر است گفته شود کنیز سارا، کنیز زن ابراهیم و هم زن ابراهیم. زنی کنیز، شاید از چشم کوچک تو کم‌ارزش‌ترین آدمیان، امّا در نظر خدا محترم‌ترین. این نهایت احترام به زن است.

و تو اکنون بار دیگر به طواف می‌پردازی، به طواف نساء و سپس نماز می گزاری، نماز نساء و اعمال تو مقدّمتاً

ص: ۱۷۷

پایان پذیرفته است و سبکبال و سرشار به خانه خود برمی‌گردی امّا همچنان در اندیشه‌ای و رمزها تازه‌دارد در وجود تو جان می‌گیرد و روح تو را شکلی تازه می‌بخشد.

دوشنبه ۲۷/ ۶/ ۱۳۷۴ طواف آخر

از پس یک هفته انس با کعبه و مسجدالحرام و لحن دلپذیر «شیخ محمّد السُبیّل» امام جماعت مسجدالحرام و نیز انسی یک هفته‌ای با پیامبر و خانه‌اش در گرگ و میش صبح و پس از آخرین نماز جماعت، طواف آخر را بر گرد کعبه انجام دادیم. طوافی رقّت انگیزِ دل و اشک آورِ چشم. هفت دور دیگر بر روی طوافهای روزان پیشین. امّا این یکی، طواف وداع بود. طواف خدا حافظی، با که؟ با خانه یا خدا؟ وداع با خانه، نه با خدا، که تو هنوز تازه با خدا پیمان بسته‌ای و چشم و دلت گریسته است تا آنکه خدا با تو بماند، در همه جا، در خواب و بیداری، در اینجا و آنجا، تا فردا، تا پایان عمر، تا همیشه. پس این یک وداع نیست، یک سلام است، یک شکر است، شکری از آن سبب که تو را به خانه خود پذیرفته است و تو بار دیگر به چشم کعبه، به حجرالأسود می‌نگری، ای چشم کعبه، نگاه خود را از ما دریغ مدار. آمین.

ص: ۱۷۸

صفحه سفید

ص: ۱۷۹

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۸۰

ره‌آوردی از دیار دوست

در یکی از روزهـای اقـامت در مـدینه منوّره و در پی آشـنایی با مراکز فرهنگی و علمی آن دیار، به انجمن ادبی مـدینه منوّره (نادی المدینهٔ المنوّرهٔ الأدبی) رفتیم. گفتنی است آقای براتی پیشتر زمینه این دیدار را فراهم آورده بودند. اسـتاد محمّد هاشم رشـید رییس انجمن در انتظار ما بود. انجمن تعطیل بود لیکن وی تنی چند از شاعران و ادیبان را دعوت کرده بود تا آنان نیز در این دیدار حضور داشـته باشـند. یکی از آنان که از شاعران بلند آوازه جزیرهٔ العرب بود قصیده بلندی در نَعْت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله با شور و هیجان ویژه‌ای خواند و آنگاه در زمینه‌های مختلف گفتگو کردیم.

افزون بر پرسشـهای تـاریخی از گذشـته‌های جغرافیـایی مـدینه و قبایـل آن به لحـاظ حضـور یکی از عالمـان و نویسـندگان که اثری ارجمند درباره مدینه نیز تألیف کرده است و از مدینه شـناسان به نام آن دیار است، درباره جهان اسـلام، مشکلات جوامع اسلامی و راه‌حلهای گونه‌گون آن سـخن رفت. آقای رشـید، که به ظاهر دیرینه سال می‌نمود، محضـر بسیار شیرین، همدلانه و ارجمند داشت. او بر ضـرورت پیوند فرهنگی میان کشورهای اسـلامی تأکید می‌کرد. از ایران به عظمت یاد می‌کرد و از اینکه بتواند روابط فرهنگی گسترده‌ای با ایران داشته باشد خشـنود بود و تأکید می‌کرد که بسـیاری از رویارویی‌های ناهنجار و مآلًا تلخ، به لحاظ عدم شـناخت دقیق از آراء و اندیشه‌ها و مواضع فکری، اعتقادی و سیاسی یکدیگر است. تأکید او بر امامان شیعه علیهم السلام به عنوان

ص: ۱۸۱

چهره‌های برجسته تاریخ اسلام و حبّ اهل بیت علیهم السلام به عنوان باوری بنیادین در دین، ارجمند بود.

دیدار ما با ادیبان، شاعران و نویسندگان آن انجمن به درازا کشید و در پایان پس از پذیرایی، از کتابخانه انجمن دیدن کردیم و با تلاشهای فرهنگی و پژوهشی آن انجمن آشنا شدیم. آقای محمّد هاشم رشید از سر لطف مجموعه عظیمی از آثار نشر یافته در آن انجمن را به ما هدیه کرد و در بازگشت ما را تا محلّ استقرار همراهی کردند.

اکنون با نگاهی گذرا به «انجمن ادبی مدینه منوّره» بر اساس توضیحات مسؤولان آن مجمع ادبیِ ارجمند و نیز جزوه‌های نشر یافته جهت شناسایی و شناساندن آن، برخی از آثار نشر یافته آن را نیز معرفی می‌کنم:

انجمن ادبی مدینه منوّره:

انجمن ادبی مدینه منوّره به سال ۱۳۹۵ بنیاد نهاده شده است. گسترش آگاهی از طریق برگزاری گردهمایی‌ها، کنفرانس‌ها، سخنرانی‌ها، شب‌های شعر و قصّه، محافل بحث و نقد و بررسی شعر و کتاب، چاپ و نشر کتاب‌های ادبی و علمی و ... از جمله اهداف این انجمن است.

انجمن دارای گروه‌های مختلف زیر است که در ابعاد گونه‌گون فرهنگی و علمی تلاش می‌کنند:

۱- گروه شعر ۲- پژوهش و نقد ۳- میراث ۴- قصه ۵- کنفرانس‌ها و انجمن‌ها و ...

رییس انجمن، محمّد هاشم رشید از شاعران و ادیبان بلند آوازه عربستان و نایب رییس آن محمّد عید حظراوی، از ادیبان و نویسندگان آن دیار و نیز چهار عضو دیگر است.

برای پژوهش و نشر و تلاشهای فرهنگی گروه‌های ذیل سامان یافته است:

۱- گروه چاپ؛ این گروه کتاب‌هایی را که هیأت علمیِ انجمن تدوین کرده و یا آثار را که مؤلّفان ارائه داده‌اند و همگون اهداف انجمن است، به این گروه می‌سپارد تا برای چاپ و نشر آن اقدام کنند.

۲- خرید کتاب؛ این گروه به تهیه و گسترش منابع مطالعاتی و پژوهشی انجمن یاری می‌رساند و آنچه را که محقّقان انجمن نیاز دارند با پیشنهاد به این گروه تهیّه می‌کند.

۳- گروه فرهنگی؛ تمام مراسم، تشکیل محافل، برگزاری گردهمایی‌ها،

ص: ۱۸۲

شب‌های شعر و قصّه و تنظیم دیدارها به عهده این گروه است. مسابقات فرهنگی آموزشی و پژوهشی نیز به همّت این گروه برگزار می‌شود.

۴- گروه کتابخانه‌ها و میراث فرهنگی.

فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی:

برای گسترش فرهنگ قرآنی، و تبلور عینی قرآن در ذهن و زبان مردم، انجمن ادبی مدینه از سال ۱۳۹۸ هجری قمری مسابقات حفظ، تجوید و مفاهیم قرآن را سامان داده است. این مسابقه همه ساله در ماه رمضان و بر اساس حفظ تمام قرآن، ۲۰ و ۱۰ جزء قرآن و یک جزء آن برگزار می‌گردد. به مثل در مسابقه ۱۴۱۵ اوّلین برنده تمام قرآن ۴۰۰۰ ریال سعودی جایزه گرفته است. در آغاز جوایز را خود انجمن می‌پرداخت لیکن پس از آن، به پیشنهاد افراد نیکوکار، چنان روا داشته شده است. که همگان در دادن جوایز مشارکت کنند از این روی، عملًا انجمنِ ادبی، مسابقه را برنامه‌ریزی می‌کند و سامان می‌دهد و جوایز را افراد نیک‌اندیش و نیکوکار و یا مؤسسات می‌پردازند و یا انجمن را در پرداخت آن یاری می‌دهند.

۲- انتشارات:

انجمن در جهت اهداف خود انتشاراتی نیز بنیاد نهاده است. کتابهای اعضای انجمن و گاه آثاری که از بیرونِ انجمن بدانجا ارجاع داده می‌شود. در لجنه‌ای از عالمان و ادیبان به بررسی و نقد نهاده می‌شود و چون با معیارهای نشر انجمن همخوانی داشته باشد، به نشر آن مبادرت می‌شود. تا سال ۱۴۱۶، نود ونُه عنوان کتاب در موضوعات مختلف- که جنبه ادبیات آن غلبه دارد- نشر یافته است. برخی از آنها را به تفصیل یاد خواهیم کرد.

۳- کنفرانس‌های ادبی و علمی:

از جمله تلاش‌های فرهنگی انجمن برگزاری کنفرانس‌های سالانه ادبی و علمی است و نیز دیدارهای بین شاعران و ادیبان جهان اسلام که برای گفتگو در جهت جستن راه‌حل‌های کارآمد برای گسترش زبان و ادب عربی انجام می‌گیرد. و در این کنفرانس‌ها، شخصیت‌های علمی، فرهنگی و نویسندگان جهان اسلام شرکت می‌کنند و درباره موضوعات مختلف اسلامی و غالباً ادبی و یا با نگاه ادبی بحث می‌کنند. این کنفرانس‌ها سالانه است؛ به مثل در کنفرانس که به سال ۱۳۹۹ برگزار گردیده

ص: ۱۸۳

است عناوین برخی از سخنرانی‌ها چنین است: «مصادر السیرهٔ النبویهٔ وتقویمها» فارق حماد، «من فقه السیرهٔ النبویهٔ» عطیّه محمّد سالم، «اضواء علی اللغات السامیه» احمـد جمال العمری، «اعجاز القرآن» عبدالفتاح عاشور، «اصحاب الکهف فی القرآن»، «الأدب المقارن» و ...

و در کنفرانس ۱۴۰۰ ه. ق. برخی از عناوین چنین است: «فلسطین اسلامیهٔ قبل أن تکون عربیهٔ» محمد منتصر الکتانی، «الغزو الفکری للمسلمین» عطیّه سالم.

و در کنفرانس سال ۱۴۱۳- نمونه را- می‌توان از عناوین ذیل نام برد:

«الاتّجاهات السلبیهٔ فی الشعر العبّاسی» عبدالسلام راغب، «ادب الرحلهٔ الی الغرب» عبدالعزیز السند، «التعلیم فی المدینهٔ المنوّره»، محمّد حسن.

و در سال ۱۴۱۵ ه. ق. «الصور الفنّیهٔ عند عبدالقادر الجرجانی» سعید السریحی.

«الکنایهٔ و مفهومها وقیمتها البلاغیّه» محمود شاکر القطّانی، «من تاریخ أسواق المدینهٔ فی الجاهلیّه» خالد نعمان و ....

عناوین برخی دیگر از بحثها چنین است:

«التصویر الفنّی فی القرآن»، «الاعجاز العلمی فی القرآن»، «القرآن الکریم فی اعجازه الفنّی»، «فی رحاب الحاد المقدس» «المدینهٔ المنوره وتاریخها».

مسابقات ادبی:

از دیگر تلاشهای انجمن ادبی برگزاری مسابقه‌های ادبی (شعر، قصّه و مقاله) است، این مسابقه نیز همه ساله تشکیل می‌شود، به سال ۱۳۹۹ اوّلین برنده مسابقه قصّه پنج‌هزار ریال سعودی را از آنِ خود ساخت.

کتابخانه‌ها:

۱- کتابخانه کودکان:

در این کتابخانه که آرایه‌هایی چشم‌نواز و دیدنی دارد و سالن مطالعه آن به گونه‌ای دلپذیر آذین شده است تا بر جاذبه آن بیفزاید، بیش از سه هزار جلد کتاب و غالباً داستان و قصّه‌های مصور وجود دارد. سالن ویژه‌ای نیز برای نمایش فیلمهای مختلف در نظر گرفته شده است تا کودکان را در رشد دانش و گسترش آگاهی‌ها یاری رساند و اوقات فراغت آنان به گونه‌ای شایسته پر شود.

۲- کتابخانه ادبی:

و آن مشتمل است بر کتاب‌های نشر

ص: ۱۸۴

یافته از سوی انجمن و آثار ادبی ادیبان و شاعران سعودی و آثار انجمن‌های ادبی کشور که منشورات هر یک از انجمنها در جایگاه ویژه‌ای قرار گرفته است.

۳- کتابخانه عمومی:

این کتابخانه برای مطالعه و پژوهش اعضای انجمن و نیز پژوهشگران و محقّقان و ادیبانی است که به آنجا مراجعه می‌کنند؛ از جمله بخش‌های جالب این کتابخانه دوره‌های مختلف مجلّه جهان اسلام است؛ به ویژه مجلات ادبی.

کتاب‌های کتابخانه به گونه‌ای موضوعی چیده شده و کتابخانه به صورت قفسه باز اداره می‌شود کتاب‌ها در عناوین ذیل طبقه‌بندی شده است:

فلسفه و علوم متعلّق به آن، ادیان، علوم اجتماعی، لغت و ادب علوم محض، هنر، جغرافیا و تاریخ و شرح حال و مجلات.

مجله «العقیق»:

انجمن ادبی مدینه منوّره، مجله‌ای منتشر می‌کند با عنوان «العقیق» که بیشتر جنبه ادبی دارد و پژوهش‌های علمی درباره شعر، قصه و ادبیات جزیرة العرب محتوای آن را تشکیل می‌دهد.

«العقیق» انتشار منظمی ندارد و به اصطلاح از مجلّات ادواری نیست. فصول مختلف آن بدینگونه است: «البحوث والدراسات»، «المقالات» «القصّه»، «دیوان الشعر» «مراجعات الکتب»، «رسائل ثقافیّه» و «رسائل جامعیه».

«العقیق» مجله‌ای است پر برگ و بار.

آخرین شماره‌ای که در اختیار من است شماره «۱۲- ۱۱» است که ۱۴۱۷ نشر یافته. عناوین برخی از مقالات همین شماره چنین است: «أزمهٔ القصیده»، «ابن خلدون وجغرافیا»، «ملامح من الاعجاز الفنّی فی القرآن الکریم»، «شعر الموقف فی العصر الجاهلی»، و در بخش معرّفی رساله‌های دانشگاهی، رساله‌ای معرفی شده است با عنوان: «معاییر البحث العلمی فی التربیهٔ الاسلامیه». هر شماره از «العقیق» در پایان بخش کوتاهی دارد به زبان انگلیسی.

عناوینی از مقالات شماره‌های دیگر را نیز می‌آوریم:

از شماره «۱۰- ۹»: «النقود فی الاسلام» که بحثی است گسترده و سودمند، «الاتّجاهات السلبیهٔ فی الشعر العبّاسی»، «نور الحقّ: قصّهٔ من التراث الاسلامی»، «المرأهٔ فی الشعر العربی

ص: ۱۸۵

والفارسی والترکی» که گزارشی است از رساله‌ای دانشگاهی از قاهره. در این شماره گزارشی است مفصل از بحثی درباره گسترش زبان عربی، که یکی از ادیبان بحث را طرح کرده است و سه تن از ادیبان جهان عرب به نقد و بررسی و اظهار نظر در آن پرداخته‌اند.

از شماره «۸ – ۷»، «العرب و العروبه فی الشعر السودانی»، «الوحدهٔ الاسلامیه ومقوّماتها فی شعر شوقی»، «البدیع لابن معتزّ»، «مصطلحات النحو الکافی من کتاب معانی القرآن للفرّاء».

از شماره «۶– ۵»، «الجاحظ شاعراً»، «التعبیر الکنایی عند الجاحظ»، «رمضان فی الشعر العربی»، و «التعلیم فی المدینهٔ المنوّره».

از شماره «۴– ۳»، «تعریب الدواوین فی العصر الأموی»، «دور محمّد اقبال فی توجیه الادب والشعر»، «اعادهٔ النظر فی تعلیم المرأه» پژوهشی است میدانی از آموزش مختلط در غرب و طرح بحثی است از چگونگی آموزش دختران در مدارس.

از شماره «۲– ۱»، «مفهوم القریهٔ و دلالتها فی القرآن الکریم»، «تأمّلات فی أسلوب التکرار القرآنی فی ضوء سورهٔ الرحمن»، «الاسلام العلمی للبیرونی فی علم المعادن»، «فی رحاب المسجد النبوی الشریف/ شعر»، «محمّد صلی الله علیه و آله فی المدینه»، نقدی است بر کتاب مونتمگری وات.

نگاهی به برخی از آثار نشر یافته انجمن ادبی مدینه منوّره:

پیش‌تر آوردیم که انجمن ادبی مدینه منوّره تا سال ۱۴۱۶ حدود ۹۰ جلد کتاب در موضوعات مختلف و بیشتر در حوزه ادبیات منتشر کرده است. اکنون برخی از این آثار را به اختصار معرّفی کنیم:

۱– عمارهٔ و توسعهٔ المسجد النبوی الشریف عبر التاریخ، ناجی محمّد حسن عبدالقادر الأنصاری، المدینهٔ المنورهٔ، نادی المدینهٔ المنورهٔ الأدبی، ۱۴۱۶.

گزارشی است دراز دامن از ساختمان مسجد نبوی در مدینه منوره و تطوّرات و تحوّلات آن. مؤلف، کتاب را در شش فصل سامان داده است:

در فصل اوّل از وضعیت اقلیمی و طبیعیِ مؤثّر در ساختمان مسجد سخن رفته است و در ضمن آن از اسلام آوردن انصار، فضیلت مدینه منوره، فضل مسجد نبوی، حضور رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در مدینه، موقعیّت جغرافیایی مسجد نبوی (صص ۴۲– ۱۹).

ص: ۱۸۶

با فصل دوّم، تاریخ شکل گیری مسجد نبوی آغاز می‌شود و در این فصل از ساختمان مسجد در روزگار رسول اللَّه صلی الله علیه و آله سخن می‌رود؛ از شکل گیری ساختمان مسجد، از چگونگی بنیاد آن. از مشارکت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله درساختمان‌آن، از افزونی‌های روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله، حجره شریفه، ستونها، مأذنه‌ها و منابر ... (صص ۷۹– ۴۳).

در فصل سوّم، تحولات و تطوّرات ساختمانی و تاریخی مسجد نبوی از سال یازدهم تا سال ۶۵۶ گزارش شده است.

مسجد نبوی در عهد خلفا، در روزگار علی علیه السلام، در حاکمیت امویان و در عهد عباسیان. در تمام این بخشها گزارش نویسنده تحلیلی است و دقیق و مستند به منابع کهن با وصف ویژگیهای مسجد در آن روزگاران. در همین بخش توسعه‌ای که در زمان مهدی عباسی سامان یافته به تفصیل گزارش شده و چگونگی ساختمان، درها، مأذنه‌ها و اصلاحات و ... تبیین شده است.

(صص ۱۱۹– ۸۱).

فصل چهارم، ویژه گزارش چگونگی مسجد نبوی، تعمیرها و اصلاحات و حوادث مرتبط با آن از سال ۶۵۶ تا ۱۳۴۴ است. و همچنین گزارشی از روزگار مملوکیان، حاکمیت دولت عثمانی، ساختمان آن در روزگار حاکمیت سلطان عبدالمجید و تعمیرات و اصلاحات پس از آن. (صص ۱۶۰– ۱۲۱).

در فصل‌های پنجم و ششم، با تفصیلی بیشتر و گزارشی دقیق‌تر و وصفی گویاتر چگونگی مسجد نبوی در روزگار حکومت آل سعود به ویژه حکومت فهد بن عبدالعزیز سخن رفته است (صص ۲۵۱– ۱۶۱).

کتاب «عمارهٔ و توسعهٔ المسجد النبوی الشریف عبْرَ التاریخ» کتابی است سودمند، پر مادّه و دقیق که سیر تاریخی ساختمان و تطوّرات مسجد نبوی را با دقّت گزارش کرده است.

۲– المدینه ... الیوم، محمّد صالح البلیهشی، المدینهٔ المنوره، نادی المدینهٔ المنوره، ۱۴۰۱

مؤلّف، کتاب را به انگیزه گزارش وضع مدینه منوّره در آغاز قرن پانزدهم به قلم آورده است؛ از این روی در عنوان توصیفی آن نوشته است: «المدینهٔ المنورهٔ فی بدایهٔ القرن الخامس عشر». نویسنده درآمدی بر کتاب نگاشته است و در آن از نگاشته‌های عالمان درباره مدینه منوّره بر اساس تسلسل تاریخی یاد کرده و از فضیلت مدینه سخن گفته است و آنگاه از مسجد نبوی و

ص: ۱۸۷

سپس از امارت مـدینه منوّره از آغاز تاریـخ اسـلام، همه این مطالب در نهایت اختصار گزارش شده است و آنگاه از وضع فرهنگی، اجتمـاعی و مـدنی امروزین مـدینه سـخن رفته است؛ چگونگی مساجـد تاریخی در مـدینه، مساجـد نوساز، دانشـگاه‌ها، دانشـکده‌ها، مدارس ابتدایی ومتوسـطه، شـهربانی، شـهرداری، و منبع اقتصادی، معیشتی و تشکیلات دولتی مدینه، فرهنگ عمومی مردم، بازارها، مدارس حفظ قرآن و ...

المدینه ... الیوم، گزارشی است گویا از وضع کنونی مدینه با توجه به اینکه این کتاب هیجده سال پیش به قلم آمده است.

۳- المدینهٔ المنورهٔ بین الأدب والتاریخ، عاصم حمدان علی حمدان

مؤلّف ابتدا از شـعر در قرن دوازدهم هجری سخن گفته است و چگونگی آن در مدینه منوّره. آنگاه چهره‌ای علمی، ادبی و تاریخی را معرفی کرده است به نام امین الحلوانی که تباری هندی داشته، سپس به مدینه رفته و آنگاه به لیدن سفر کرده و در آنجا «کتابخانه لیـدن» آثار خطی وی را که بسیار مهم بوده خریـده است که برخی از خاورشـناسان فهرست این مجموعه عظیم فعلی را نگاشـته‌اند. مؤلف آن فهرست را نیز به تفصیل شناسانده است.

در بخش دوّم کتـاب برخی از متون و آثـار تـاریخی مرتبـط با مـدینه را معرفی کرده است؛ ماننـد «تاریـخ المدینـهٔ المنوّره» ابن شـبه، «تحفهٔ المحبین» عبدالرحمن الأنصاری و «تحقیق النصره»، ابوبکر مراغی و ...

۴- تاریخ معالم المدینهٔ المنوّره قدیماً و حدیثاً، السید احمد یاسین احمد المختاری، تعلیق و ایضاح واضافهٔ وتخریج:

عبید اللَّه محمد امین کردی، المدینهٔ المنوره، نادی المدینهٔ المنوّره، ۱۴۱۰

مؤلّف از عالمان و مؤرّخان مـدینه منوّره است و در این کتاب ابتـدا از «مـدینه در گـذرگاه تاریـخ» سـخن گفته است؛ یعنی از مدینه پیش از اســلام و از چگـونگی آن در روزگـار رسـول اللَّه صــلی الله علیـه و آلـه آنگـاه بـه گزارش مســجد نبوی پرداختـه اسـت و چگونگی‌هـای آن در زمـان رسـول اللَّه صـلی الله علیـه و آله و خلفـا و افزونی‌هـای آن در گـذرگاه زمـان و توسـعه مختلـف آن در حکومتها، تا زمان آل سعود.

در باب چهارِ کتاب، به تفصـیل و دقّت از مساجد مدینه سـخن رفته است؛ مسجد غمامه، مسجد جمعه، مسجد قبا، و ... در این بخش مؤلّف بیش از چهل مسجد را معرفی کرده است؛ اینها مساجدی هستند که در

ص: ۱۸۸

گذرگاه زمان به مناسبت‌هایی شکل گرفته‌اند و اکنون نیز وجود دارند.

آنگاه از مساجدی سخن گفته است که بوده‌اند و اکنون نیستند، مسجدهای ویران شده حال به هر جهت، در این بخش از بیست مسجد یاد شده است.

در بخش دیگری از این مبحث، چگونگی مساجدی گزارش شده است که مؤلّفان پس از پیامبر و خلفا آن مساجد را بنیاد نهاده‌اند.

در بخش پنجم از خانه‌های تاریخی بحث کرده و از چگونگی آنها را در تاریخ سخن گفته و حوادث تاریخی مرتبط با آنها گزارش کرده است؛ خانه ابو ایوب انصاری، عثمان بن عفّان، حسن بن زید بن حسن علیه السلام، و ...

در بخش ششم از قصرها سخن رفته است. کاخ اسماعیل بن ولید، بنی یوسف، بنی جدیله، عروهٔ بن زبیر، هشام بن عبدالملک و ...

چاه‌ها، چشمه‌ها، کوه‌ها، جایگاه‌های تاریخی، دژها، حصارها و حاکمان مدینه از دیگر بحثهایی است که در صفحات این کتاب آمده است. معالم المدینه به واقع گزارشی است تاریخی و تحلیلی و دقیق از آثار تاریخی و جاهای مشهور و هر آنچه در آن دیار ارجمند یاد کردنی است و در گذرگاه تاریخ شهره بوده- چه اکنون وجود دارد، و چه وجود ندارد- و بر روی هم کتابی است خواندنی و سودمند.

۵- موسوعهٔ الأدباء والکتّاب السعودیین، خلال ستّین عاماً ۱۳۵۰- ۱۴۱۰، ۳ ج، اعداد: احمد سعید بن مسلم، المدینهٔ المنوّره، نادی المدینهٔ المنوّرهٔ الأدبی، ۱۴۱۲

این کتاب مجموعه‌ای است ارجمند و سودمند در شرح حال، آثار و سوانح زندگانی ادیبان و نویسندگان سعودی. که در آن از ۵۸۴ نفر سخن رفته است. شرح حال‌ها بر اساس آگاهی‌های مؤلّف، کوتاه و بلند است امّا روشن است که مؤلّف اساس را بر اختصار و گزیده نگاری گذاشته است. در ضمن شرح حال افراد غالباً ذیل این عناوین، نام، رشد و تعلیم و تعلّم زندگانی علمی، آثار و پژوهش- که به دو بخش نگاشته‌های چاپ شده و چاپ نشده تقسیم می‌شود- سخن می‌رود. مؤلّف، تنی چند از عالمان و نویسندگان شیعی را نیز یاد کرده است. امّا نه همه و نه بخش شایسته‌ای از آنها را. یک نمونه را به اختصار می‌آوریم:

شیخ علی بن جعفر بن محمّد ابوالمکارم (۱۳۱۳- ۱۳۶۴)، در

ص: ۱۸۹

«عوامیه»، یکی از دیه های قطیف در ماه رمضان ۱۳۱۳ از مادر زاده شد و در محضر پدرش، که از عالمان آن روزگار بود، نحو و صرف و منطق و بیان آموخت، آنگاه فقه و اصول فراگرفت. سپس به عراق هجرت کرد [کجای عراق؟!] و در محضر تنی چند از عالمان آن دیار فقه، اصول، حکمت، علوم ریاضی و ... فراگرفت. و پس از دست‌یابی بر مدارج ارجمند علمی به بحرین هجرت کرد و سالها به تعلیم و تبلیغ و تدریس گذراند و پنجشنبه ۶/ ۵/ ۱۳۶۴ زندگانی را بدرود گفت.

عناوین برخی از آثار وی چنین است:

«الانصاف بین تقلید المیّت والحیّ»، «اللؤلؤ المنظوم»، «فی تاریخ الحسین، فی جزئین الکبیر، جامع فی الفقه بالاستدلال وهو من أمّهات الکتب الاسلامیه» و ...

به هر حال «موسوعهٔ الأدباء و الکتاب السعودیین» اثری است سودمند و کارآمد.

۶- تراثنا المخطوط فی العلوم التطبیقیّهٔ والبحته، مصطفی عمّار اشراف محمد هاشم رشید، المدینهٔ المنوّره، منشورات النادی الأدبی، ۱۴۱۲، ۶۳۴ صفحه وزیری.

در این کتاب نسخه‌های برخی از کتابخانه مدینه منوّره، در موضوعات هشتگانه؛ حساب جبر و مقابله، هندسه، پزشکی، دارو، کیمیا، نجوم، هیأت و کشاورزی، فهرست شده است.

مؤلّف پس از مقدمه‌ای درباره اهمّیت میراث کهن و لزوم شناخت و شناسایی و بهره‌وری از آن، در فصل اوّل کتابخانه‌هایی مشتمل بر کتابهای فهرست شده در این مجموعه را معرفی کرده و آنگاه در ذیل عناوین یاد شده کتاب را شناسانده است.

او در این معرّفی از نام مؤلّف، عنوان کتاب، تاریخ فوت مؤلّف، آغاز و انجام کتاب، نوع خط، نام استنساخ کننده، جایگاه نسخه، چگونگی نسخه، و اینکه چاپ شده است یا نه، سخن گفته است.

کتابشناسی و نسخه‌شناسی مؤلف دقیق و ارزشمند است.

۷- دراسات‌قرآنیّه: مجموعه‌ای‌است از پژوهشها و مقالاتی که ابتدا در «انجمن ادبی مدینه منوّره» طرح شده و آنگاه تدوین گشته و نشر یافته است. این کتاب جلد اوّل از مجموعه‌ای با عنوان یاد شده، دارای ۱۲ سخنرانی و یا مقاله است.

سخنرانی اوّل و دوّم از آنِ عبدالصبور شاهین است. قرآن‌پژوه و عالم مصری و صاحب آثاری ارجمند در تاریخ قرآن و قرائت قرآن. وی با عنوان «القرآن واللغهٔ العربیّه» به عظمت بیانیِ قرآن و نقش آن

ص: ۱۹۰

در استواری زبان عربی پرداخته است.

«قصّه اصحاب کهف» نگاهی است گذرا به قصد اصحاب کهف در قرآن کریم. «قبس من الاعجاز القرآنی» گفتاری است بلند که در آن با نگاهی نو به اعجاز قرآن کریم، «اعجاز عددی» قرآن کریم طرح و ضمن تأیید اصل موضوع تئوری «محمّد رشاد خلیفه به نقد کشیده شده است». «السعاده بین مفهوم الانسان و منهج القرآن» لماذا اقترن النصّ النقلی بالجمال الأدبی».

«جوانب جدیده من الاعجاز القرآنی»، «الکلمات المعربهٔ ومدی صلتها بالقرآن الکریم»، «حروف النداء فی جمالیات النص الأدبی»، «اثر دراسات الاعجاز القرآنی فی تأصیل المنهج النقدی»، «الاعجاز العلمی فی القرآن» عناوین دیگر مقالات این مجموعه است. «دراسات قرآنیه» بر روی هم مجموعه‌ای است خواندنی و سودمند.

۸- المدینه المنوّرهٔ فی‌التاریخ، عبدالسلام هاشم حافظ

مؤلّف کتاب از ادیبان، شاعران و مورخان مدینه است. او در این کتاب که کوشیده است با نگاهی گذرا، مدینه منوّره را در گذرگاه تاریخ بشناساند، چگونگی شکل گیری مدینه (/ یثرب) نامهای آن و جایگاه والای مدینه در فرهنگ و تاریخ اسلامی، جاریهای مشهور، درّه‌ها، کوه‌ها، دشتهای مدینه، مساجد مدینه منوّره که بحث از آن با مسجد شریف آغاز می‌شود، حوادث تاریخی مدینه، یادی از چهره‌های علمی معاصر، مدینه و در ضمن آن زندگی‌نامه خودنوشت مؤلّف، و یادکردی از سی و هشت اثر درباره مدینه منوّره؛ از جمله بخشهای این کتاب است.

ص: ۱۹۱

نگاهی به مطبوعات عربستان

* احکام و فتاوا

نمازهای شب نیمه شعبان

علی رضا بن عبداللَّه ضمن بررسی روایات مربوط به نمازهای شبِ نیمه شعبان می‌نویسد: همانگونه که پیش از این گفتم که حدیث نماز رغائب در ماه رجب و نماز نیمه رجب موضوع و ساختگی است، احادیث مربوط به نمازهای شب نیمه شعبان نیز جعلی و ساختگی است! در تمام اسانید ذکر شده راویان جاهل و ضعیف دیده می‌شوند و همانند گفته ابن جوزی شکی در ساختگی بودن آنها نیست؛ از جمله آنکه گفته می‌شود:

«ای علی هر کس در نیمه شعبان صد رکعت نماز بخواند به طوری که در هر رکعت یک فاتحهٔ الکتاب و ده قُلْ هُوَ اللَّهُ أُحَد قرائت کند. چنین فردی نمی‌میرد تا اینکه خداوند صد نوشته به سوی وی فرستد که سی فرشته بشارت بهشت به او می‌دهند و سی فرشته او را از عذاب ایمن می‌دارند و سی فرشته نیز او را از خطا حفظ نموده و ده فرشته نیز دشمنان وی را خوار می‌سازند.»

ابن جوزی می گوید: بسیاری از کسانی که این نمازها را می‌خوانند از شدّت خستگی می‌خوابند و نماز صبح از ایشان فوت می‌شود و با تنبلی و کسالت از خواب برمی‌خیزند. البته جهالین از ائمه مساجد مردم را به خواندن این نمازها تشویق می کنند و داستان گویان نیز در مجالس خود آن را نقل می کنند.

ص: ۱۹۲

ملاحظه: علی بن رضا بن عبدالله نویسنده مقالات دینی با گرایش آشکار ضد شیعی است که اغلب نوشته‌های وی در این راستاست.

جالب آنکه نویسنده معروف عربستانی بنام عبداللّه عمر خیاط در همان تاریخ در روزنامه عکاظ، ش ۱۱۷۹۱ طی مقاله‌ای به برکات و عظمت شب نیمه شعبان پرداخته و به نمازها و دعاهای وارده در این شب اشاره نموده است از جمله آن که می‌نویسد:

ابن ماجه در اسناد خود از علی علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اذا کانت لیلة نصف شعبان فقوموا لیلها و صوموا نهارها، فان اللّه تبارك و تعالی ینزل الغروب الشمس الی السماء الدنیا فیقول الأمن مستغفر فاغفِرُ له: الا من مسترزقٍ فارزقه؟ الا من مبتلی فأعافیه الا کذ؟ حتی یطلع الفجر»

(المدینه، ش ۱۳۰۱۱)

بلند کردن دو دست به هنگام صبح

پرسش: بلند کردن دو دست برای دعا، در چه مواقعی جایز است؟

پاسخ: شیخ عبداللّه المنیع در جواب این سؤال گفت: بلند کردن دو دست در دعای قنوت و نماز استسقا جایز است و نیز زمانی که امام در اثنای خطبه به دعا کردن بپردازد نمازگزاران دستهای خود را بلند می‌کنند و در غیر از این موارد، چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، البته اگر کسی دستان خود را در وقت هر دعایی بلند کند مورد انکار قرار نمی‌گیرد لیکن بهتر و افضل آن است که این عمل را فقط در آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است محدود کنیم.

(المدینه، ش ۱۳۰۱۱)

عدم جواز اذان بعد از وقت

پرسش: آیا چنانچه دقایقی از وقت اذان بگذرد می‌توان اذان گفت؟

پاسخ: که نماز مردم همراه با اذان است اما چنانچه انسان در سفر باشد و مردم خواب رفته باشند و بعد از طلوع خورشید از خواب برخیزند، در آنوقت می‌توان اذان گفت همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان در سفر خوابیده بودند و وقتی بیدار شدند که خورشید طلوع کرده بود. در این وقت مؤذن اذان گفت و نماز سنت صبح و سپس نماز صبح را خواندند لذا این مسأله دلیل بر

ص: ۱۹۳

جواز گفتن اذان بعد از وقت فقط در سفر می‌باشد. (المدینه، ش ۱۳۰۰۸)

حکم روزه بدون نماز

پرسش: حکم فرد روزه‌گیر که نماز نمی‌خواند چیست؟

پاسخ شیخ صالح بن فوزان: روزه چنین فردی صحیح نیست؛ چرا که قبولی همه اعمال مشروط به تحقّق توصیه نظیر برپایی نماز وادای ارکان پنجگانه اسلام است. در این مورد نماز جمعه نیز کفایت نمی‌کند. (عکاظ، ش ۱۱۸۰۷)

عدم لزوم انتقال میت براساس وصیت وی

پرسش: مرده‌ای را در مکانی دفن کرده‌ایم آیا جایز است وی را بر اساس وصیتش به مکان دیگر انتقال دهیم؟

پاسخ شیخ صالح بن علی الفصول عضو کمیته دائمی افتاء: انتقال لازم نیست و مرده در همانجا که دفن شده باید بماند. همچنین حتی اگر کسی وصیت نماید که او را به سرزمین دور و یا کشور دیگری منتقل نمایند وفا و عمل به این وصیت لازم نیست؛ چرا که مکانها به افراد منزلت نمی‌بخشند. (عکاظ، ش ۱۱۷۵۲)

خون دادن زیاد مبطل روزه است

پرسش: آیا اهدای خون در ماه رمضان جایز است؟

پاسخ شیخ عبداللّه جبرین: چنانچه اهدای خون زیاد باشد، براساس قیاس نسبت به حجامت، موجب ابطال روزه خواهد بود. (المدینه، ش ۱۳۰۳۲)

ص: ۱۹۴

** چند خبر

۲۵۰۰ پرواز در حج

سازمان هواپیمایی عربستان پیش‌بینی کرده است که در حج سال ۱۴۱۹ ه. ق. تعداد ۶۶۰ هزار حاجی را توسط هواپیماهای عربستان جابجا نمایند.

این تعداد با ۲۵۰۰ پرواز هواپیما میسّر خواهد بود. (عکاظ، ش ۱۱۷۶۵)

کنگره بزرگِ بررسی علمیِ حج در سال گذشته

مرکز بررسیهای حج در دانشگاه امّ‌القری با موافقت ملک فهد در نظر دارد از بیست و یکم ذی القعده سال جاری، به مدت سه روز اقدام به بر پایی کنگره بزرگ بررسی علمی حج در صد سال گذشته؛ یعنی از سال ۱۳۱۹ ه. ق. تا ۱۴۱۹ ه. ق. نماید.

این مرکز طی اطلاعیه‌ای نویسندگان مختلف را دعوت به ارسال مقاله جهت شرکت در این کنگره نموده است. موضوعات قابل بحث شامل سه محور ذیل می‌باشد:

۱- بنای حرمین شریفین و پیشرفتهای عمرانی دو شهر مکه و مدینه از سال ۱۳۱۹ تا ۱۴۱۹ ه. ق. به ویژه توجه به کعبه و مرمّت آن؛ از جمله درِ کعبه، حِجر، مقام ابراهیم، پیشرفتهای ساخت پرده کعبه در طول یکصد سال گذشته و از جمله تأسیس کارگاه برای بافت پرده، توسعه حرم مکه و مدینه و مراحل مختلف توسعه آن از دوران ملک عبدالعزیز تا زمان ملک فهد. همچنین میقاتها و مشاعر مقدس و حرکت عمرانی انجام شده در این راستا.

۲- خدمات و امکانات ارائه شده در حج؛ شامل امنیت و سلامت حجاج، در جاده‌ها و راه‌های منتهی به شهرهای مقدس و جاده‌های داخلی، فرودگاهها، ساختمانها، وسایل نقلیه در ایام حج، اسکان حجاج در مکه و مدینه، خدمات پزشکی، جمعیت هلال احمر و خدمات اورژانس در حج، بهداشت و خدمات بهداشتی و نظافت در حج، حمام‌ها و توالت‌های عمومی در مکه و مدینه و مشاعر مقدس، قربانگاه، خدمات پست و تلگراف و تلفن و تبلیغات مکتوب و بلندگویی، وزارت حج و مؤسسات مختلف نظیر مطوفین، ادلاء الوکلاء، زمازمه، مراکز

ص: ۱۹۵

استقبال حجاج، فعالیت‌های خیریه و داوطلبانه در حج؛ نظیر مرکز سردسازی آب آشامیدنی خادم‌الحرمین، صدقات و توزیع غذا، مرکز بررسیهای حج.

۳- همبستگی اسلامی در حج؛ شامل دستورالعمل‌ها و فرمان‌های پادشاهی، پذیرایی‌ها، دیدارها و کنگره‌ها و اجلاس‌ها، دیدارهای رؤسای هیأتها، اهتمام به چاپ قرآن و ترجمه و توزیع آن، فعالیت‌های سازمان رابطهٔ العالم الاسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی، کمک رسانی عربستان، توزیع قربانی، تبلیغ و ارشاد.

در این اطلاعیه تاریخ مقرّر جهت ارسال مقاله، از اول ماه مبارک رمضان تا ۲۴ شوال ۱۴۱۹ اعلام شده است. مقاله ارسالی باید به عربی و تایپ شده در اوراق ۴ باشد. به مقالات قبول شده جهت ارائه در کنگره ۵ هزار ریالِ عربستان جایزه تعلّق خواهد گرفت. (عکاظ، ش ۱۱۷۸۸)

حج جاذبه بزرگ برای تازه مسلمانها

مدیر یکی از دفترهای تبلیغات در شهر جده اعلام کرد: چهار سال گذشته در حوزه فعالیت وی، تعداد ۱۰۳۴ خارجی مسلمان شده‌اند. وی گفت: تبلیغات و روشنگری افراد خارجی، به صورت سازمان یافته انجام می گیرد؛ یعنی شناسایی خارجیها از طریق مؤسسات و شرکت‌ها انجام می گیرد و از این طریق به محل اسکان و کار افراد رفت و آمد می کنیم. افزون بر سخنرانی‌های مستمر، برنامه‌ها و مسابقات فرهنگی و ورزشی نیز از شیوه‌های جذب افراد است.

از تجارب بسیار ارزنده در این رابطه، جاذبه حج است؛ به طوریکه وقتی باب حج را طرح می کنیم با استقبال تازه مسلمانان مواجه می‌شود و کفیل‌های عربستانی که مسوؤلیت این خارجیها را بر عهده دارند، ضمن استقبال از اعزام این افراد به حج، هزینه سفر آنان را نیز متقبل می‌شوند. (المدینه، ش ۱۳۰۱۲)

عبرت از قرآن

حمید علی الفقیه طی مقاله‌ای می‌نویسد: روزی حضرت موسی علیه السلام از خداوند طلب باران کرد و خداوند درخواست وی را اجابت فرمود: زمانی نیز سیدالمرسلین از خداوند طلب باران

ص: ۱۹۶

کرد و درخواست وی از سوی خداوند مورد اجابت قرار گرفت.

قبل از ما نیز افرادی بوده‌اند که درخواست نزول رحمت الهی نموده‌اند و باران باریده است. آیا می‌دانید علت آن چیست؟ آنان اهل فساد در زمین نبوده‌اند. آنان در وقت خواندن به اجابت خواسته خود یقین داشته‌اند و می‌دانستند کسی را که می‌خوانند حیّ قیوم است، کلام ایشان را می‌شنود و درخواست ایشان را اجابت می‌کند. آن مردمان افراد درست‌کاری بوده‌اند امّا حالِ ما امروز چگونه است. آیا ایمانمان به خداوند قوی است؟

آیا لباس و شرب و غذای ما از مال حلال تهیه می‌شود؟ خداوندا! ما را از رحمت باران محروم نساز.

ملاحظه: در طول سال در مناطق مختلف عربستان به علت کم‌آبی و قحطی آب نماز استسقاء خوانده می‌شود و تقریباً سالی یک مرتبه نیز با فرمان پادشاهی نماز استسقاء در سرتاسر کشور برگزار می‌گردد که آخرین آن در یک ماه گذشته بوده است. اعتقادات مردم بادیه‌نشین به نماز استسقاء قابل توجه بوده و قابل بررسی در فرهنگ مردم عربستان است.

(المدینه، ش ۱۳۰۱۲)

علل و اسباب گرایش مردم آمریکا به اسلام

در این اواخر مرکز علوم اسلامی و عربی در آمریکا اقدام به برپائی اجلاس کرد که با حضور متفکران مسلمان آمریکایی و مسلمانان دیگر کشورها برگزار شد.

دکتر خالد بلانکنشب که متفکر مسلمان آمریکایی و رئیس بخش ادیان در دانشگاه «تمبل» آمریکا است، در سخنرانی خود به تاریخ ورود اسلام به آمریکا اشاره کرد و به بررسی محوریّت انتشار اسلام در بین مردم آمریکا پرداخت.

او گفت: علی‌رغم تجاهل و بی‌اعتنایی وسائل تبلیغاتی در آمریکا، اینک دین اسلام در رشد و انتشار سریعترین دین در بین مردم آمریکا شده است.

نکته بسیار مهمِ جهانشمولی اسلام و با اهمیت‌ترین دین آسمانی و مبارزه جدّی اسلام با نژادپرستی است. عمق تاریخ اسلام حاکی از برخورد و رفتار بسیار عالی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین با مستضعفین، نظیر بلال بن رباح، خباب بن ارث، سلمان فارسی، مهیب رومی، زید بن حارثه، و عمار بن یاسر می‌باشد.

ص: ۱۹۷

شمولیت اسلام سبب شده است که ریشه‌ها و گرایش‌های طایفه‌ای کم رنگ گردد و نژادپرستی مغبوض و زشت دانسته شود و تمام مردم در برابر خداوند یکسان باشند. لذا مسلمانان در چهارچوب اسلام، فارغ از گرایشهای طایفه‌ای و رنگ و زبان، مجموعه منحصر به فردی را در عالم تشکیل می‌دهند. به عنوان نمونه: آمریکاییهای آفریقایی‌الأصل که در گذشته ظلم و ستم دیده و از نژادپرستی رنج می‌بردند، از سال ۱۹۲۰ میلادی به اسلام گرویده و اینک متجاوز از سه میلیون مسلمان را در آمریکا تشکیل می‌دهند. به تعداد این جمعیت به سرعت افزوده می‌شود و تفکر اسلامی، کسب حقوق مدنی و مبارزه با نژادپرستی از محورهای فعالیت این جمعیت مسلمان است. ضمن اینکه تأسیس مساجد و مراکز اسلامی نیز در آمریکا نقش داشته است. (المدینه، ش ۱۳۰۱۲)

حاخام‌های یهودی چگونه می‌اندیشند؟!

نشریه حزب دینی- صهیونیستی «هاتسوفیه» با حاخام دیوید لجری، رهبر طایفه قبالاه که از شخصیتهای اصول گرای یهود و صاحب موقعیت ممتاز در این دین می‌باشد، مصاحبه طولانی انجام داده است. گفتنی است تا کنون مصاحبه‌ای از وی منتشر نشده، چرا که وی بیشتر مشغول دعا برای مردم و سرزمین اسرائیل است. دو پرسش قابل توجه و پاسخ آنها در این مصاحبه عبارتند از

پرسش ۱: آیا براستی اسرائیل باید از همسایگان عربِ خود بترسد؟

پاسخ: در این جا موضوع بسیار مهم سلاح بزرگ همسایگان اسرائیل؛ یعنی ایمان به دینشان است، لذا مقابله با آنان جز با ایمانمان ممکن نیست.

این اعتراف صریح حاخام یهودی نشان می‌دهد که اسرائیلیها تا چه اندازه از ایمان مسلمانان و تمسک ایشان به دین اسلام وحشت دارند و این نکته‌ای است که بسیاری از سیاسیون و مذاکره کنندگان، که برای به اصطلاح صلح تلاش می‌کنند، از آن غافلند.

پرسش ۲: جوانان ما نسبت به تعالیم دستورات دین یهود و اصول و پایه‌های اعتقادی اسرائیل بی‌محتوی و بی‌تفاوت شده‌اند و این خطر بزرگی را در آینده متوجه دولت می‌سازد.

چگونه می‌توان این جوانان را نجات داد و اصول یهودیت را در بین ایشان تقویت کرد؟

پاسخ: حاخام دیوید لجری در پاسخ این پرسش گفت: وزیر آموزش و پرورش مسؤولیت

ص: ۱۹۸

خطیری دارد و باید فعالیتها در مدارس دولتی تشدید شود. بخش‌هایی از تورات و حقیقت یهود باید در مدارس اجباری شود و اسفار سه‌گانه یهود، که اساس عقیده توحیدی یهود در آن مندرج است، در مدارس خوانده شود. نمازهای سه‌گانه در مدارس الزامی گردد. همچنین احکام و اعیاد اسراییل به محصلان آموزش داده شود. در امور ورزشی از پشتیبانی مالی مسابقات فوتبال در روز شنبه جلوگیری گردد؛ چرا که هزاران تن از جوانان نسبت به قدسیت روز شنبه دچار ابهام شده‌اند و این بسیار خطرناک است!

ملاحظه: موضوع اسرائیل و یهود به صورت سنتی یکی از محورهای قابل توجه مقالات مطبوعات عربستان است و همه روزه نویسندگان بسیاری از جوانب مختلف به بررسی مسائل میان مسلمانان و اعراب با اسرائیل می‌پردازند.

جنبه‌های دینی ضدیت و مقابله با یهود و اسرائیل در بسیاری از این مقالات بوضوح دیده می‌شود، ضمن اینکه در کنار حامیان مذاکرات سازش با اسرائیل، تعداد قابل توجهی از نویسندگان عربستانی به مخالفت آشکار با روند صلح خاورمیانه پرداخته و طرح تقویت جبهه مسلمین در مقابل اسرائیل و یهود را مطرح می‌سازند. (المدینه، ش ۱۳۰۱۱)

حدیث حُمیرا

علی رضا بن عبداللّه در سلسله بررسی احادیث می‌نویسد: در تحقیقات محقق بزرگ علّامه [!] ابن قیم در کتاب «المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف» آمده است: هر حدیثی که ذکر «یا حمیراء» در آن وجود دارد ساختگی است؛ مانند «خذوا نصف دینکم عن هذه الحمیراء» و «خذوا شطر دینکم من الحمیراء» و «یا حمیراء لا تأکلی الطین فانّه یورث کذا کذا ...»

ملاحظه: منظور از لفظ حمیرا در این احادیث عایشه است. (المدینه، ش ۱۳۰۰۹)

عربستان، مصرانه می‌خواهد که در مسائل جهان اسلام حضور داشته باشد

دکتر عبداللَّه بن عبدالمحسن الترکی، وزیر امور اسلامی و اوقاف و تبلیغ و ارشاد سعودی که برای شرکت در دهمین کنفرانس مجلس اعلای امور اسلامی به قاهره سفر کرده بود، در پایان این کنفرانس- که با حضور نمایندگان حدود ۶۰ کشور، سازمان و هیأت از جهان اسلام

ص: ۱۹۹

هیأت‌هایی از کشورهای دیگر برگزار شده بود- در گفتگویی با خبرگزاری سعودی اعلام کرد:

عربستان سعودی مصرّانه می‌خواهد که در مسائل اسلامی گوناگون حضور داشته باشد.

وی اضافه کرد: در هر جا که سمینار یا همایشی برگزار گردد و یا یک فعالیت و تلاش اسلامی در جریان باشد، عربستان سعودی در آنجا حضور دارد و همزمان خود عربستان، دیگران را به این همایشها، سمینارها و کنفرانسها فرا می‌خواند؛ زیرا که اینها وسیله مفیدی هستند در جهت اتحاد مسلمانان و بررسی مسائل آنان و همکاری بین آنها.

(روزنامه الریاض، مورخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۴۱۹/ ۱۵/ ۴/ ۱۳۷۷)

مراسم سوگند کارمندان جدید «رابطةالعالم الاسلامی»

طبق اساسنامه «رابطةالعالم الاسلامی» هر کارمندی پس از گزینش، در آغاز و شروع کار، باید بر وفاداری خود سوگند یاد کند. بر این اساس، در روز دو شنبه ۴ ربیع‌الآخر ۱۴۱۹ برابر با ۵/ ۵/ ۱۳۷۷ کارمندان جدید «رابطة ...» به حضور دکتر عبدالله بن صالح العبید دبیر کل این سازمان رسیدند و بدین گونه سوگند یاد کردند:

«بسم‌اللّه الرحمن الرحیم، ایمانا بواجبی نحو دیننا و امّتنا الاسلامیة اقسم باللّه العظیم أن اؤدی واجبات وظیفتی فی رابطة العالم الاسلامی بالامانة والصدق والاخلاص الواجب للمسلمین». (هفته نامه العالم الاسلامی، مورخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۴۱۹/ ۱۲/ ۵/ ۱۳۷۷)

درخواست تشکیل یک هیأت علمی جهانی، جهت پاسخگویی به مسائل فقهی اقلیتهای اسلامی

دکتر عبداللّه بن صالح العبید دبیر کل «رابطة العالم الاسلامی» در روز ۸/ ۴/ ۱۴۱۹ برابر با ۹/ ۵/ ۱۳۷۷، در یک سخنرانی با اشاره به هجرتها، مسافرتها و جابجایی بسیاری از مسلمانان از نقاطی به نقاط دیگر جهان و پیش آمدن مسائل فقهی جدید، گفت:

گرچه تلاشهایی از طرف تعدادی از شخصیتها و مؤسسات اسلامی برای پاسخگویی به برخی پرسشها انجام گرفته که قابل تقدیر است ولی با توجه به اختلافی که در شرایط، حالات و اوضاع افراد وجود دارد، نیاز مبرمی به یک «فقه مهجر» یا «فقه اقلیتها» احساس می‌شود که شرایط و وضعیت افراد مختلف در آن رعایت شده و در مسائل خلافی هم به گونه‌ای باشد که

ص: ۲۰۰

فتنه و اختلافی در میان امت اسلامی ایجاد ننماید.

نامبرده علمای دینی، اساتید دانشگاههای کشورهای اسلامی، ائمه جماعات و مبلغان، و مسؤولین مراکز اسلامی را مسؤول این امر دانسته و شخصیتها و هیأت‌های اسلامی را در این راستا دعوت به همکاری کرد.

گزارشی از دفتر « «رابطهٔ العالم الاسلامی» در نیویورک

در گزارش دفتر «رابطهٔ العالم الاسلامی» در نیویورک آمده است که در آمریکا ۱۵۰۰ مسجد و مرکز اسلامی و ۱۷۰ مدرسه اسلامی ساخته شده است. در این گزارش، فعالیتهای دفتر مزبور بدین شرح اعلام شده است:

۱- حضور دربرنامه‌های سازمان ملل و ارتباط با نهادهای حکومتی و غیر حکومتی آن سازمان.

۲- پاسخ به پرسشهای مسلمانان و معرفی صحیح اسلام به مسلمانان و غیر مسلمانان.

۳- توزیع کتابهای مفید و مطبوعات «رابطهٔ العالم الاسلامی»- به دو زبان عربی و انگلیسی- جهت مراکز، مجالس، اتحادیه‌ها و گروههای اسلامی در سرتاسر آمریکا.

۴- اشراف بر فعالیت مبلّغان و مدیران مراکز اسلامی وابسته به «رابطهٔ العالم الاسلامی» در آمریکا.

ضمنا از فعالیت مبلّغان این مؤسسه در آمریکا، این گونه گزارش شده است: امامت نمازهای پنجگانه در مساجد و مراکز اسلامی، امامت نماز جمعه، تدریس علوم دینی در مساجد، تدریس و تحفیظ القرآن الکریم جهت مشتاقان، تلقین شهادتین به تازه مسلمانان، فعالیتهای مختلف در مساجد، گفت و شنود با یهود و نصارا، مبارزه با جریانهای انحرافی، و وساطت و مصالحه بین متخاصمین و بالأخره نماز میت و تشییع جنازه و دفن میت.

(هفته نامه العالم الاسلامی، مورخ ۱۹ ربیع‌الاول ۱۴۱۹/ ۲۲/ ۴/ ۱۳۷۷)

موضوع وحدت مسلمانان

در هفته نامه «العالم الاسلامی» (نشریه هفتگی «رابطهٔ العالم الاسلامی») طی مقاله‌ای، اختلاف مسلمین، به «حلال» و «حرام» تقسیم شده است. اختلاف در مسائل فقهی و همچنین اختلاف در برخی از مسائل اعتقادی؛ همچون دیدار خداوند در شب معراج، یا نبیّ

ص: ۲۰۱

و ولی بودن حضرت خضر علیه السلام از نوع اختلاف جایز و حلال شمرده شده و در بیان اختلاف حرام، در آغاز با بیان این مقدمه که باید هرچه متشابه است بر محکمات حمل گردد، به عنوان مثال آمده است: آیات و روایاتی در مدح صحابه وارد شده که از آن جمله است:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

آنگاه در همین آیه شریفه آمده است که: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ. در این آیه شریفه، اختلاف شده که «مِنْ» در کلمه «منهم» آیا برای «تبعیض» است یا برای «تبیین»؟

بعضی با توجه به آیاتی که همه اصحاب را مدح می‌کند؛ از قبیل آیه «فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا»، این کلمه را به معنای تبیین گرفته‌اند ولی آنان که از این کلمه، تبعیض را استفاده کرده‌اند (به پندار نویسنده مقاله) از جاده حق، منحرف شده‌اند.

... نویسنده در پایان مقاله، به اوضاع روز پرداخته، می‌گوید: امروزه بعضی از مسلمانان پیشنهاد می‌کنند که همه جریانهای اسلامی بایستی باهم تعاون و هماهنگی داشته باشند و از اختلاف نظرها چشم‌پوشی کنند تا بتوانند در مقابل تهدیدات روز ایستادگی کنند به ویژه که خداوند متعال فرموده است: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا. آن گاه در جواب می‌گوید: اختلاف بین مسلمانان، دو گونه است: اختلاف «جایز» و اختلاف «ممنوع» و ما باید قبل از دعوت به وحدت و تنسیق، طبیعت اختلاف را بررسی کنیم تا ببینیم آیا امکان دارد که ما به این هدف نایل شویم؟ بر این اساس، اگر اختلاف برخی از مسلمانان باما، از نوع اختلاف حرام و ممنوع بود، خداوند به ما دستور نداده که همراه آنان اعتصام کنیم و به دوستی با آنان بپردازیم؛ زیرا که ما مأموریم اعتصام به «حبل اللّه» کنیم، همچنین پیامبر و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که اعتصام به «حبل اللّه» داشتند و خداوند هیچگاه دستور نداده است که ما همراه این دسته از مسلمانان اعتصام نماییم بلکه به ما امر فرموده است که از اینان برائت جوییم و از شرّ شان برحذر باشیم؛ زیرا کسانی که در مسیر اختلاف ممنوع گام برداشته، با سنت مخالفت می‌کنند و در دین بدعت می‌گذارند، در واقع با انحرافشان از مسیر پیامبر و اصحاب، نشانه‌های دین را تغییر می‌دهند.

این مقاله، با چنین مقدمات ادعایی، این نتیجه را القا می‌کند که محافظت و مواظبت بر معالم ونشانه‌های دین، اهمیتش بیشتر است از آنچه که «وحدت صف» نام گرفته است.

(هفته نامه العالم الاسلامی، مورخ ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۴۱۹/ ۱۶/ ۶/ ۱۳۷۷)

ص: ۲۰۲

آمار نشریات کشورهای عربی

اتحادیه توزیع کنندگان عرب در قاهره، پس از یک بررسی اعلام کرد:

آمار نشریات کشورهای عربی بالغ بر ۲۷۱۴ است که در ۱۵ کشور عربی توزیع می گردد:

لبنان با ۱۳۵۸ روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و سالنامه در ردیف اول قرار دارد و ردیفهای بعدی این گونه است: مغرب ۳۱۸، مصر ۱۴۵، کویت ۶۴، عربستان سعودی ۶۰، سوریه ۵۰، اردن ۴۶، یمن ۳۷، تونس ۲۵، امارات ۳۳، عمان ۱۱ و قطر نیز ۱۱ نشریه.

(هفته نامه العالم الاسلامی مورخ ۲ جمادی‌الاولی ۱۴۱۹ برابر با ۲/ ۶/ ۱۳۷۷)

ساخت خیمه‌های ضد آتش برای حاجیان، توسط یک مهندس مسلمان آلمانی

مهندس بودوراش یک مهندس آلمانی است که در سال ۱۹۷۴ م. به دین مبین اسلام شرفیاب شده است. وی اکنون مدیریت شرکتی را به عهده دارد که با همکاری ۵۰ مهندس، برای حاجیان در سرزمین منا خیمه‌های ضد آتش برپا می کنند. این شرکت آلمانی، که برای اشراف بر طرح مزبور، دفتری در منا دایر نموده، در مرحله اول این طرح ۱۰۰۰۰ خمیه برپا کرده است.

مهندس بودوراش که تأسیسات مختلفی در عربستان؛ از جمله بام مسجدالنبی «ص» را اجرا نموده، اظهار داشت: در طرح خیمه‌ها از ماده «تفلون» و یک نوع ماده شیشه‌ای استفاده شده که این ماده شیشه‌ای با توجه به کمبود آن در آلمان، از آمریکا و سریلانکا تهیه می گردد.

ضمنا وی یادآوری کرد که طرح خیمه‌های منا تا پایان سال ۲۰۰۰ م. ادامه خواهد داشت.

(هفته‌نامه العالم الاسلامی، مورخ ۱۱ ربیع‌الآخر ۱۴۱۹/ ۱۲/ ۵/ ۱۳۷۷)

قرآن عثمانی و حقیقت تاریخی

دکتر نجاح احمد الظهار، استاد دانشگاه مدینه طی سلسله مقالات تحقیقاتی خود در باره قرآن مشهور به مصحف عثمانی می‌نویسد: در میان قرآن های موجود در موزه‌های کتابخانه‌های جهان، پنج قرآن موجود در مصر، بصره، تاشکند، حمص سوریه و استانبول ترکیه مشهور به «مصحف عثمان» هستند که تحقیقات تخصّصی در باره هریک، کذب این ادعا را ثابت می کند. قرآن موجود در حمص

ص: ۲۰۳

سوریه هرچنـد به خط کوفی است و بر روی آن آثاری از خون مشاهده می‌شود لیکن خط شـناسان و آگاهان به علم کتابت، نوشـته این قرآن را مربوط به قرون متأخر از قرن اول هجری می‌دانند.

همچنین قرآن موجـود درمـوزه «توب قـاپ سـرا» ی ترکیه نیز به جهت وجود نقطه‌هـا و خطوط ویژه در آن، از ویژگیهـای مصـحف عثمانی خالی است هرچنـد لکه‌های خون نیز بر روی آن مشاهـده می‌شود. بنا بر این با انجام تحقیقات در مورد این پنج قرآن، کاملا روشن شـده است که هیچیک از آنها، قرآن نوشـته عثمان نیست. بنا بر این پرسـش مهم این است که سـرنوشت مصـحف عثمانی به کجا انجامیده است.

سمهودی در کتاب وفاءالوفا می‌نویسـد: مصـحف عثمان بعـد از وفات وی، به یکی از دو شخصـی که نامشان خالـد بوده منتقل شده اسـت، یکی از این دو نفر خالـد بن عمرو بن عثمـان بن عفـان (نـوه خلیفه سـوم که مـادرش (مله بنت معاویـهٔ بن ابی‌سـفیان بـوده) و دیگری خالد بن عثمان بن عفان فرزند خلیفه (که از همسـرش امّ عمرو بنت جندب) بوده است. بیشترین احتمال، وجود این مصحف در نزد نوه پسـری عثمـان است که نوه دختری معـاویه نیز بوده و این خـانواده به حفـظ آثـار عثمـان و گرفتن انتقـام خون خلیفه سوم بسـیار متعصب بوده‌اند. این تحقیقات حاکی است که قرآن مذکور در یکی از حوادث مشـهور مدینه، مفقود شده و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

تعیین جایزه برای شناسایی وقف در مکه

اخیراً وزارت امور اسلامی و اوقاف عربستان مبلغ ۵۳۹ هزار ریال معادل ۱۴۵ هزار دلار بعنوان پاداش به یکی از افراد عربستانی داده است که اطلاعات و گزارش وی منجر به کشف وقف مجهولی در شهر مکه شده است. وزیر ارشاد عربستان بمنظور تشویق مردم در این رابطه، اعلام نمود که معادل ۵٪ قیمت وقف را به فرد گزارش دهنده، خواهند داد.

ملاحظه: در شـهر مکه اماکن و زمینهای بسیاری مشهور به وقف وجود دارد که گفته می‌شود برخی وقف نامه‌ها مخدوش شده و در مسیر و هدف اولیه مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد از جمله اماکن وقفی متعلق به سادات مکه که هنوز نیز در شهر مکه وجود دارند و غالبا به اشراف مکه مشهور می‌باشند. (المدینه، ش ۱۳۰۲۳)

ص: ۲۰۴

۴۰ هزار قطعه تاریخی در موزه مکه

در موزه مکه بیش از ۴۰ هزار قطعه تاریخی نادر و ویژه شامل کتب خطی، سکه‌های قدیمی، اسناد و مصنوعات دستی متعلق به گذشته شهر مکه و مدارک خیابانها، بازارها و مجالس مکه وجود دارد کوچکترین قرآن در جهان بخط عثمانی در ابعاد ۱* ۱ سانتی متر نیز در این موزه نگهداری می‌شود. احادیث نبوی صلی الله علیه و آله از سال ۲۱۶ ه. ق و سکه‌های زمان اسکندر مقدونی و شمشیرهای دوران حکومت فاطمیون در این موزه به نمایش گذاشته شده و بازدید آن برای عموم آزاد است. (المدینه، ش ۱۳۰۱۹)

فاطمه نبوت- خندان گریان

عنوان فوق مقاله ای است پیرامون شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام که در یکی از معتبرترین جراید کثیرالانتشار عربستانی به شرح ذیل به چاپ رسیده است:

فاطمه علیها السلام کوچکترین دختر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله دو یا سه سال قبل از بعثت به دنیا آمد. او از کودکی در مکتب اسلام پرورش یافته و به اعتراف عایشه محبوبترین فرد خانواده خود بود.

وقتی به مدینه هجرت کرد ابوبکر از وی خواستگاری نمود امّا پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست وی را رد کرد. عمر نیز پیشنهاد ازدواج با وی را کرد لیکن پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. اما وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام درخواست ازدواج نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید آیا چیزی داری تا فاطمه علیها السلام را به تو تزویج نمایم؟ علی علیه السلام گفت: قسم به آنکه جانم در اختیار اوست، هیچ ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید سپری که تو را با آن مجهز کردم کجاست؟ علی گفت: آن سپر موجود است. و سرانجام آن سپری که از شدت محکمی، شمشیرها را می‌شکست، صداق حضرت فاطمه علیها السلام شد.

در یکی از روایات آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خوانده و به وی فرمود: ای علی خداوند تبارک و تعالی مرا امر فرمود که فاطمه علیها السلام را به همسری تو در آورم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مراسم ازدواج را فراهم ساخت و به علی علیه السلام فرمود: تا به تو اجازه نداده‌ام به فاطمه علیها السلام نزدیک مشو. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و از آب وضوی خود بر صورت علی علیه السلام پاشید و فرمود:

خداوندا! این ازدواج را برای علی و فاطمه مبارک گردان و در نسل این دو نیز خیر و برکت قرار ده. بعد از این مراسم و دعا آن دو را با یکدیگر تنها گذاشت و خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه علیها السلام خداوند تبارک و تعالی از خشم و غضب تو، غضبناک و از خشنودی و رضای تو

ص: ۲۰۵

خشنود و راضی است.

ام سلمه می گوید آیه تطهیر: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً در خانه من نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و آنان را نزد خود خواند و ردای خود را بر روی ایشان انداخت و فرمود: خدایا! اینان اهل‌بیت من هستند، هرگونه پلیدی را از ایشان دور ساز و آنان را پاك و پاکیزه گردان.

ام سلمه می گوید: من از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم پس من چگونه‌ام؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: توهم از نیکانی.

همچنین وقتی آیه مباهله: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی و با اهل‌بیت خود؛ یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین برای مباهله حرکت کرد، لذا این چهار نفر به ویژگیها و خصوصیاتی ممتاز شده‌اند که هیچ فرد دیگری غیر از آنان، این امتیازها را نداشته‌اند از جمله فقط آنان اهل رداء و اهل مباهله بوده‌اند.

این امتیاز فاطمه علیها السلام است که اولاد مبارکی چون حسن و حسین را به دنیا آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: هر مولودی به پدرش نسبت داده می‌شود و اولاد علی علیه السلام از من نسبت می گیرند. و باز هم از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود در روز قیامت، ندایی بلند می‌شود:

ای اهل قیامت، چشمانتان را بربندید، تا فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که اینك در محشر است بگذرد.

از عایشه نقل شده که گفت: به هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام واکربتاه می گفت. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله او را نزد خود خواند و مطلبی به وی گفت و فاطمه گریست. سپس مطلب دیگری را برای فاطمه علیها السلام نجوا کرد که فاطمه تبسم نمود و خندید و من تا این اندازه خنده و گریه نزدیك و قرین بهم را ندیده بودم. تا اینکه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرا را از فاطمه علیها السلام پرسیدم. فاطمه علیها السلام جریان خبردادن پیامبر صلی الله علیه و آله از مرگ خویش را باز گفت. و بیان داشت که من اولین فرد از اهل پیامبر صلی الله علیه و آله خواهم بود که به وی می‌پیوندم و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، آیا راضی نیستی که سیده زنان هردو جهان باشی؟! و اینجا بود که من خندیدم. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام بشدت محزون بود و بیش از شش ماه دوام نیاورد و در بیست و نه سالگی در روز رحلت، بسیار سرحال شد بگونه‌ای که لباس نو پوشید و غسل کرد و روی به

ص: ۲۰۶

قبله، در بستر آرمید و از مرگ خود خبر داد و به همسر خود سفارش نمود که شبانه مرا دفن کنید و او اولین بانو در اسلام است که جنازه وی پوشیده ماند و او است فاطمه زهرا.

ملاحظه: هرچند در این مقاله نکاتی؛ نظیر سن حضرت فاطمه علیها السلام به چشم می‌خورد که تفاوتهای آشکاری با واقعیتهای تاریخی دارد لیکن بیان فضایل حضرت فاطمه علیها السلام به صورت برجسته، حقیقت چهره تابان و شخصیت بی‌بدیل حضرت فاطمه علیها السلام را روشن‌تر می‌سازد که علی‌رغم جو سازیهای تاریخی، شخصیت این بانوی برجسته و ممتاز، هر روز روشن‌تر از قبل متجلّی گشته و در فضای فرهنگی عربستان حقانیت مکتب اهل‌بیت را ترسیم می‌نماید. (المدینه، ش ۱۳۰۳۱)

آمار طلاق در مدینه

برابر بررسی‌های دادگاه مدینه منوره، آمار رسمی طلاق افزایش یافته و هر روز دو طلاق واقع می‌شود و هر سال به ۷۲۰ طلاق می‌رسد. رییس مرکز بررسی‌های مدینه علت اصلی طلاق را بی‌دقتی جوانان مدینه در انتخاب شریك و همسر زندگی می‌داند. ضمن اینکه علل روانی، اجتماعی و اقتصادی نیز در ایجاد زمینه طلاق حائز اهمیت است.

(عکاظ، ش ۱۱۸۰۷)

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹